حیات

سید جمال الدین افغان

حصهٔ سوم

تعلیقات راجـع به سید علی ترمذی

جد اعلای

سید جمـال الدین

تصنیف: محمد امین خوگیانی مدیر و صاحب امتیاز

جریدهٔ ملی انیس

یگانه حامی ترقیات کشوری و لشکری و مربی عالی معارف
پادشاه جوان و جوانبخت افغانستان اعلیحضرت
المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه خلدالله ملکه

فهرست مندرجات

الف مضامین :



موسس حکومت صحیح مدنی اسلامی افغانی وقهرمان معروف محاربهٔ استقلال
وبطل اعظم نجات مملکت اعلیحضرت غازی محمدنادرشاه
شهید راه معارف رحمة الله علیه

تصاویر



عرض مرام

طبیعی است سالکین طریق سعادت، مرشدین عالیه رتبهٔ بشریت، مصلحین فکور وسیاسیون وطن‌پروری که دارای روح حریت واستقلال‌خواهی بوده از پستان شجاعت شیر مکیده در هوای آزادی نشو و نما یافته علم و ادب فضائل و اخلاق ارجمند نخستین مهد ترقیات آنها باشد وجود ایشان خیر محض دانسته میشود طوری که حوادث جهان واوراق تاریخ شهادت میدهد رجال برجسته و قائدین زبردست اغلباً وقتی در صحنهٔ وجود قدم میگذارند که آتش خانمانسوز جهل و نادانی سیل مدهش نفاق وخونریزی بنیان سعادت وارکان هستی جامعه را تحت حمله قرار داده وهمه در کنار پرتگاه عمیق فلاکت وادبار منتظر سرنگون شدن ایستاده باشند مگر آغوش رؤف زادگان ممتاز ونخبه‌گان دودهٔ آدمیت برای استقبال وحمایت آنها کشاده شده جهت شیرازه بندی اوراق متشتته اصلاح مشکلات ومصاعب شان قد مردانگی علم نموده همه‌را بسر منزل سعادت ورفاهیت همی‌رسانند پس عموم افراد جامعه و مخصوصاً ملتی که از بین جمعیت خود همچه داهیهٔ عظمی را بیرون نموده و پرورش داده باشد مرهون خدمات وفداکاریهای او گردیده وقانون حق شناسی تا زمان گردش لیل و نهار وادامهٔ روزگار حق بزرگ اورا بدوش ایشان تحمیل می‌نماید.

آقای سید جمال الدین افغانی کسی است که صیت علم ولیاقت سیاست ونبوغش در فضای ربع مسکون استماع میشود. آن اسلام نواز مسلمانان پرور جهت ازبیخ وبن برکندن ریشه‌های اجانب وسلطهٔ بیگانگان، برافراشتن لوای حریت واستقلال، بدست گرفتن پرچم شجاعت وجوانمردی، تحصیل علوم ومعارف حقیقی جامعهٔ اسلامی را بلاامتیاز حدود ومناطق دعوت داد وبنام کلمهٔ توحید همهٔ مسلمانها بندای بلند صلای اتحاد واتفاق داده است.



ج ؛ع ؛ ج ، ا ، ا نشان والاحضرت اشرف معظم سردار محمد هاشم‌خان
مدبر معروف و حکیم حاذق ترقیات اجتماعی، صدراعظم افغانستان



ع، ج، ا، ا، نشان والا حضرت اشرف سردار شاه محمود خان غازی شجاع
معروف وزیر امور حربیهٔ افغانستان ترقی دهندهٔ اردوی افغانی

خوشنود باد روح پر فتوح آن یگانه محیی و منجی ملت مترقیهٔ افغان اعلیحضرت شهید که نخستین بار در جدی ۱۳۰۸ از جهت قدر دانی و حق شناسی این بطل فرزانه این فرزند یگانهٔ کوهساران وطن، بندهٔ عاجز را بنگارش احوال ودورهای حیات و آثار آقای جمال موظف فرمودند لذا بتأسی فرمایشات شاهانه ومعارف خواهی اعلیحضرت محمد نادر شاه نورالله مرقده ترجمهٔ کتاب « تتمة البیان » که یکی از آثار جاویدی ومعرف واقعی افغانیت او دانسته شده نمایندهٔ عالیه شجاعت، حماسات، عسکریت، وطن پروری وسلحشوری ملت غیور افغان بوده وضمناً دروس مهمهٔ اخلاقی وتاریخی را بپیشگاه خوانندگان محترم تقدیم میدارد تقدیم نمودم. پسند خاطر شاه افتاد مگر دراثر کثرت مشاغل ومصروفیت ها تااین زمان طبع ترجمهٔ آن بتعویق افتاد.

چون پادشاه جوان وحق پرورما که داد حق شناسی وملت خواهی را داده مانند والد ماجد شهید وبزرگوار خویش ابطال ورجال برجستهٔ دینی، علمی، ادبی، سیاسی وعسکری گذشته وحاضرهٔ وطن را به بهترین صورتی تقدیر وپژوهش می نمایند اینک باستقبال ورود صدمین سالگرهٔ آن گوهر متلالا و آن آفتاب درخشان معارف یادداشت های مطالعات خود را در یک هفته نسبت به حیات وخاندان او از حافظه بقلم سپرده با ترجمه کتاب یکجا بطبع رسانیدم این ارمغان را هدیهٔ نفیسی دانسته بحضور اشرف ملوکانه وجمیع ابناء وطن اهداء می نمایم

ذات اشرف والاحضرت سردار محمد هاشم خان صدراعظم افغانستان که در دائرهٔ انقلاب وعمران مملکت وترقی سائر شعب اداری دولت بقوهٔ تدبیر ذاتی و همت بازوی افراد برجستهٔ کابینهٔ محتشمهٔ خویش خدمات بس بزرگ وقابل قدری نموده اند پس اذعان کامل داریم که این کتاب عالی اصلاحی محل تمجید وقبول ذات سامی واقع خواهد شد وچون وقت نگارش این کتاب خاتمهٔ انقلاب بوده که خون غیرت وفتوت افغانی در حفظ وحراست وطن در انتهای جوشش بوده در ذات اشرف ع، ج، ا، ا نشان والاحضرت وزیر صاحب امور حربیه سردار شاه محمود خان که

اردوی افغانستان بمجاهدت ایشان به

منتهای جلال مادی و معنوی نائل گردیده

اشاعت این نگارشات یقیناً در عسکر جوان

و اخلاق حربی و روح سلحشوری

خدمت خوبی خواهد نمود .

در خاتمه از مراحم و عرفان

پروریهای وزیر جوان و درایت تخمیر

معارف آقای سردار محمد نعیم خان که

حقیقةً اخلاق بلند و کمالات ارجمند



ع ' ج سردار محمدنعیم خان وزیر جوان
معارف راهنمای صحیح نهضت جدید وطن

و فاضلانهٔ ایشان همه را مفتون گردانیده

است کمال تشکر دارم زیرا حوصله افزائیهای مخصوصهٔ ایشان در طبع این کتاب خیلی مفید و مؤثر ثابت گردید .

نا گفته نماند آنکه جهت تعمیم افاده اصل مؤلفهٔ سید جمال الدین را به فارسی ترجمه نموده در تبویب و ترتیب آن که از مصنف مشوش مانده بود . زحمت کشیدم و بعد در اثر تتبعات و استنادات موثق تاریخی دوره های حیات آقای سید جمال الدین افغانی را بصورت مقدمه و معرفی دودمان و آباء و اجدادایشان بصورت خاتمه صفحات چندی اضافه نمودیم . این موضوع بایستی خیلی مفصل و دارای حواشی زیادی میبود مگر فعلاً در اثر تنگی فرصت و کثرت مشغولیت از آن صرف نظر نمودیم .
از مطالعین محترم توقع میرود آنکه در سبك نگارش و عبارات گرسهو تحریری و طباعتی ملاحظه فرمایند بنظر اغماض و تغافل بگذرند . محمدامین خوگیانی مدیر جریدهٔ ملی انیس



حضرت سید جمال الدین افغان در استامبول (۱۳۱۳ ق)
این عکس خودرا برای یکنفر هموطن خویش برهان‌الدین بلخی که از مصاحبین وی بود یادگار داده است .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العلمین الرحمن الرحیم مالك یوم الدین ایاك نعبدوا یاك نستعین وصلی الله علی سیدنا ومولانا محمدٍ وآله واصحابه واحبابه واتباعه وذریاته اجمعین.

ترقی وتعالی ملل وابسته بهارتقاء سویهٔ عرفانی جوامع بشریست بعبارهٔدیگر معارف یك کشور معیارصحیح تقدم وپیشرفت آن‌دانسته‌میشود.

قدردانی وپژوهش فرزندان برجسته وذوات برگزیدهٔ انسانی که‌راه سعادت وفیروزی واقعی بشررا بهاحسن طریق نشان‌میدهند از فرائض ذمهٔ همگان بوده عقلاً وشرعاً واجب‌میباشد.

زیرا نور آفتاب جهانتاب علم‌ازروزنهٔ دماغ‌رجال منورسرزده برآئینهٔ دلهای پاك وبی‌آلایش‌اولاد انسان میتابد چون انعکاس آن‌درقلوب بی‌زنگ‌وگوشه‌های غیرروشن می‌افتد اشعهٔ آن بحدی بافروغ‌میگردد که‌ازشمع‌شب افروز درخشان‌تر جلوه‌می‌نماید. آری فرد واحدیکه حسب‌استعداد طبیعی خودبه کمال حقیقی رسیده باشد از فیضان عرفانی اوعالم بشریت مستفید شده میتوانند (و ذالك فضل الله یوتیه‌من یشاء.)

اگرباوجود چنان افرادعالی رتبه جامعهٔ بشری ازنقائص بیعلمی‌مبراء نگردند مستلزم این‌نیست که‌درو جود ذوات ممتاز وکامل‌عیبی‌مشاهده‌میشود زیراخورشید درضیاء افشانی خودهیچ خود داری ندارد امامقاماتیکه نمیتوانند روبروی آفتاب

آیند یا حجاب ها مانع گردد نقیصهٔ مهر درخشان شمرده نمیشود.

رهنمای اکمل و اتم عالم بشریت حضرت ختمی مرتبت روشنی عرفانی خودرا بیشتر از شمس نصف النهار بها قطار عالم فرستاده و بعداز خود دستور العمل آسمانی بسیار روشنی گذاشته است که افراد بشر حسب استعداد خردها از آن استفاده می بردارند. بهر اندازه که لوحهٔ فطرت افراد پاکتر است بهمان پایه بلندتر استفاده گرفته و بها ندازهٔ استفادهٔ خود قابل افاده گردیده اند.

لوحهٔ صاف و منور سید جمال الدین افغان جمال عرفانی افغانیان را در عالم بشریت جلوهٔ امتیاز داد.

بلی! نافهٔ مشك تاتار در قلل و جبال عرض وجود می نماید ورائحهٔ دلکش آن در شهرهای پر نفوس از ماحول رؤساء و شرفاء با تنعم استشمام میگردد.
میشود که از کوهستان دور افتادهٔ از عمران و ترقی فردی بوجود آید که به وجود (ما بها لافتخار) او موطن و مولدش شهرهٔ آفاق گردد.

این امر را از نوادر نباید شمرد درو گوهر همه وقت در بطون بحار و جبال تولد می یابد و تاجهای سلاطین نامدار جهان از آن مزین میگردد کوه نور جز سنگ چیزی نبود که مثل دریای نور از سنگ خارا بر آمده در اکالیل شاهان عالیشان آسیا و اروپا درخشیده میروند. بلی سنگ است و ماهیت سنگی خود را تا حدی به سنگینی رسانید که امپراطوران جهان بهداشتن آن مینازند.

سید جمال الدین افغان نیز بها فغانیت خود مینازد و افغانیت خودرا بهماهیت اصلی رسانیده ملت عزیز خویش را بدنیا طوری معرفی نموده که خوشه چینان حرمن او تا امروز از فیض میامن او بهره می‌اند وزند.

خوشا بحال کسیکه درحال زندگی بحدی ترقی نماید که بالای زمین و زیر آسمان

وطن خود به مقتضای «ضاق الارض بما رحبت» نگنجیده و بعد از مرگ بدرجهٔ محبوب باشد که در هر منزلی که فرود آمده و در هر محفلی که اخذ مقام نموده او را کأحد منهم دانسته و به انفکاکش راضی نمیشوند، نه خیر نه کاحد منهم دانسته؟ بلکه او را راهنما، پیشوا و مقتدی و بالآخره ما به الافتخار خود معرفی مینمایند.

افغانیان به این مینازند و از خداوند آرزو دارند که امثال جمال را به ایشان مرحمت فرماید تا در جلال سیاست و کمال درایت در خدمت بشریت سر افتخار را به آسمان تحسین برسانند.

مناسب است که معدن این گوهر عالیمقدار را که برای خدمت وسعادت بشریت آفریده شده است معرفی نمائیم.

چون انسان بود و محتاج مکان وزمان بود لهذا بیان و بنان خود او را در ین امر اعتبار باید داد و اگر او را در بیان تعارف ذات او تصدیق نه نمائیم پس سزاوار این نیست که او را بشناسیم زیرا شخصیکه نمیتواند خود را بدنیا معرفی نماید واز لوم لائم بحدی بترسد که قوم و آئین خود را بپوشاند نمی زیبد که او را قافله سالار کاروان ترقی خود پنداریم. کلا وحاشا که قائد علم و عرفان در تعارف اصل و نسب، مسلك وعقیدهٔ، ملك وملت خود را به لباس دیگر خلاف نفس الامر معرفی نماید. این وضعیت از شان چنین مصلح شجاع بسیار دور است (ولا یخافون لومة لائم).

سید جمال الدین افغان فرزند عالی گهر سید صفدر است که نسب سامی او به سید علی ترمذی (پیر بابای بنیری) میرسد. مولد مطهرش اسعد آباد کنر از بلاد افغانستان

است وخاندان نجیب او از زمان خانوادهٔ بابر درآن ولا اقامت اختیار نموده خانی شان بدست امیر دوست محمدخان بها نتهاء رسید خودش را باپدر بزرگ گوارش بکابل خواست. این گفتار را تاریخ افغانستان جمله ، جمله تصدیق می نماید (۱)

---

[۱] شیخ محمد عبده که از خواص شاگردان سید است درسفر وحضر بااو مدتها یکجا زندگانی نموده وحصهٔ اکثر معلومات سید از بیانات وتحریرات او فراهم می شود درمقدمهٔ ترجمهٔ عربی رد دهریین تالیف فارسی سید که به قلم شیخ مذکور عربی شده می نگارد که سید از یك خاندان بزرگ بلاد افغان است که ازروی کثرت نفوس صورت یك قبیله را اختیار نموده وبه فاصله سه روزه راه از کابل درخطهٔ کنر که ازمربوطات کابل است سکونت دارند.

وسید رشید رضا مرحوم منشی المنار مصر در مقدمهٔ تفسیر قران حکیم او صاف وخصائص سید را نگاشته ودرتاریخ الامام مولد سید را چنین می نگارد که درقریهٔ اسعدآباد که ازقریه جات کنر است تولدیافته وعبدالرحمن رافعی درتاریخ حرکت قومی به رشته تحریر کشیده که در قریه اسعدآباد که یکی از دیهات مربوط کنر که از محالات کابل [پای تخت افغان] است تولد یافته وشکیب ارسلان درحاضر العالم الاسلامی به این مسئله قلم برداشته که آیا سید در بلاد افغان تولد یافته یامطابق قول بعضی مردم درهمدان ایران پیداشده وبه کابل رفته است! اخیراً ترجیح این را می دهد که دربلاد افغان پیدا شده است یکی از استدلالات او ملاقات او باجناب سید حسین خان بادشاه صاحب کنری ۱۳۳۱ در مکه معظمه درموسم حج است وعلاوه بران با سید جمال الدین ملاقاتهای بسیار کرده وسید ملاقات های سلطان عثمانی رابه او اظهار داشته است گویا طول صحبت امیر البیان وتحقیقات او هردو سند اند وجناب پادشاه صاحب بحمدالله حیات است ۱۳۰۸ که من این کتاب را ترجمه کردم از اوشان معلومات خواستم حضرت پادشاه صاحب یك شرح مفصلی تحریر فرموده بود که پدر سید چون همشیره زادهٔ افغان یوسفزئی بوده وخورد سال از والده مانده بود باجناب سید فقیر پادشاه صاحب جد من زندگانی میکرد اوصاف والدین سید را در مکتوب خود بیان داشته است وعلاوه بر آن پادشاه صاحب درسفر حج خود درقاهره بامدیر مرحوم مجلهٔ چهره نما عبدالاحمد خان ملاقات اتفاق افتاده بود حضرت مدیر معلوماتی ازجناب پادشاه صاحب خواسته بود که آن مصاحبه درجرائد نیز نشر گردیده است وجرجی زیدان درمشاهیر شرق درجلد دوم باعکس های سید جمال الدین حال حیات او را نگاشته گفته که سید درخاندان علم وشرافت در اسعد آباد که از قریه جات کنر است مربوط کابل افغانستان است تولد یافته من تولی

وشارل ادمس در الاسلام والتجدید نامی کتاب خود نوشته که سید درسعدآباد قریب کابل افغانستان تولد یافته و مستر بلنت در کتاب تاریخ سری تحریر نموده که تازمان

[بقیه درصفحهٔ ٥]

سلسله نسب

سید جمال‌الدین ابن سید صفدر نوادهٔ میان مصطفی ' ابن سید علی ترمذی رحمت‌الله علیه معروف به (پیر بابای بنیر) متوفی ۹۹۱ است وسیدعلی فرزند قنبر علی (امیر نظر بها در امیریست بدربار همایون ابن بابر که دروقت فتح هند

[بقیه از صفحه ٤]

وصول به‌مصر، تجارب عالمی سید درآسیای وسطی محدود بود واو بترتیب دینی علم را در بخارا تحصیل کرده وتولدش درافغانستان است

وموسیو براون درکتاب انقلاب فارس می نگارد که سید ازین جهت خودرا افغان معرفی نموده که آمیزش اودرجملهٔ سنی‌های مسلمین آسان گردد واز سرپرستی فارسی‌هائیکه قیم ان در شك بوده نجات یابد ،ودر خورد سالی به‌افغانستان رفته، اینجاموسیو براون درلباس دوستی به‌سید بهتان بسته «

ور وایت ایرانی بودن به‌این می رسد که درقریهٔ اسعد آباد همدان ایران تولد یافته سبب انتساب او به افغانستان وپسند یدن این نسبت ممکن نیست که معلوم شود مگر بطریق حدس ومصطفی عبدالرزاق درصدر طباعت ثانوی عروةالوثقی که‌در دمشق طبع شده می نگارد که آیا جمال درقریه اسعد آباد کنر که‌ازمحالات کابل است دریك خاندان بزرگ ملاد افغان پیداشده است یادرنواحی همدان درقریه اسعدآباد ایران تولد گردیده است ودرشهرهای قزوین و فارس تحصیل کرده وبعدازان به افغانستان رفته و قتیکه اهل‌سنت خیال دارند افغانی الاصل نمی باشد یااینکه پدرش ازمازندران ایران بوده که درفوج ایران ضابط بود وحکومت اورا به افغانستان فرستاده بودو آنجاتاهل کرده وپسرش جمال الدین انجاتولدیافته یااینکه در ایران از صلب او سید تولدشده رائی من موافق این است که‌در افغان بودن سید نه سیدا خفا کرده ونه افغانهافراموش کرده و نه بهشاگردان معاصر اودرحال حیات وممات او واین اشتباه پیداشده است جرجی زیدان چه قدر به صفائی میگوید که باسلطان عثمانی درلباس افغانی خود با دستار پیچ پیچ ملاقات نمود تتمة البیان که ترجمهٔ آن اینك حاضراست شاهد حال اوست مولانا منصور احمد انصاری میگوید که‌در ترکیه یك عکس به‌من کسی از سیدجمال الدین داد که به کدام جمال الدین دیگر بطور یادگار بامضاء خود داده بود که ازطرف سیدجمال الدین افغان به‌جمال الدین دیگر داده شد ومن فوتوی آن عکس رابرداشته کاپی‌های متعددی ازان طبع کرده درکابل بدوستان داده‌ام جناب سید حسن خان رئیس حربی ۱۳۰۹ یك مجله الهلال به‌من داد که‌در آن مکتوب سیدجمال الدین بنام یك فیلسوف فرانسوی موسیو رینان فرستاده شده است نشر شده که‌در آن افغانی بودن خودرا معرفی نموده وموسیو رینان می نگارد که سید ازقومیت که‌در شرق غیرقوم خود او افغان و جاپانی ها دیگر قوم به نام قومیت حقیقی هیچ وجود ندارد

بدست بابر ۹۳۲ (ه‌ق) بایسرش همایون از قندز بهندوستان رفت) فرزند سیداحمد نور فرزندسیدیوسف نور پسرسیدمحمد نوربخش ترمذی پسر سیداحمد بیغم پسر سید براق ' پسر سید احمد مشتاق پسر سیدشاه ابو ایوب ابو تراب ' پسر سید حامد ' پسرسید محمود پسر سید اسحاق ' پسرسید عثمان پسر سید جعفر پسر سیدعمر پسر سید محمد پسر سید حسام پسر سید شاه ناصر ابن خسرو معروف‌متو فی ۹۷٤ پسر سید جلال گنج عالم پسر سیدا میر علی پسر سید محمود مکی پسر سید محمد مهدی پسر سید حسن عسکری ' پسر سید تقی ' پسر امام موسی رضا پسرسید امام‌موسی کاظم پسر امام جعفر صادق پسر امام محمد باقر پسر امام زین‌العابدین پسرامام حسین شهید دشت کربلا پسر فاطمة الزهراء زوجهٔ حضرت علی مرتضی وجگر گوشهٔ محمد مصطفی صلی الله‌علیه وآله وسلم است

سیدجمال الدین لقب افغانیت خودرا هیچوقت ازامضاء خودحذف ننموده‌است. عکس امضاهای خوداو درمتن کتاب هذامندرج است در سلسلهٔ نسب‌خود بهاتباع خودصرف نام‌پدر وجد اعلای خویش را که‌به‌چند واسطه به‌ذات شریفش می‌رسد سیدعلی ترمذی(پیر بابای بنیری جدسادات کنر)معرفی نموده است .

اسم‌سیدعلی ترمذی‌جداعجد اودرافغانها به(لقب‌پیر بابا) مثل‌آفتاب روشن است

سیدعلی‌ترمذی ازدربار داری که‌پدر او بر خلاف‌مسلک‌آباءواجدادش‌داشت دست کشیده بعداز فراغ تحصیل دست‌ارادت رابه‌شیخ سالار رومی‌در اجمیر داده بعدازشهرت به‌تنگ‌آمده آرزوی گوشه‌نشینی کرده‌باشارهٔ‌شیخ‌خود به‌کوهستانها عازم گردیده چندی در گجرات پنجاب مانده در وقت سقوط حکومت همایون ۹٤۷ (وقت‌پناه‌بردن همایون به‌شاه‌طهماسب صفوی‌ایران) به‌عزم‌وطن‌خود قندزاز اجمیر براه‌پشاور حرکت نموده بنابر وجوهاتی که‌درحال حیات سیدعلی مفصل

ذکر گردیده است چندی بعددر قوم ملی زئی یوسف زئی بمقام بنیر متأهل گردید و باجازهٔ والدهٔ خود در آنجا رحل اقامت افگند درزمان حیات او اهالی تاجك کنر در وسط افاغنه صافی ومهمند بر سواحل دریا معمور ترین اراضی از بهسود تااسمار قابض بودند. چون خودرامحافظه کرده نمیتوانستنداز پیر باداعا خواستند او شان بادعاء میان مصطفی پسرارشد خود را به سرپرستی او شان مقرر کرد. میان مصطفی باوجودیکه بنیر راهم بکلی ترك نه نموده بود بهزعامت ایشان میپرداخت اخیراً از جملهٔ سه نفر نوادهای او میان عباس بابا و شاه جی بابا و میرزاعلی شاه باباحفاد بسیار گذاشتند دارای اولادو احفادزیاد گردیدند که اولاد او لالذکر به خانی کنر معرفی بودند. اهالی سرحدآزاد صوافی هاو باجوری ها بحیث آقا کلمهٔ پاچا را استعمال می نمایند این کلمه در کنر از میزهٔ اولاد میان عباس بابا گشت اخیراً همان نام را دیگر سادات کنر نیز حاصل کردند.

اکنون سید کنر درهر ناحیه از نواحی مملکت که زیست می نماید بنام پادشاه صاحب اعزازاً یاد میشود. اخیراً درزمان امارت دورهٔ دوم امیر دوست محمدخان چون جناب سید لطیف پادشاه صاحب عوض جناب سید فقیر پادشاه صاحب پسر بزرگ خود پسر کوچك خویش سید بهاء الدین پاچارا بهولایتعهدخانی معرفی نمود برادر بزرگش برخواسته ولی عهدخانی را درحضور پدر بقتل رسانیداز آن جهت امیر دوست محمدخان جناب سید فقیر پاچاراز کنر بهلغمان تبعیدنمود و بهپسر سید بهاءالدین پاچاسیدمحمودپاچاصبیهٔ سردار محمدا کبرخان غازی رااعزازاً بهنکاح داد.

ازجهت نفاق خانگی سادات محتاج حکومت بودند وحکومت آنوقت سید محمود پاچارا پرورش میداد شاید اقتدارشان در سال ۱۲۶۲ که سال هشتم تولد سید جمال الدین است سلب شده باشد که از بیان او شیخ محمدعبده تحریر نموده است. اماسلب کلی خانی کنر بدست امیر عبدالرحمن خان بعد از مراجعت او از هندوستان ۱۳۰٤ به عمل آمده است.

گذارشات زندگانی سید جمال الدین

مولد و فامیل سید

محمدجمال الدین پسر سید صفدر سال « ۱۲۵۴ ، هق » مطابق « ۱۸۳۸ میلادی » دراسعد آباد کنر پا به عرصه وجود گذاشته پدرومادر سید جمال الدین از طبقات متوسط بوده لیکن ایشان به خاندان بسیار مشهور مملکت خویش منسوب بودند که بر شرف نسب وعلوی حسب امتیاز داشت نسب این خانوادهٔ معروف به سید علی ترمذی مشهور رسیده به چند واسطه به حسین ابن علی (رض عنهما) وصل میگردد واین سلاله در ملت غیور افغان که آل بیت نبوی را بسیار احترام می نماید و قرار بیان جناب محمدسلام مذکور سید جمال الدین به این قوم با شهامت افغان اعتزاز می نماید که درسایه جنگجوئی های پرصولت خویش عزت نفس خود را بحدی محترم نگاداشته اند که برای هیچ فرمانفرمای اجنبی انقیاد نه نموده اند و با این وضعیت تربیت یافته اند.

این خاندان تازمان حکومت امیر کبیر دوست محمدخان بر منطقه کنر که از ملحقات حکومت جلال آباد افغانستان است باالاستقلال حکمرانی می نمودند امیر کبیر حکومت کنر را از دست ایشان کشیده ایشان را از کنر به کابل آورد

دورهٔ تحصیل

دراین هنگام عمر سید جمال الدین به هشت سالگی بالغ گردیده بود سید جمال الدین دریك مكتب خانگی (۱) به تحصیل درس آغاز نمود درایام تحصیل ذکاوت فطری وصفائی فطرت و تیزی ذهن اوآشکارا گردیده علوم لغت عربی وصرف و نحو بیان وبدیع ومعانی وانشاء عربی وعلوم شرعیه وفلسفه وریاضی و منطق ونظریات طب وتشریح وتاریخ عام وخاص معلومات خوبی بهمرسانید (ومستر جورج کورتش میگوید که) ازعهد طفولیت بذکاوت نادر وماثل قوی خود در تمام رشته های فنون عسکری مهارت حاصل کرد .

یاد داشت راجع به حالات ابتدائی سید.

موقعیت اسعد آباد: قرار بیان جناب سید حسین خان پاشا و مرحوم لالا سید احمدخان لودین اسعد آباد مولد سید جمال الدین قریهٔ بوده مقابل پشد قریب پتن میان چغه سرای و نوزگل که ثانی آب خیزی در پای کنر آن را زیر کرده خرابه ها و آثارش هنوز باقیست عادت دریای کنر چنین میباشد والدهٔ سید از طرف پدر یوسف زئی و دختر محمد قاسم مشهور است که در عصر شاه شجاع مجاهدات کرده بود و از طرف مادر سید بود این قریه به خان کنر سید محمود پادشاه منسوب است.



اعلیحضرت امیر دوست محمدخان

سید جمال الدین راجع به حالات خانوادهٔ خود در پاریس یك خطابه بحضور محفلی که یکی از افرادش مستر بلنت نویسندهٔ انگلیسی بود ایراد کرد.
(کتاب مستر بلنت موسوم به قبضهٔ مخفی انگلیس بر مصر)
سید: سید در جلال آباد نزدیك نفر گیاه شناس هندی معروف به (مولوی)
منجمله علوم عصری هیئت و نجوم و غیره را آموخت (تاچندسال پیش هم بعضی هندی

ها برای جستجوی نباتات در کوهستانات مشرقی به کثرت می آمدند) .

کذا تعلیمات دینی وعلوم عربیه‌را بعضاً از دمرحوم سید فقیر پادشاه صاحب کنری جد سید حسین خان پاشا صاحب فرا گرفت.

زمانیکه باپدر خود بکابل آمد در کابل در مسجد گذر گدری درس خوانده و حکیم موصوف به این قناعت نه نموده رغبت زیادی بسوی تحصیل داشت تا که از وطن بسوی هند حرکت نموده و هر زحمت و تکلیفی که در این راه پیش می آمد آن را سهل می پنداشت و در هندوستان یکسال وچند ماه توقف نموده بر تحصیلات سابق باصول غربی و شرقی علوم ومعارف نوی ایزاد نمود مثلیکه فارسی و ترکی را قبلاً یاد گرفته بود انگلیسی را در این وهله درس گرفت

سید جمال الدین فلسفه قدیم را که در ضمن علوم عربی خوانده بود با فلسفه جدیدی که باساس اروپائی ها حاصل نمود جمع نموده اقتدار رأی مخصوصی را در علوم عقلیه وعلم النفس وعلم وجود و تکوین وعلم اخلاق حاصل کرده کسانیکه عروة الوثقی ورد دهریین او را مطالعه نموده باشند می دانند که او در بین ابن قتیبه وغزالی راه نوی را کشف نموده است .

وسید جمال الدین فرصتی را می جست که او را بدیدن امصار و بلاد هند ومرغزار های آن موقع بخشد زیرا توقف در یك محل موجب ملال میگردد واو بالطبع بسفرها سیاحت ها مائل بوده وبه کشف احوال اقوام وجماعت هاو مطالعه اخلاق قبائل علاقه مند بود پس احوال و اخبار هندوستان را در سیاحت های خود معلومات میگرفت

سفر حجاز

در حالیکه جمال الدین در هندوستان توقف داشت به ارادهٔ اداء فریضه حج بسوی حجاز عزیمت فرموده در جزیره عرب ده بده شهر بشهر سیر کرده می رفت تا که در موسم حج ۱۲۷۳ هـ ۱۸۵۷ م بعد از گذشتن یکسال از توقف هند بمکه معظمه رسید و در سیاحت عربستان احوال بلاد وعادات اهالی واخلاق ایشان را تحت مطالعه گرفته بود خبرت کهاز سیاحت سفر حج حاصل نموده بود بهاو مفید گردید

تشکیل جمعیت ام القری

اولین بمی که سیدجمال الدین بالای دولار ویا افگند عبارت از تشکیل جمعیة (ام القری) است در مکه معظمه که به پارلمان اسلامی خیلی شباهت داشت و همین جمعیت بنام ام القری جریدهٔ تاسیس نمود چون جمال الدین قبلاً در دل خود فکر اتحاد اسلامی را می پروراند و برای اظهار ما فی الضمیر خود موضع مناسبی نمی یافت وقتیکه به مکه معظمه داخل شد ذهن صاف او کشف نمود که در این سر زمین بزرگترین مؤتمر اسلامی همه ساله تشکیل می گردد که نمایندگی بسیاری از طبقات اسلامی را ادا کرده میتواند زیرا هزاران نفر از افراد مسلمین دنیا از تمام اقطار عالم هرسال در موسم معین اینجا برای اداء فریضهٔ حج فراهم میشوند و جمعیت این مرکز اسلامی میتواند که به پیشگاه این نووار دین (حجاج) دعوت خود را بیان نموده در دل حجاج اثری تولید نمایند دیری نخواهد گذشت کهاثرات دعوت ایشان در بلاد مسلمین بسرعت نشر خواهد گردید لهذا از بلاد حجاز تا زمانی که نهال خوبی در آنجا نشانید ومفکورهٔ خود را عملی نه نمود بیرون نگردید

نهضت سیاسی سید

بعد از انکه سید جمال الدین فریضه حج را اداء کرده بلاد عربی را بدرستی سیاحت کرده واقطار هندوستان را بخوبی مشاهده نمود واخلاق وعادات وطرز

انتظام این ممالك را بچشم سر نگریست ویك اثر دائمی را در حجاز گذاشت بسوی افغانستان که مولد ومسکن او بوده عودت فرموده بوطن خویش در حالی وارد گشت که یك عالم بزرگی گشته بود حکومت او را در قطار هیئت حاکمه داخل نمود ودر این اوان امیر افغانستان امیر کبیر اعلیحضرت دوست محمد خان بر تخت سلطنت وطن متمکن بود وزمانیکه حضرت امیر در تهیهٔ سفر هراة بوده و برای محاصرهٔ هرات قشون سوق می داد سید جمال الدین را باخود همسفر گردانیده به هرات برد

شمول در محاربهٔ هرات

امیر برادر زاده وداماد خود سردار سلطان احمدخان را در هرات محاصره نمود تا او را از تصرف او کشیده ضمیمه حکومت مرکزی سازد ووقتیکه امیر بعد از محاصرهٔ مطول وپر زحمت هراة و فتح آن وفات نمود زمام امارت را ولیعهد او شیرعلی خان متکفل گشت سید جمال الدین که در عسکر پادشاهی حاضر بود زمانیکه شیرعلی خان ومحمداعظم خان برای پادشاهی برسر پیکار بودند ووطن میدان حرب گشته بود وهر که قوت میگرفت به زور عساکر وشوکت خود بهامارت مستقل خود را می‌رسانید واین جنگهای خونین جمعیت افاغنه راپریشان ساخته بود او طرفدار محمد اعظم خان بود وسید جمال الدین در عهد حکومت امیر محمد اعظم خان بهرتبهٔ ریاست وزراء ترقی یافته سن او از (۲۷) سال متجاوز نبود ووصول این رتبه عالی در دل امیر محبوبیتی را حاصل نموده محل اعتماد کامل او گشت باسید در تمام امور ، مشوره ومفاهمه به عمل می آورد .

وفاداری سید

زمانیکه امیر شیرعلی خان بعداز وفات امیر کبیر در هرات به پادشاهی انتخاب می گشت محمداعظم خان بهپادشاهی او راضی نبوده باثر آن عدم رضائیت بین

محمداعظم‌خان که بار اول (بنام محمد افضل خان) و شیرعلی‌خان محاربات خونینی روی کار آمد و هریك از طرفین قوت و شوکت خود را می افزودند هر که در جنگ غالب میشد به امارت می‌رسید.

سیدجمال الدین از اول وهله طرفدار محمداعظم خان بوده امیر شیر علی‌خان هرچند او را دعوت می‌داد او به مقابل اخلاص خویش رتبه ومنصب را اهمیت نمی داد زمانیکه سید با محمد اعظم خان کار می‌نمود شرافت؛ حریت فکر احترام ضمیر خود را خیلی محافظه نمود و رتبه و منصب را قربان آن ساخته دعوت امیر شیرعلی‌خان را از روی خوف امیر سابق قبول نمی نمود بلکه از روی عدم توافق با امیر شیرعلی‌خان دعوتش را اجابت ننمود سید جمال الدین به‌شکست محمداعظم خان قوهٔ قلب را از دست نداد چون وطن ملجاء و مأوای غاصبین وخائنین گشته بود به قوه قلب از مملکت مدافعه می نمود و با امیر شریك کار نمی گردید.

سفر هندوستان

چون سیدجمال الدین درزمان حکومت شیر علی‌خان وضعیت را به حال خود مناسب ندیدسه‌ماه بعداز شکست محمداعظم‌خان پروگرام اصلاحی خود را بحضور اعلیحضرت امیر شیر علی خان تقدیم داشت این پروگرام را در زمانیکه سید تهیه مینمود بعضی ازحاسدین او به پادشاه اطلاع داده بودند لذا قدری محل تعقیب واقع شد هنگامیکه سید جمال الدین به‌تدابیر پنهانی امیر پی برد از امیر اجازت سفر حج خواست تا از سطوت وشوکت او امان یابد.

امیر او را اجازت داد به‌شرط اینکه از راه ایران سفر ننماید زیرا مبادا با محمداعظم‌خان امیر سابقیکه با سید جمال الدین محبت داشت و او را به رتبه ریاست وزراء رسانیده بود ملاقات بعمل آرد.

قرار معلومات کتاسید احمد خان مرحوم که توسط آقای عبدالله خان افغان نویس رسیده. امیر محمد اعظم خان تحت تربیهٔ سیدبوده وسیدامید زیادی باین

شهزاده داشت لیکن اخیراً روزگار بهایشان مساعدت نکرد .

اصلاحات امیر شیرعلیخان، مربوط به سید است که روز حرکت قطعی از افغانستان نزد امیر رفته طوماری او در بالا حصار دادو در آن جمیع اصلاحات مذکور و منجمله اعلان استقلال سیاسی، تشکیل کابینه، تنظیم عسکر، تقویهٔ زبان ملی پښتو، تأسیس مکاتب و راه ها و پوسته خانه ها و نشر روزنامه درج بود و ثانی مؤیدا صلاحات مزبور ما ما غلام حسن خان صافی گردید .



اعلیحضرت امیر شیرعلی خان

سید در ۱۲۸۵ مطابق ۱۸۶۹ باردوم به هند آمد در این گهواره علم و ادب که دارای مدرسان زیاد بود از طرف اکابر مملکت پذیرائی او بسیار به خوبی انجام داد و به سخن او گوش میدادند و از بحر علم او سیراب می شدند و عقول و ارواح خود را مستفید می ساختند عزت نفس و خود داری را از او یاد می گرفتند.

حکومت هند بسیار به‌اجلال و اکرام استقبال او را نمود لیکن در وجود او نفس حر و آزادی را ملاحظه نمودند که از استعمار و دول استعماری سرکش بوده و به مردم دعوت حریت می‌داد.

با اثر انقلاب ۱۸۵۷ هندوستان در اهالی هند یک اضطراب و تشویش زیادی دیده میشد به این جهت انگلیس‌ها از بقاء سید جمال الدین در هندوستان خائف بودند و عداوت او با انگلیس‌ها از ایشان مخفی نمی‌شده بود زیرا دروس او بر دفع اختلافات اقتدار تام داشته و برای آنچه در دلهای ایشان مضمر بود محرک بزرگی دانسته میشد.

از این رهگذر انگلیس‌ها او را از تدریس علوم دینیه و سیاسیه باز داشته جاسوس‌ها را به‌مراقبت او گماشتند و این مراقبت‌ها همچو سایه هر جا با او روان بوده مصاحبت داشتند از این باعث میدان عمل او محدود شده و عزت او پوشیده نه ماند و درس‌های او باطل گشت و حریت او زیر فشار آمد.

سید را انگلیسها از هند بسوی مصر اخراج نموده

در اوائل ۱۸۷۰ ع و اواخر ۱۲۸۶ ه جهاز حامل او به بندرگاه سویس رسید سید از انجا به قاهره سفر نموده تا ۴۰ روز توقف کرد در این ایام به‌قوت ذکاء خود بسیاری از عرف و عادت مصری ها و اخلاق و سیاست داخلی مملکت را شناخته به جامع از هر آمده با بسیاری از اساتذه و تلامذه آشنا شده از ارباب شهرت و اعیان قوم اشخاص زیادی باو پیوستند

• امام محمد عبده به سید رشید رضا شاگرد خود خبر ورود اولین سید جمال الدین
را به عبارات ذیل نگاشته که یکی از شاگردان شامی ازهر در رواق شامی های ازهر
به من اطلاع داد که یک عالم بزرگ افغان در خان خلیلی مصر فرود آمده من
از این خبر بسیار مسرور گشتم و شیخ حسن طویل را واقف ساخته به زیارت
او دعوت نمودم چون داخل مسکن شدیم او را در حالی یافتیم که با خادم خود ابوتراب افغان



اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان

سر نان شام نشسته بود ما را صلاح شمول در طعام دادند ما عذر پیش کردیم
پس در خصوص بعضی آیه های قرآنی اقوال مفسرین و صوفیه را که گفته اند از ما
پرسیدند بعد از آن تفسیر مطالب آن را شرح میداد این بیانات او دل مرا به محبت
خویش مائل ساخته از لیاقت او خیلی تعجب نمودیم •

سید جمال الدین در تهیهٔ سفر حجاز بوده و خیال اقامت خود را دران سرزمین

مقدس نموده بود تادر جمیعت ام القری که خودش درسفر اول تشکیل داد داست افکار خودرا ترزیق دهد دران هوای صاف ومبری ازکثافت اجنبی وتهاجمات مستعمرین که خیلی مامون بوده به حریت تامه مشحون داشته میشد گذارۀ حیات خودرا از طمع طامعین و تجاوزات آنها مطمئن می دید زیرا این حصار طبیعی خاك پاك تجاوزات متجاوزین رامنع می نمود علاوه ازاین ها سیددر این بلاددعوت خود را به عموم مسلمین اشاعه داده می توانست چون به سمع عالی خلیفۀ عالی رتبه ذوق سید جهت توحید مسلمین و تشکیل جمعیت ام مقری رسیده بوداورا به استانه دعوت داد پس مقدرات خودرا به مقدرات قدرت گذاشته دعوت سلطان را احترام نموده به استانه رفت .

سید در استانه

سید جمال الدین در ۱۲۸۷ هـ ۱۸۷۰ع بطرف استانه سفر نموده از طرف سلطان عبدالعزیز استقبال او به اجلال واکرام خوبی به عمل آمد و صدر اعظم عالی پاشا و سائر وزراء واکابر به ملاقات او مسرور گشتند و علماء و ادباء درماحول او فراهم شدند و سید منزلت عالی در بین ایشان پیدا کرده صفت و ستائش او درمجالس ذکر میشد زمانیکه سید بهزی افغانی خویش مزین و قباء و عمامه پوشیده به شرف لقاء سلطان تشرف حاصل نمود سلطان با او به بشاشت زیاد پیش آمده اورا برخود مقرب ساخت و احوال قوم افغان رااز و می پرسید و همچنان ازاحوال اقوامیکه سید سیاحت بلاد اوشان را کرده پرسیده وازرأی دینی و سیاسی او سؤال کرده می رفت جواب های سید خیلی محکم و سیاسی و به عقل قوی و نفس خوددار دال بوده اخلاص در اسلام و مسلمانها ازآن هویدا میشد و سلطان باربار اورا بار میداد و سید در تمام این امور محل تعجب و ستائش سلطان واقع میگشت .

ملازمت رسمی

پس رأی سلطان به این قرار گرفت که از مواهب آلهی سید درامور رسمی هم استفاده بگیرد بعد از شش ماه از ورودش اورا عضو مجلس معارف ترکی مقرر فرمود.

سیددراین وظیفهٔ رسمی راکه خارج وطن خویش باراول بدست آورده بود به تعلیمات کوشش نموده اقدامات نیکو واصلاحات مفیدهٔ درپروغرامهای معارف بغرض رضاء



اعلیحضرت محمدافضل خان

او تعالی وافاده به وطن ثانوی بعمل آورد سید از بر آشفتن خائنین قوم ومنافقین هیچ پروا نداشت زیرا ایشان بجز محافظه منصب های خود که به لباس غیرت دینی وحمایت وطن تظاهرات می نمایند کاری دیگری نداشتند

جمال الدین و شیخ الاسلام

« حسن افندی فهمی » شیخ الاسلام ترکیه در این اوآن در اثر تعلیمات وارشادات سیدجمال الدین محدودیت فرمانفرمائی ومعاش خودرامشاهده می‌نمود، پس نسبت به جمال الدین در دل خود سوء قصدی نموده و برای کاستن اعتبار و برانداختن موقعیت او فرصت می‌جست ـ لذا در مقابل هر رأی سید جمال الدین که در جرائد و جمعیت‌ها به ظهور می‌رسید شیخ الاسلام تنقید می‌نمود این تنقیدات تماماً در اثر مکر و حسد و عداوت و بغض بروی کار می‌آمدند در رمضان ۱۲۸۷ ه ۱۸۷۰ ع تحسین افندی مدیر دارالفنون از سید جمال الدین خواهش نمود که در تشویق صنائع نطقی ایراد فرماید سید از او اعتذار خواست که ترکی من کمزور است بعداز الحاح زیاد و مخابرات دور ودراز و مساعیات متنوعه سید دعوت مدیر را قبول نمود و در منزل او برای تهیهٔ نطق چندی توقف فرمودو بعداز تحریر آن به حضور وزیر معارف و بسیاری ازارباب مناصب بزرگ اصحاب دولت و سیادت و عزت چون « منیف پاشا و صفوت پاشا » و مشیر ضابطیه « رشوانی زاده عضو مجلس معارف » آن را قرائت نمود تاآراء ایشان را حاصل نماید چون اراده دسائس و وقعت عزم شیخ الاسلام رادیده بود توافق حضرات فوق را قبل از خواندن نطق به محضر مجلس فرا گرفت این نطق ورضائیت تعجب حضار را تحصیل نموده برای خواندن آن میعاد معینی رامقرر نمودندو به اهالی اهمیت بزرگ این نطق را که در حیات اوشان مؤثر میباشد واضح نمود ساخته به شنیدن آن مردم را تشویق و ترغیب دادند وخلق بسیاری ازذوق مفرط به استماع آن منتظر بودند جمعیت بزرگ اهل علم و اهل اقتدار در آن روز فراهم شدند که در صدر آن اکابر وزراء و ارباب جرائد و مجلات بودودر دارالفنون حاضر شدند از هر طرف افراد و جماعات به آنجا حضور بهمرسانیدند و در صدر مجلس

شیخ الاسلام و اطرافیان تابعد ارو معاونین معدوداو قرار گرفتند لیکن باوجود وسعت مقام، دراثر جمعیت انبوه که به غرض استفاده فراهم شده بودند جای خالی باقی نبود

خطابهٔ سید جمال الدین

سیدجمال الدین در حال شدت چك چك ها بر فراز منبر خطابه برآمده و نطق غراء خو درا که برافکار و حکم مشتمل بود ایراد نمود - در این نطق قوم را به جسد وصنائع را به اعضاء جسم شباهت داده و گفت ز ما نیکه اعضاء وقفه می نمایند بدن می میرد و همچنان کار خانه های قوم اگر معطل شوند قوم تنزل نموده و هلاك می نماید.

مردم به این خطاب تماماً گوش شده و چك چك های پیاپی موجب تعجب حضار گردیده همه به ستائش او زبان کشودند و تفصیلات آن را امام شیخ عبده در صدر رسالهٔ دهیریین چنین بیان نموده است : چون موعد خطابه سید فرار سید مردم بسوی دار الفنون متوجه گشته یك جمعیت بزرگ رجال دولت واعیان اهل علم و ارباب جرائد حضور بهم رسانیده و بزرگترین وزراء مملکت در مجلس حاضر بودند سیدجمال الدین بر فراز منبر برآمده آنچه برای قراءت مرتب نموده بود ایراد نموده «حسن افندی» نظر خود را بطرف کلام او معطوف ساخته میخواست برای ارائه عدم اهمیت آن حجتی بدست آرد مگر حقیقةً بمقصود خویش کامیاب شده نتوانست در خطاب خود زندگانی انسانی را به بدن زنده تشبیه نموده و هر صنعت را به منزلهٔ یك عضو از عضاء این بدن تصور نموده و منافعی را که این اعضاء به بدن می رسانند تشریح داد پادشاه را به دماغ که مرکز تدبیر واراده است مثل زده آهنگری را بازو وزراعت را به جگر وملاحی را به پای و هر صنعت از صنائع را همچنان به یکی از اعضاء بدن شبیه ساخته در اطراف تمام این تمثیلات بیان

روشن و کاملی ایراد نموده گفت این هااعضائی میباشند که سعادت بدن از ان ها تشکیل می یابد و زندگی جسم بدون روح صورت نمی پذیرد و روح این جسم یا نبوت است و یا حکمت لیکن فرق این هر دو آن است که نبوت عطیهٔ الهی است و دست کاسب بر آن نمی رسد و خداوند بهر که فضل او اختصاص بخشد مخصوص میگرداند و ذات باری به حکم تخصیص رسالت خود بهتر میداند و آنچه حکمت است در اثر فکر و تدبیر در علوم حاصل میگردد و ذات نبی از خطاء محفوظ می باشد و حکیم مامون شده نمی تواند بلکه در خطا ها می افتد و احکام نبوت ها به حکم خداوند اعلی نازل میگردد و باطل را گنجائش ندارد «ولا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه» و تمسک بر آن از فرائض ایمان است لیکن اتباع اراء حکماء بر ذمه های قوم لازم نمی باشد مگر آنچه اولی و افضل بوده بشرطیکه مخالف شرع الهی نباشد . این است آنچه او نسبت به نبوة ذکر نموده بود و این مسئله به آنچه علماء امت اسلامی اتفاق دارند موافق است لیکن «حسن فهمی افندی» حق را باطل وا نمود ساخت تا او را از کار و اعتبار اندازد پس بمردم اشاعه داد که شیخ جمال الدین گمان دارد نبوة صنعت است و برای اثبات این دعوی میگفت که نبوة را در نطقی که تعلق به صنعت دارد ذکر نمود

مطعون شدن جمال الدین

ترقی این خطاب را شیخ الاسلام نمیخواست زیرا در دل خود نسبت به جمال الدین بغض و حسد داشت پس او را در عقیده متهم ساخته و بعض جرائد را بهیاد آوری این هنگامه تشویق داد و چندی از واعظین را در مساجد بر خلاف او گماشت سید جمال الدین خواهش محاکمهٔ شیخ الاسلام را مینمود لیکن بعض دوستان او را ازین مطالبات باز داشته توصیه تامل نموده میگفتند که در اثر طول زمان واقعه محقق خواهد شد و این دسائس بی اثر خواهد ماند مگر سید جمال الدین خاموش نشده جنگ قلمی در بین ایشان سر گرفت و بعض از ارباب جرائد آزاد دور سید جمال الدین فراهم گردیدند

در بین هنگامهٔ ظاهر گردید تا که حکومت بطر فداری شیخ الاسلام حکم اخراج سید را نمود تا محیط آرام گردد لیکن این تخم اصلاح را که سید جمال الدین کشت نموده بود در ترکیه سبز گردید جمعیت اصلاحی ترکیه که از افراد بزرگ مملکت مرکب بود اصلاحات دینی را خواهش نمودند و موجب حرکت سیاسی گردید ه که در ۱۸۷۱ بدست مدحت پاشا صورت انقلابی را تولید نمود و بر اثر آن ترکیه در قطار ملل راقیه بحساب آمد و همین مسئله باعث گردید که در خاك مصر تحت آسمان صاف آن چندی برای عملیات خویش توقف نماید .

جناب مولانا منصور انصاری از جناب مولانا محمود الحسن شیخ الهند روایت میکنند زمانی که بین شیخ الاسلام ترکیه و سید جمال الدین اختلاف نظر بعمل آمد از دربار خلافت خواهش نمود که استفتاء این امر از علماء هند توسط دار العلوم دیوبند بعمل آید حکومت ترکیه اصل بیان او را به دیوبند فرستاده استفتاء شرعی خواست دران آوان مفتی دیوبند مولانا عزیز الرحمن مرحوم بود ، جواب به قلم او شان تحریر گردیده به خدمت سلطان فرستاده شد از روی آن ثابت شد که گفتار سید جمال الدین درست است از دربار خلافت باثر جواب کافی قسطلانی شرح بخاری طبع جدید استنبول را که باراول طبع گردیده بود به کتابخانهٔ دار العموم دیوبند هدیه فرستاد که در کتابخانهٔ دیوبند تا حال موجود است و بر آن این عبارت تحریر گردیده است و حضرت مهتمم صاحب دیوبند همان روزی که در کابل به منزل بنده تشریف آورده بودند این مسئله را تاکید نمودند علاوتاً فرمودند که بار دوم من یادارم که از طرف سلطان عبد الحمید خان برای کتابخانهٔ دار العوم ذریعهٔ قونسل ترکی هدیهٔ آورده شد و جناب قونسل در وسط کتابخانه استاده بود و من میدیدم که کتاب را به حضور حضرت والد محترمم که مهتمم دار العلوم بود تقدیم فرمودند که تا حال در کتابخانه دار العلوم وجود دارد گو یا سلطان عبد الحمید خان سنت خلیفهٔ سابق را تجدید فرمودند و بر کتاب تاریخ اهدا موجود است .

آقای سید جمال الدین در مصر

جمال الدین در افغانستان وطن عزیز خود که قضا را مخالف خود ملاحظه نمود بهارادهٔ حج تا قله از وطن برآمده در اثناء سفر حج مدت یك ماه در هندوستان توقف نمود و انگلیس ها از هندوستان بسوی سویز اخراجش نمودند مدت ٤ هفته در مصر به تدریس پرداخته در اثر مسلمان شدن یکنفر نصرانی حکومت آنجا امر اخراجش را صادر نمود و در حالیکه از مصر بطرف حج عازم بود



شاه اسمعیل خدیو مصر

سلطان ترکیه بهاستنبول دعوتش نمود در استنبول بواسطهٔ مسئلهٔ شیخ الاسلام که علاوه بر مصائب سیاسی موجب صدمه روحانی او هم گردیده بود بسوی مصر اخراجش نمودند و ادیب اسحاق شاگرد مصری او می نگارد که بعد از مسئلهٔ شیخ الاسلام از ترکیه به حج بیت الله شریف

تشریف بردندوازآنجا بهمصرعزیمت نمودند زیرادرسفر حج ریاض‌پاشایکی ازوزراء مصر هم‌درآن آوان بهارادهٔ حج بیت‌الله درحجاز توقف داشت بنا بر بعضی مو جبات بین ایشان‌مؤدت‌دوستی برو کارآمد و بدعوت اوعازم وادی نیل گردید

قدر دانی ملت و حکومت مصر ازجمال الدین

دراول محرم ۱۸۷۱ ع ۱۲۸۸ ه وارد مصر گردید وسید اراده اقامت دور دراز در مصر نداشت لیکن از طرف اهالی مصر و حکومت مصر اجلال واکرام زیادی ازاو به عمل‌آمد.

تاریخ حرکت قومیه ازعصر اسمعیل بیان می‌نماید کهازریاض پاشا وزیر حکومت اسمعیل پاشاخدیومصر توقع نمی‌رفت که اسید جمال‌الدین این قدرمهربانی نموده و ازطرف حکومت برای او یك مقدار کمی از بیت المال وظیفه مقرر نماید زیرا آنها میدانستند که سید شخص متملق نمی باشد و تأثیر دروس دینی دعوت وطنی اورادردل اهالی بسیار مترقی دیده و حکومت استبدادی روادار نمی‌باشد که امداد همچه‌رجال را نموده سیاست او آزاد گذاشته شود باوجود آن بدون گذاردن خدمتی بدوش‌او(۱۲۰) پوند طلائی وظیفهٔ سالیانه برایش مقرر فرمود.

چون‌اسمعیل پاشا یك شخص علم‌دوست بوده بهنشر واعانت معارف مائل بود پس شخصیت ممتاز علمی سید جمال الدین وشهرت اودر حکمت و فلسفه و تبرزاو درسیاست وخدیومصر را براین واداشت کهاز بحرعلم‌وفضل‌او براهالی مصر فیضانی برسدوحقیقت این‌است کهاسمعیل فرصت‌خوبی درپیشرفت‌ساحه عرفانی‌مصر بدست آورده‌بودو توقف‌سیدجمال الدین درمصر بهاندازهٔ همهٔ موسسه‌های عالیه‌عرفانی که بدست‌خوددرمصرافتتاح نموده‌بودمفیدثابت گردیدو خوف اسمعیل پاشا خدیومصر از سیدجمال‌الدین‌درحدود(۱۸۷۱)ازین جهت نبود که مداخلت‌های اجانب درآن اوان

درمصر وجودنداشت و خدیو به‌معراج حکومت خودرسیده بود و با قتدار تام در قلمرو خود فرمانفرمائی داشت مجلس شوری‌وارباب جرائد طرفدار او بودندطوریکه او میخواست قوانین‌وضع میشدند و به‌نهجیکه میل او بود جرائد نشریات مینمودند واو را ستائش میکردند سیدنیز خارج علم وادب‌اقدامات نمیکردتا که در ۱۸۷۵ مداخلت‌های اجنبی آغاز گردید هنگامیکه خدیو سید را در مصر اجازهٔ اقامت داد نه از داخل خوف‌داشت و نه‌از خارج.

مداخله سید در سیاسیات مصر

نهضتیکه بدست‌سیددرمصر صورت گرفته‌است نهضت‌علمی وادبی‌بوده‌ودر جنبه سیاسی فقط‌سال۱۸۷۶ مداخلت‌نموداما نه‌برعلیه شخص اسمعیل‌پاشا بلکه برعلیه‌مداخلت های اجنبی که‌ازآن‌لحاظا قدامات سیاسی را شروع نمود

اسمعیل پاشاباحکومت‌ترکیه خیال همسری داشت‌زیراسال۱۸۶۹ در کنفرانس عمومی پاریس بحیث‌یک‌زمامدار مستقل معرفی شده بودوراضی نمی‌گشت که مصر زیراثر ترکیه‌زندگانی‌نماید‌بنابرآن‌باحکومت‌استانه‌هم‌چشمی‌ومسابقه‌داشت زمانیکه شهرت سیدجمال‌الدین‌را ملاحظه نموده ودانست کـه او مجموعه اخلاق‌حسنه‌است وقوهٔ سیاسی بزرگی‌دارد به سلاطین روزگار فروتنی نمی‌نماید وبمردم وانمود می‌ساخت که زمامدار مصر در معارف‌پروری بلند ترازز مامدار آستانه‌است و فضاء مصر برای اصلاحات مستعد تر از فضاء ترکیه است پس فیلسوف افغانی را به‌این‌واداشت که‌درمصراحیاءمعارف نماید سید جمال‌الدین‌توانست که رسالهٔ خودرا درشاگردان‌مصری‌اشاعه‌دهد.

روزانه سه‌صد نفر طلاب به‌منزل شخصی سید حاضر میگردیدند و استفاده میکردند

واین سه‌صد نفر شاگردان دیروز از جسته‌ترین رجال فردا گشتند و از نوابغ مصر شدند. سید جمال‌الدین از روی معلومات سیاسی خویش در نظر شیوخ ازهر منزلت خوبی داشت لیکن از روی اطلاعات دینی او شان را جلب کرده نمی‌توانست اما طبقهٔ کلاه‌پوش که از تمدن اروپا متأثر گشته به‌حضور سید آمد و رفت داشتند و برعلاوه نزد معلمین مدارس و ارباب مناصب عالیهٔ قضاء و رؤسای مصالح حکومتی باوجودیکه اکثریه ایشان فارغ التحصیلان ازهر بودند نظریات دینی سید خیلی مقبول بود

درین روزها شاملین ازهر عبارت از دو طبقه بودند. (۱) طبقهٔ جامد و محافظه کار (۲) طبقه تجدد پسند.

رجال بیدار ازهر وقتیکه دیدند شیخ مسائل مذهبی را طوریکه از ناحیهٔ نقل بیان می‌نماید از جنبهٔ عقل نیز بر آن روشنی محا ندارد دانستند که دروس او با دیانت هیچ تصادم ندارد پس او را وادار ساختند که در فن کلام و حکمت نظری و طبیعی و عقلی و هیئت و علم تصوف و اصول فقه اسلامی تدریس آغاز نماید

ارمغان عرفانی جمال الدین به مصر

شیخ محمد عبده می‌نگارد که خودم در اثناء تحصیل با آثار علوم عقلیه برخوردم و به‌آن میل پیدا کردم لیکن کسی را نمی یافتم که در آن معلومات وسیعی داشته باشد پس در تفکر افتادم لیکن از هر که می‌پرسیدم جواب میدادند که علماء کلام

تحصیل این علوم را حرام پنداشته‌اند من تعجب می‌نمودم که چرا حرام گفته‌اند و چرا مردم در فتوای او شان تحقیق را بکار نبرده اند بعد از تفکر بسیار دانستم انکه چیزی را که انسان نمی داند آن را دوست ندارد طوریکه انسان برگ های عناب را بجود به تلخی حنظل نمی فهمد .

درین فکر بودم که افتاب حقائق از افق مصر درخشید و دقیق ترین مسائل



سید جمال الدین در مصر بین سنوات ۱۸۷۱ الی ۱۸۷۹ میلادی

کشف گردید یعنی افتاب مشرق زمین سید جمال الدین طلوع نمود زیرا او میوه های علم را دائم می چید از او شان درخواست تدریس این علوم را نمودم بما مرحمت خود را ارزانی فرموده درس و تعلیم دادند که آنرا واردات در تجلیات نامیدم محمد سلام مدتکه در مصر انگسار که امام محمد عبده مفتی بود

کتاب زوراء دیوانی که در تصوف است با شرح قطبی بر شمسیه و مطالع وسلم العلوم در منطق و هدایه و اشارات و حکمة العین حکمة الاشراق در فلسفه و عقائد جلال دوانی در توحید و تلویح و توضیح در اصول و چغمینی و تذکره طوسی در هیئت از سید تحصیل نمودم .

و بعد از ین سال سعد زغلول در از هر داخل گردید و نزد سید آمد و رفت داشت در اثناء این ملاقات ها مبادی حریت و اصلاح را از ایشان تحصیل نمود و در حرکت اصلاحی که با ثر القاءات سید در اثناء درس به طلبه شروع گردیده بود داخل شد.

طرز تدریس سید

سید جمال الدین زمانیکه برای تدریس می نشست در موضوع هر مسئله که تحت درس بودیك بیان مفصل بصورت شفاهی تقریر میکرد

بعدازان چون عبارت کتاب خوانده می شد جمله جمله را به بیان خود تطبیق میداد درمقاماتیکه کتاب به آن مطابقت نمیکرد و جوهات کمزوری کتاب را نشان میداد و رای خود را به دلائلی که نزداو موجود بود تقویه میکرد .

مطالعات جمال الدین

جمال الدین مهمترین مؤلفات عربی را به همین اصول درس گرفته بود و به همان اصول درس میداد و هکذا کتب جدیدیکه در علوم مختلفه به لسان عربی نوشته شده بود درس میداد.

روزی سید جمال الدین از شاگردان خود خواهش کرد که در موضوع حریت مضامینی بنگارند حینیکه مضامین را آوردند مضمون سعدزغلول را پسند بده گفت این است

مقصود من این نگارش مرا امید وار میسازد که نهضت حریت خواهی مصر از ناحیهٔ نگارشات خوبی ترقی خواهد کردسید بهاین اوضاع خویش دل مصری ها را از خود ساخته به کلام شیرین و تعلیقات مفیدهٔ خود که بر موضوعات مختلفه می نمود حکمت خود را بر عموم حضار مجلس نثار می نمود ذهن مصری ها را به راه تفکر و طرز استنباط واستنتاج سوق داد .

سید جمال الدین فن تحریر و نویسنده گی را در مصر بسیار کمزور میدید بدون چند نفر نویسنده که آنها هم به عبارات مسجع تحریر نموده یا بعضی کتب علمی را تصنیف میکردند دیگر اشخاص وجود نداشت لهذا سید جمال الدین شاگردان خود را به تحصیل علوم ادبی متوجه ساخت در مدت کمی عدهٔ زیادی از نویسنده ها در مصر تهیه شدند که عبارات سید جمال الدین را نقل می نمودند و در اطراف آن تشریحات داده به جرائد میسپردند در عروة الوثقی ورد دهریین و رسائل دیگر سید که اثار باقیه فضیلت اوست بسا مقالات قابل نقل دارند که تذکار همه موجب ضخامت کتاب میگردد و کتاب به ضخامت می انجامد لهذا دو مقاله او که شیخ محمد عبده علاوه بر اثار مذکوره نقل نموده است خلاصهٔ مفاد آن ذیلاً آورده میشود زیرا احتیاج امروزهٔ ما به این دو موضوع تربیه و صنعت بحدی ضروریست که برای آنها مجالس مسلسل منعقد باید ساخت .

مفاد مقاله تربیه

سید مینگارد که اجسام ذیروح حیوان و انسان مثل اجسام نباتی محتاج تغذیه و تغذی میباشند طوریکه نباتات از ترکیب عناصر تکون یافته و دراثر غلبهٔ یکی بر دیگری اعتدال مزاج نباتی بر هم میشود هکذا تکون مزاج حیوانی وانسانی محتاج حفظ اعتدال عناصر است

اگر یکی از این عناصر بر خلاف دیگری سبقت و غلبه جوید مزاج انسانی و حیوانی نیز مثل مزاج نباتی به فساد و هلاك می انجامد.

برای کشت و زراعت نباتات زمین صالح و هواء مناسب از روی تجارب زراعت پیشه گان لازم می باشد و هر نبات از عالم نباتات اصول پرورش جداگانهٔ دارد که در نشو و نماء و حفظ آن از سردی و گرمی و هوای نامناسب باید کوشش شود متخصصین این فن نسبت به تجزیهٔ زمین و کیفیت جوی مناطق و استعداد کیمیاوی اراضی و مواد تقدیه و تغذی آن معلومات مبسوطی را بیان میکنند

هکذا بیطاران از تاریخ طبیعی حیوانات و اقسام آن و طرز زندگانی و حفظ صحت اوشان بحث می رانند و در اعادهٔ صحت آنها تدابیر علمی و معالجات فنی خود را ایراد می نمایند.

همچنان برای حفظ اعتدال جسم انسان اطباء از خواص ادویه و اغذیه بحث می رانند پروگرام های غذاء و دواء و پرهیز و حفظ بدن از سردی و گرمی و محافظه از گرمی و سردی هوا را به محتاجان تعیین می نمایند.

مریض طوریکه به علوم و تجارب عملی طبیب محتاج است هکذا به شفقت و مرحمت همت و ایثار او محتاج می باشد زیرا اگر طبیب لائق باشد اما شفقت خود را دریغ دارد و احوال مریض را طور لازم معلومات نگیرد یا حالت اقتصادی او را مد نظر نداشته باشد و به عدم وصول حق از او منحرف گردد یا اهتمام حال او چون مالداران نه نماید و یا از بی علمی خود در تعیین اغذیه و ادویه او خطاء شود از بودن چنین طبیب نبودن آن خوب است زیرا این سفیر ملك الموت مریض را به راه هلاك سوق می دهد و در فقدان این چنین شخص طبیعت طبعاً مدافعهٔ مرض می نماید مریضان از زحمه بی علاج نسبت به مریض هائیکه آله دست اطباء جاهل و معالجین سنگدل و طماع

عیکر داند رود در صحت نمی یابند و چنین اطباء یا آلهٔ دست اعداء مریض میشوند و به مریض زهر میخورانند یادر اهمال علاج و یا در سوء معالجه او را به راه مرگ سوق میدهند.

طوری که این حیات صوری محتاج علاج و محافظهٔ اعتدال مزاج می باشد هکذا حیات معنوی یك قوم به معالج روحانی ضرورت دارد تا بین تبذیر و امساك ، خوف وجرأت نقطهٔ اعتدال را محافظه نماید اگر قوهٔ جرأت از انسان مفقود گردد در تجاوزات موذی ها ومتجاوزین انسانی و حیوانی مدافعه بعمل نیامده و شخص عرضهٔ هلاك می گردد .

بالعکس اگر حس خوف مفقود گردد از تهور بی جاخودرا به مخاطراتی می اندازد که بدون تصور یك منفعت بهوادی هلاك روان میشود

برای حفظ اعتدال مزاج روحی با طباء روحانی ضرورت می افتد تا حدود بخل و تبذیر را معرفی نمایند زیرا خاندانها طوریکه از تبذیر فقیر می گردند همچنین از دست امساك اتفاق پدر وپسر زن و شوهر برادروخواهر برهم میشوند غذاء و لباس ضروری که حفظ صحت را مینماید بر آنها نداده آخر کارشان به بی اتفاقی منجر میگردد خاندانها برباد میشوند اطبا این ملکات و حکماء تربیه می گویند که افراد انسانی را به حدود اعتدال معرفی می نمایند درین حکماء مثل طبیب بدنی علم ، حذاقت ، تجارب ، دلسوزی ایثار ، ضرور است اگر این ها را نداشته باشند عدم وجود آنها بهتر است .

معلمین وواعظین ، خطیبان ، مصنفین نویسنده های جرائد همه وهمه از ین طبقه مردم اند

اگر در ایشان اوصاف طبیب بدنی نباشد عدم آنها از وجود بهتر است واگر به این صفات موصوف باشند قدردانی این طبقات و احترام ایشان از فرائض اولی جامعه است .

طوریکه بدن از تغلب عناصر داخلی رو به هلاک می گذارد از تغلب حوادث کونی خارجی نیز به معرض فناء می‌رسد مثلیکه بدن را گرمی وسردی دفعتاً از کار می اندازد همچنان مفسدین اتحاد واتفاق سلامتی مزاج اخلاقی جامعه را بر هم می زنند و جلو گیری او شان از وظائف اطباء روحانی است.
شیخ محمد عبده می نگارد که حضرت استاد محترم بعد از توقف بیشتر از یکسال بسوی تدریس مائل شده شرح اشارات ابن سینا را درس می داد این کتابی است که مدت هزار سال در شرق تحت تدریس قرار یافته است لیکن از ان فائده عملی نه گرفتند عین دروس او به غرب انتشار یافت و آنها به اصول این کتاب فروع را مرتب نمودند سید در اصول و فروع آن تطبیق می نمود و یک مقاله صناعیه جامعی بر اساس نظریات بلند خود بیان نمود که در روزنامه های جهت تعمیم داده نشر گردیده است

مقاله صناعیه

ثابت است که انسان از جمله حیوانات زمینی است طوریکه چینی ها و ایرانی های قدیم که انسان را فرزندان آسمان میدانند نمیباشد همین انسان ادوار حیاتی خود را به ترقی پیموده از مشاهدهٔ کتشافات افریقا و اهالی جنگل نشین آن ثابت میشود که انسان نمی توانست در اول و هله لباس خود را تهیه و دفع تجاوزات درنده ها را نماید
چون حضرت خداوند جل شانه انسان را عاجز و محتاج خلق نموده است و تمام لوازم حیات اورا از خارج بدن او تهیه مینماید و ما یحتاج او بدون حاصل نمیشود مگر به زحمت زیاد لهذا قوهٔ عاقله را برای او مرحمت فرموده است و این قوهٔ عاقله را به تعلیم مدرسه وجود انسانی مقرر نموده است چون عقل از زندگانی نبات و حیوان استفاده کرده لهذا نبات وحیوان برانسان سابقه استادی دارند زیرا انسان درطرز زندگانی پیرو آثار ایشان است و جواهر حکم فعلی وانفعالی ایشان را برای

خود چیده و در این تحصیل تدریجاً ترقی نموده گاهی به مقصد اصابت نموده و گاهی خطاء کرده گاهی حق به او کشف گردیده و گاهی پوشیده گشته وعوائق قدری و بادیه مانع آمده ازدرك حقائق اورا گاه گاه باز داشته است .

واحیاناً جاذبه ها او را به اطلاع مصالح حیاتش جذب نموده به آثار عجیبه واحوال غریبه‌آن برخورده‌است‌وانسان کوتلهای سفرتفکر خود را پیموده و پرده های جهالت را از روی تحقیقات خود برداشته ودر تمام این امور از ضرورت و حاجت اطاعت نموده‌است اجزاءکائنات استفاده نموده تفنن در فنون و اختراع صنائع را نتیجه‌از این مطالعات است و وقتی‌اورا درچاه اوهام انداخته ودستهای‌اورا به زنجیرها ، عادات ناقصه وافکار ردیه‌بسته‌وزولانهای اعتقادات سخیفه را به پای اودر آورده است

لیکن در تمام‌این نشیب‌وفرازافکار صنائع کمراورا بسته کرده‌است‌زیرااد راثرصائع آنچه‌به حیوانات‌ونباتات‌از موهوبات‌الهی‌مرحمت گردیده‌انسان بواسطه‌قوهٔ‌عاقله بدل آنرا از خارج بدن تهیه‌می نمایدو از هیچ صاحب‌شعورپوشیده نیست که‌صنعت بافندگی قائم مقام‌قوهٔ مدافعهٔ پوست حیوانات است که‌انسان‌به قوهٔ‌این صنعت‌از پوستهای درشت‌وموها وپشم‌ها سردی و گرمی را دفع می‌نماید

وهمچنان آهنگری‌صنعتی است که کارنول های طیور وپنجه‌ها ودندانهای درنده‌ها را می نماید که‌انسان‌را از دشمنان خویش به قوهٔ آن مدافعه بعمل می‌آید.

وقتیکه طبیعی بودن هم چه کمالات‌در وجودنبات وحیوان روشن شده‌ودر وجود انسان ازروی احتیاجات کسبی هم‌لازم میشود. پس باساس تقسیم حکماء اهمیت‌صنائع رابیان می نمائیم .

صنعت‌در موضوع خودیك‌قوهٔ‌راسخه فاعلی بایك فکر صحیح مثل غرض‌محدودالذات‌است

و قوهٔ فعلی در معلم و قوهٔ انفعالی در متعلم از جملهٔ قوهٔ فاعلی است و قوهٔ تأثر و قبول صنعت گفته نمیشود لهذا قید قوه فاعلی لازم است .

و قوهٔ فاعلی زمانی صناعی شده می تواند که این قوه در موضوع خود راسخ باشد و اعمال بصورت دائمی بوضعیت منتظم ازان صادر شود .

و قوهٔ حالیه که آنا فانا پیدا میشود و زائل میگردد صنعت گفته نمیشود و تازمانی که فعل آن زیر سیطرهٔ فکر نباشد هم صنعت نیست مثل تأثیرات طبیعی اشیاء از قبیل قوه سوزانیدن آتش یاقوهٔ امتداد دهنده حرارت وجمع کننده برودت . که صنعت بشمار نمیرود واگر فکر صحیح نباشد مثل سو فسطائی ها که از تمام بدیهیات منکر است یا اینکه دارای غرض محدود الذات نباشد مثل اعمال یك جدلی که با هر چیز از راه جدال پیش آمده و تردید هر دلیل را می نماید و تمام فکر خود را در ازالهٔ براهین دگرها بصرف میرساند این نیز صنعت نیست زمانیکه در وجود کلی عالم نظر شود انسان به علم یقین میداند که اکثر صور و کمالات آن زیر اثر قوای طبیعی واحساسی است از قبیل نشو نماد فع وجذب یا طلب غذاء و گریختن از اشیائیکه بدن را اذیت میرساند اما عموما فعال کونی به ترتیب عقلی مرتب می باشد و مقصد ما از ترتیب عقلی این است که غایات و مقاصد ازان مد نظر باشد تا فوائد کمالیکه نظام کلی را محافظه می نماید بدست آید.

زیرا عقل برخلاف حس اول کلی تامی را می بیند بعد ازان بسوی جزئی تدریجی ترقی می نماید نه برعکس آن .

طوریکه زندگانی بدون غذاء ولباس انجام نه می پذیرد وغذاء ولباس جز از زراعت واهنگری ونجاری صورت نه می بندد. ونان بدون آسیا کردن وپختن بدست نمی آید هکذا حیات اجتماعی بدون صنائع قوام نه می یابد حیوان قوای دافعه وجاذبه را در بدن خود از انسان کاملتر دارد لهذا برای بقاء نوع خود بدون تناسل دیگرخدمت کرده نمی توانند .

وآنهم دراثر میل طبیعی است و تازمانی که طفل رامحتاج میداند محبت فطری به‌خدمت اوسائق می باشد و بعدداثر کمال ازاحتیاج پدر ومادر بی‌پروا می شوند . وحیات اجتماعی خودرا محافظه کرده می‌توانند .

انسان چون محتاج است برای رفع احتیاج خود هریك بدیگری خدمت می نماید و از یکدیگر استفاده می جوید .

و هر که این وظیفه‌را بجاآرد درحقیقت وظیفهٔ عضویت خودرا بجاآورده وعضوصالح جامعه بشمارمیرود والادر جمله شل‌ها و کورها محسوب میشود این چنین اعضاء معطله راقطع بایدکرد دربار گاه الهی و پیشگاه مردم تناسب و سلامتی اعضاء بحدی مرغوب است که هرشخصیکه فاقدان باشد درنظر مردم ازاعتبار می افتد

زمانیکه اعضاء بدون اختیار از کار معطل می باشند بی اهمیت میگردند و اگر خودرا قصداً اعضاء معطل بسازند پس لایق است که چنین اعضاء جامعه‌از جامعه بریده شوند ایشان چوناباحی ها محصول دست دیگران را برای خود مباح می دانند وخود هیچ یك فائده نمی‌رسانند اگر اباحی‌ها واتکالی‌ها در جامعه ترقی نمایند جامعه‌رو به‌خرابی می گذارد واباحی‌ها اگر دست بیابند جامعه را منحل میگردانند و بدون لوازم فوری صنعتی در جامعه نخواهد ماند .

درحیات اجتماعی این چنین طبائع به‌منزله‌جذام ودیگر امراض ساریه است در اثر این امراض لابدی است که‌عضو مریض قطع شده داخل آتش شود تابدیگران سرایت‌نه‌نماید .

فساق‌و فجار جامعه‌اگرچه اباحی نمی باشند اما در بیکاری پیشوای کاهلان دانسته میشوند لهذاچنین فساق‌را به کارمجبور باید ساخت اگرچه به‌تعذیر باشدمجانین‌وابلهان وغیره چون‌قوه مدبرهٔ‌عقل ندارند و اشخاص ناقص الاعضاً آلات کار ندارند پس ایشان و معذور را نباید تعزیرداد این قدر کافی است که ازدل هاساقط معذور اند . میشوند وبعض کاهلان بیکار بنام توکل استمداد می جویند و کشکول گدائی‌را بدست گرفته حجاب مروت را دور انداخته می گردند .

ورجال بی کاریکه با اسباب حیات مقابله دارند و به توکل کاذب تکیه میکنند ومعنی حقیقی توکل را نمی شناسند و گمان برده‌اند که توکل عبارت است از معارضه باسنن الهی که درمصالح عباد او تعالی جاری آمده .

واین را تبتل وانقطاع ازعالم ظاهر می نامند با جـود یکه کشکول کفاف را گرفته پـردهٔ قناعت را دریده اند ایشان به منز له موی زیر بغل میبا شند از تکاثف آن بدون زحمت کندن وجلب عفونت‌ها در صورت گذاشتن آن فائدهٔ دیگری متصور نمی باشد .

ازالهٔ این مویها و پاك کردن هیئت اجتماعی از کثافت آنها منا سب است این صنـائع بردو گونه تقسیم میشوند اول آنکه ضروری اند دوم غیر ضروری وضروری باز دو قسم اند قسم اول فائده عامه دارد دوم فائده خاصه باز یا متمم این فوائد می باشند ویازیب دهنده

قسم اول آن چون اهنگری است که سـائر اهل حرفه به آن احتیاج دارند قسم دوم آن چون فن برش کردن لباس است

وقسم ثالث آن که ضروری است و فائده عامه دارد غایه ومقصد آن نفع جامعهٔ انسانی است مثل آن حکمت است که قوانین را وضع می کنندوراهای حیات را توضیح وتشریح کردهوسائر نظامات را ایجاد وحدود سائر امور را تعیین می نمایدو حدود فضائل ورذائل را روشن می‌سازد واین صنعت از جمله کمالات عقلی و خلقی است که به عبارت مختصر آن را حکومت عادله میگویند

قسم چهارم آنست که واسطهٔ امور خیریه باشد عایه این اشیا به ماورای نفس انسانی می رسد لیکن به آن راجع می‌شود وقسم پنجم آنست که فائدهٔ آن بسیار می باشد چون نجـاری وتجارت وششم آن چون شکار کردن است و هفتم آن طبابت است که متمم اعمال و قوای حیوانی است ومساعد اتمام وظا ئف آنهـا

می باشد وهشتم چون رنگریزی ونقاشی و رنگ آمیزی است و اگر این مردم مهمل گذاشته شوند و این امر را پیش به برند روی مردم را از کارها باز خواهند گردانید دام های مکر و فریب را به گردن آویخته لنگ های خدعه و فریب را کشال کرده عصای شر را در بغل گرفته جام طمع خود را ازان پر خواهند کرد نفوس ایشان از اخلاق فساد ودوست داشتن ریاست کاذبه وطلب دنیای دنی ، وحسد وحقدو عداوت ها از هرجهت مملوخواهندشد واین اخلاق خود را زیر پردهٔ تلبیس خواهند پوشانید وبعد ازان خواهند گفت که دست های خود را زیر این پردها در آورید تااموال مردم را بربایند .

الحاق این مردم باا باحتی ها لازم است وبه هرذی شعور واجب است که ریشه این چنین افرادرا بکنند تاافکار عوام را فاسد نسازند ووبال این افساد برعلیه عام وخاص ثابت نیاید .

پس شرافت هرصنعت باندازه عموم موضوع وغایهٔ آنست اشرف ترین جمله‌صنائع صنعت حکمت است که‌عبارت ازسیاست باشد واهنگری اگرچه عام‌المنفعه است لیکن بمقابل حکمت حیثیت خادم به مخدوم دارد .

از گذارشات فوق مجاهدات علمی اومعلوم شد که شفاها وقلماً بیاناً وتحریراً مردم را به سوی علم مثمرمتوجه می ساخت

حالا قدری از خدمات سیاسی او بحث می‌رانیم چون اوراق تخمین شده ما کمتر مانده لهذا احوال مابعد رابصورت بسیارموجز ذکر می‌نمایم زیرا مردم از شرح حال سیاسی او اضافه تر خبر دارند واگر موقع بدست آمد در تالیفات مابعد بشرط توفیق ازان ذکر خواهد شد انشاءالله چون مصر ملعبهٔ سیاست اروپا گشته‌بودودست خارجی‌ها اوضاع مصر راچنان به خرابی رسانیده بود که‌حکومت از بحران اقتصادی بسیار به مشقت بوده اسماعیل پاشا جنرال قونسل

مصر جنرال استانت را واسطه ساخت که از حکومت خود یك نفر متخصص امور مالی را برای وزارت تجارت مصر استخدام نماید

وزیر خارجهٔ انگلستان جواب داد که خواهش تحریری نماید اسماعیل پاشا قبول نمود بعد ازان انگلیس ها اسهام کانال سویز رااز مصر خریداری نمودند وجریدهٔ تائمز لندن نشر نمود که این دشوار است که حکومت انگلیس درخریدن اسهام سویز طوری تفکر نماید که علاقه انگلیس ها درمستقبل ازمصر جدا باشد .

وعقب آن انگلیس هایك هیئت را برای وصیت کردن درامورمالی مصر فرستادند چون اسمعیل پاشابه قرض گرفتن محتاج بود آن هیئت را قبول کرد رفرزولسن انگلیس ناظرمالیه وموسیودی بلنیر فرانسوی ناظر اشغال مقرر شدند و نوبر پاشا رئیس بوده اماسلطه ناظرهای اجنبی داشتند ازاین رهگذر نفوذ اجانب اعم ازاینکه برعوام باشد به رئیس خود شان قائم بود .

دراین آوان سید جمال الدین رئیس جمعیهٔ ماسونی بود وجوداورا حکومت خطرناك می دید زیراسید جمال الدین بعدازانکه اوقات اول روز رادر خانه خود می گذشتاند دروسط روز بـه قهوه خانـه می‌آمد ودرضمن تقریرخـود عوام وخواص را که به دوراو فراهم میشدند تبلیغات می‌نمود که‌وطن شما زیر خطراست چارهٔآن راباید کردودست اجانب را کوتاه بایدساخت چند نفراز شاگردان ومخلصان اودر مجلس شوری انتخاب گردیده بودند وجرأت وجسارت رااز سید فرا گرفته بودند باربار در مجالس همین مسئله را تکرار نمودند بارها مجالس شوری منحل شد اما اخیراً تائمز لندن دراین موضوع نوشت که مجلس شورای وکلاء مصرپیاپی محافل را تشکیل می‌نمایند وناظرهای‌مصری واجنبی را ارادهٔ خـود می سازنـد وانهارا به پیشگاه خود مسئول ودر اعمال اوشان تصرف می خواهند وکلا فی الحقیقه حکومت مسئول بنام رابه حکومت مسئول فی‌الواقعی تحویل می‌دهند

زما نیکه اسماعیل پادشاه ازیك طرف فشار اجانب رامی دیـد و ازجا نب دیگر تمائل ملت را بهازاله او مایل . خودش بسوی ملتمیلان نموده اوشان راموقع داد زیرادراین اوان فقر مالی بحدی رسیده بود که دهقانان مصر سر خود دستار ودرجان خود اضافه از پیراهن نمی دیدند نها ایراق های طلائی و نقرئی برای سود خوران به بازار می آوردند جمعیت فراماسونی که زیراثر سید بوددراثر مجاهدات اوشان مال وارده اروپا درمصر به مصرف نمی رسیدو جمعیت های دعوت نصرانیت کـار راپیش برده نمیتوانستند

علاوه بر آن سید اراده داشت که در تمام ممالك اسلامی تحريك انقلاب برعلیه دول استعماری تولید نماید .

لیکن شیخ محمد عبده گفت کهاول دول اسلامی را بیدار باید ساخت تابتوانند استعمار طلبان را ازممالك خود بکشند در وحدت اسلا می نظریهٔ سید قرار فوق بوده اخیر به رأی شیخ آمده ازین ناحیه در راه وحدت اسلامی اقدامات شروع کرد دریك مقاله ازمقالات عروة الوثقی می نگارد که ای مسلمانان از ادرنه الی پشاور حکومت شما ممتد است باهم یکدست شوید بعدازان حکومت ایران را دعوت داده که ای برادران ایرانی شما برای اسلام بسیار خدمت ها کرده اید امروز لازم است که دست خودرا بهبرادران افغان خود دراز کرده اتحاد نمائید ودرین اتحاد سبقت کنید بعدازان به برادران عرب و برداران ترکی خود دعوت اتحاد داده است .

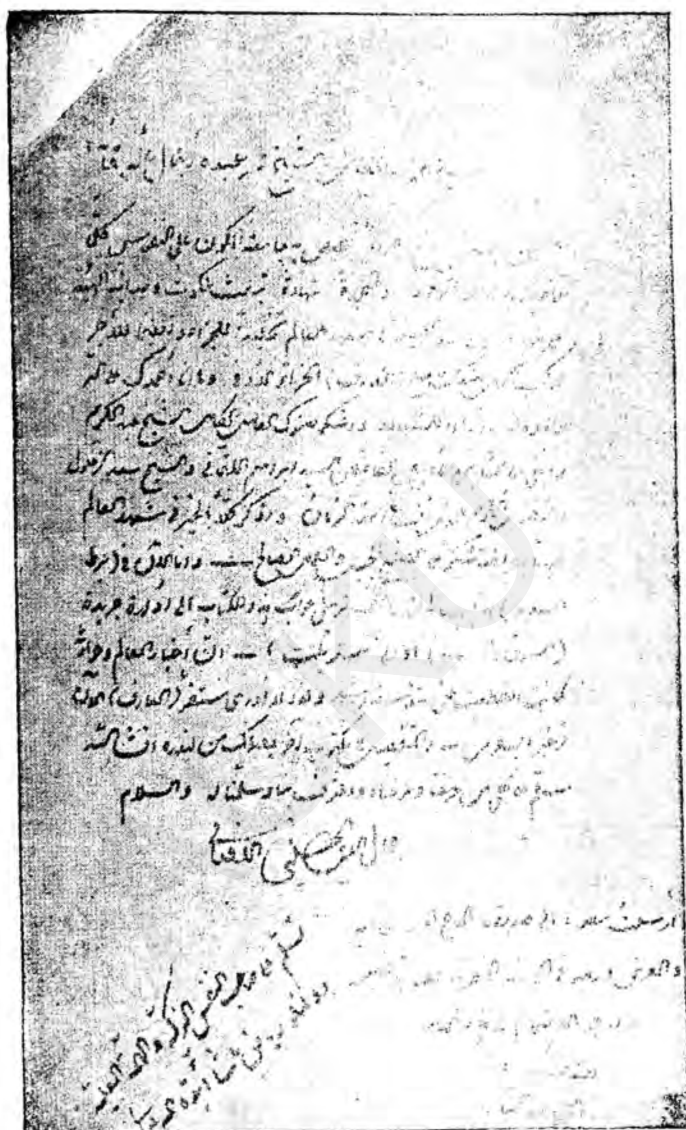
سید جمال الدین که ذوق سیاست داشت برای نجات مصر ازمداخلات اجنبی داخل مجلس ماسونی که تابع شرق فرانسه بوده داخل گردیده بودواخیراً به ریاست مجلس فائز گشته بود ازشاگردان وارادتمندان اوسه صد نفر اهل علم واهل قلم داخل شدند ازروی گذارشات سید درهند و محاربات برادران قومی او با انگلیس ها معلوم میگردد که بـا انگلیس ها عداوت داشت لهذا درجرائد مصر ودر محافل برعلیه

حکومت انگلیس مظاهرات می‌نمود واین رویه به‌حکومت انگلیس نا گوارا فتاده ومستر گلادستون شخصاً به ازالهٔ اقتدار اومتوجه شد قونسل انگلیس حکومت مصر را به این وادار ساخت که رجال خودرا در مجلس داخل کرده مجلس را متفرق سازد درخلال این‌احوال اوضاع مصر خیلی پراضطراب بود تبعیدسید به هند خدیوسابق مصر توفیق پاشا سید را با ابوتراب خادم افغانی او که سید او را حکیم امی میگفت ۱۲۹۶ بسوی هند تبعید نمود دراین آوان درمصر مسئله عرابی پاشاسر کار آمد بنابر آن‌سیدرا از حیدرآباد دکن به کلکته فرستاد بعض میگویند ابوتراب چندی در مصر محبوس ماند.

زمانیکه سید در حیدرآباد دکن بوده مولوی محمد واصل یکی ازدوستان او به سیدمکتوبی فرستاده حقیقت نیچر وکیفیت نیچریهارا پرسید سیداورا جواب مفصل داد وعلاوه برآن رسالهٔ در خصوصی رد دهریین به زبان فارسی درحیدرآباد تألیف کرده نشر نمود ودراقات توقف در کلکته بعض‌محافل‌زمام ریاست بدست او بوده یکی ازمنطوق های غراء او که‌دریك محفل بزرگ برادران هندی بیان داشته بود یکی از جرائد هند سال ۱۳۰۴ شمسی نشر نموده این بندهٔ عاجز مدیرانیس دران آوان جریده شریفه‌اتحادمشرقی جلال‌آبادرا اداره می‌نمود درشمار های همان سال‌نشر گردانیده که خیلی متاثرم که حریق جلال آباد در زمان انقلاب ادارهٔ اتحاد مشرقی‌سوخته مجله هائی‌ازان فی‌الحال حاضر نیست که نطق موصوف از روی آن‌اقتباس میشد.

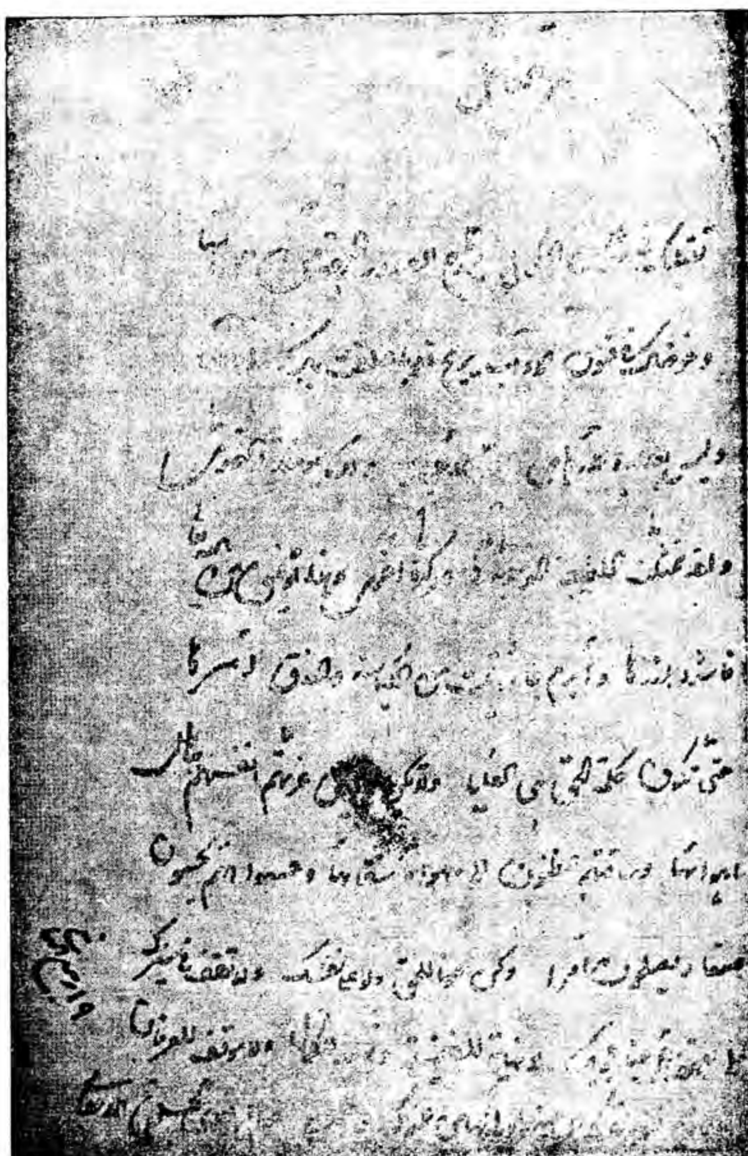
بعد ازانکه تصادمات فوج انگلیس درمصر خاتمه یافت سید را اجازه داد تا هر جا که میخواهد برود.

سید برای اقامت خویش لندن را انتخاب نمود و به شاگرد رشید خود شیخ محمد عبده به شام مکتوب فرستاده نوشت که من ارادهٔ لندن دارم وازانجا به پاریس خواهم رفت مکتوب خود را باداره جریدهٔ الشرق والغرب یا درجای موسیو بلنت



مکتوب تاریخی ۲۳ سپتمبر ۱۸۸۳ میلادی

که جناب سید جمال الدین افغان به شیخ محمد عبده در حصوص اطلاع در وقت عزیمت به لندن نگاشته است.



مکتوب سید جمال الدین افغان است که به نام محمد مویلحی شاگرد عزیز او در مصر بغرض تحسین اثرش موسوم به عیسی ابن هشام تحریر نموده

بەمن بنرستیدوشمارا هم لازم‌است که به‌فرانسه بیائید گراور این‌مکتوب رادر صفحهٔ مقابل بخوانید :

سید در لندن وپاریس

سید ابتداء به‌امریکا رفته دراطراف قوانین مشروطه آنجا مطالعات نمود وپس از چندی به لندن آمده با مشاهیر حکماء آنجا ملاقات ها نموده شهرت علم و فضل خودرا آنجا گذاشته به پاریس آمد و شیخ محمد عبده آنجا بااوملاقی شده وموقعیت علمی سید در اروپا به انتهاء شهرت رسید .

جمعیت‌عروةالوثقی‌مصرازسیدوشیخ خواهش‌نمود تاجریده به‌نام عروة الوثقی در پاریس تاسیس نماید این‌خواهش راپذیرفته۱۸ شمارهٔ عروة الوثقی را نشر نمود که‌به‌دعوت‌قران سائرمسلمانان‌جهان را به اتحاددعوت داده‌برخلاف‌دول‌استعماری انگلیس و روسیه اقدامات کرد انگلیس ها اخیراً دخول جریده را در اقطار مصر وهند و ستان سانسور کرد ند این جریده که مفکورهٔ سید را درعبارات شیخ دارددردنیااهمیت بزرگی را تولیدنمودوبارینان فیلسوف‌فرانسوی مباحث شفاهی و مناظرات قلمی در خصوصی استعداد مذهب اسلام به علم وترقی عصری بوجود آمده واین حرکت بعد ازسید تاسالهای بسیار باقی ماند دراین آوان در سودان محمد احمد نامی یکی از احباب سید ظهور نموده بود و سید تقویهٔ اورا می‌نمود لارد سالسبری ولارد چرچل سیدرا به‌لندن دعوت‌داده نظریهٔ‌اورانسبت‌به‌مهدی می‌خواستند معلوم کنندبعدازاظهار رأی‌دربن‌خصوص‌خود ازلندن به‌پاریس‌عودت نمود دراین سفر بابسیاری ازسیاسیون واهل علم انگلستان اتفاق‌ملاقات افتاد .

سید جمال الدین در ایران

بعد ازان وتلگراف شاه ایران به دعوت او رسید سید به ایران حرکت نمود از طرف شاه ومامورین بزرگ دولت وا هالی وعلماء استقبال او به عمل آمد شاه در دربار عام ودر مجالس خصوصی وبه حضور شاهزادگان به فکر وتدبر علم وسیاست سید تحسین ها می کرد اخیراً سید را به رتبهٔ وزارت حربیه مقرر نمود وزیر نظر داشت که اورا به صدارت عظمی انتخاب نماید زمانیکه از روی معلومات علمی وترقیات فکری اثر واعتبار او در ایران بحدی ترقی نمود که خانهٔ او مرجع اهل علم واهل فضل وارباب وجاهت گشت شاه خائف گردید از جانب دیگر پیشنهاد سیدرا که در اصلاحات مملکت ترتیب داده بود صدراعظم به حضور شاه چنان جلوه داد که این امور باوجودیکه نافع اند لیکن اعتبارات را تقسیم مینماید ووقار به شخصی شاه صدمه می رساند ومملکت مساعد نیست که این پروگرام در ان اجراء گردد سید اوضاع جاریه را حس کرده به عذر تبدیل آب وهوا اجازه رفتن به روسیه خواست در موقع حرکت از طهران شاه یك مبلغ پول با یك زیور الماس بقسم یادگار برای او فرستاد اما سید پول را رد وآن هدیه را به پسر میزبان خود حاجی امین الضرب بخشید . میگویند در ینوقت کاتکوف مدیر جریدهٔ (مسکوی) از او خواهش آمدن روسیه را نموده بود .

سید در روسیه

در روسیه استقبال سید از طرف حکومت و اهالی به پایه عالی به عمل آمد و در خصوص مسلمانان ترکستان به حکومت امپراطور روسی نصائح خود را حالی ساخته مفاد اتفاق و دلجوئی مسلمانان را به اوشان فهمانده به طبع نمودن قرآن کریم و بعض کتب دینیه او را وادار ساخت در حالیکه او در پترسبورك بود شاه ایران به نمایشگاه پاریس عازم گردید آنجا ملاقات سید را خواهش کرد لیکن سید تعلل نمود. تفصیلات این موضوع در الفلاح مصر اشاعه یافته است.

زمانیکه شاه به میونخ رسید آنجا سید با شاه ملاقات کرد و شاه در وقت مراجعت او را به ایران مکرر دعوت داد سید با شیخ عبدالقادر مغربی در مجالس خود گفت که بعضا کبرا المان مرا با شاه ملاقی ساخته شاه را به این مسئله وادار ساختند که مرا باخود برده به ریاست وزراء مقرر نماید شیخ گفت در حالیکه به پابندی عقیده اهل سنت شهرت تام داری چسان ترا به ریاست مقرر می نماید او گفت این هوس و جنون است که از طرف شاه به عمل می آید. سید دوباره بایران رفت.

سید در ایران بار دوم

بعض شکوك شاه درسفر اروپا نسبت به سید زائل گردیده بود و در نوبت اخیر در مهمات امور با او مشوره میکرد و در تقنین قوانین از فکر او استفاده می گرفت.

باری علماء ایران خواهش کردند که برای حکام قانونی باید ساخته شود که دست تجاوزات حکام را بازدارد سید جمال الدین این مسئله را پوشیده نگاهداشت لیکن در امور اداری چنان اوضاعی مشاهده میشد که صبر کردن بآن دشوار بوده سید به شاه عرض کرد شاه توافق نمود و این توافق میرزا علی اصغر خان صدر اعظم و دیگر ارباب نفوذ را آزرده ساخت به شاه عرض کردند که این مسائل اگرچه مفید است لیکن به حالت ایران مطابقت ندارد و اعتبارات شاه را کاسته به قدرت دیگران می افزاید.

سید نیز اهالی را بسوی اصلاحات ملتفت می ساخت ودر جرائد نسبت به نقائص اداری مضامین نشر می‌نمود این اقدام اصلاحی او را بحدی محبوب ساخت که صبح و شام ارادتمندان به مجلس او حضور بهم می رسانیدند درین بین وضعیت شاه نسبت به او تغیر کرده سید به شاه عبدالعظیم رفت مردم از مجاملستا ودست نکشیدند لیکن پیش آمد مرض اورا از ملاقات باز داشته و بستر فراش افتاده بود در این حال از طرف شاه پنجصد نفر سوار برای اخراج او رسیده اورا زولانه کرده به حدود خانقین به خاك عثمانی رسانیده تبعید کردند .

زمانیکه سید به بصره رسید در عین مریضی در محافل از مظاهرات برخلاف شاه باز نیامد در جرائد ومجلات به نقائص ایران نشریات می‌نمود .

اخیرا مکتوبی به حاجی میرزا محمدحسن‌خان شیرازی رئیس مجتهدین از خبط دماغ وسوء اقدامات شاه نگاشت خبر داده که شما رئیس روحانیون ایران می باشید ومی توانید اهالی‌را بدیك امر فراهم نمائید تمام ایران به گفتهٔ شما عمل مینمایند شاه زمام امور سلطنت رابدست زندیقی داده که در محافل به انبیاء دشنام میدهد وشریعت آسمانی‌را مامور به نمیداند وعلماء دین را اهمیت نمیدهد وپرهیز گاران امت را بهزشتی یاد میکنند وسادات کرام را تحقیر می‌نمایند و باناصحین واعظ معامله مثل معاملهٔ بااراذل دارد ورؤسای دین را توقیر نمیکنند .

شاه بعداز بازگشت ازسفراروپا مشاعر خودرا باخته واخلاق را از دست داده

این مجرم بلاد اسلامی را فروخته‌میرود لیکن ازجهت خست مزاج بهارزان ترین قیمتها می‌فروشد ای فاضل اعظم وای حجة الاسلام اگر شما امروز چارهٔ این‌را نه نمائید اعداء اسلام بر مما لك اسلامی که موطن دین محمد علیه الصلواة والسلام است قابض خواهند شد .

اگر شما چارهٔ مملکت را نه نمائید وطن بدست کفار خواهد افتاد .شاه معادن را فروخت و تنبا کو را انحصار کرد واز اهوازالی طهران براها قبضه کردند باغها ونهرها بندرها راهای معادن عموماً بدست اجانب افتاد کشتزارها و تا کستانهای انگور برای شراب مخصوص شده صابون و شکر و شمع ودیگر موادیکه ازضروریات کار خانه هب است همه ازدست رفتند وتاسیس بانك خارجه یعنی تسلیم زمام امور را قتصادی اهالی بدست اغیار همه وهمه جاری است .

رئیس مجتهدین ایران بهشاه مکتوب نوشت وسائر آن مسائل را که القاء آن لازمی بودبهاو وانمود ساخت شاهازان باز نیامد بسیاری ازمخلصین مثل وزیرامین الدوله وامثال او به شاه پندها دادند اثر نه بخشید اخیراً رئیس مجتهدین فتوی بهتحریم تنبا کو کشیدن صادر نمود .

ایرانی ها چلمها را شکستانندطوریکه درانگلستان پایپها ودرمصرسیگارها عمومیت دارددرایران چلم رواج دارد لیکن به فتوای مجتهد تنبا کووچلم هردو ازمجالس جمع شده فردای فتوی شاه چلم خواست پیش خدمت عرض نمود که فتوی منع ازطرف حجةالاسلام صادر شده شاه برآشفته گفت قبل ازانکهمن اجازه دهم چسان ازقصرشاهی چلمها و تنبا کوها کشیده شدپیش خدمت عرض نمود زمانیکه امرشرع برسد ضرورت استیذان شاه ندارد

شاه حجةالاسلام را زیر تهدید گرفت لیکن او از مخالفت باز نیامد تا اینکه ایرانیها برخلاف اجانب متحد شدند ومستر تالبوت که بسال ۱۸۹۰ انحصاررا متعهدشده بود مجبورشد که آنرا فسخ نمایدازاین رهگذر انگلیس هادرایران شکست خوردند سید چندی درعراق توقف نموده تا که صحت یافت .

لندن بار دوم

باردوم سیدجمال الدین بهلندن عزیمت نموده درمجالس ومحافل ازمذاکرات

شاه باز نمی آمد ودر جرائد نسبت به شاه مقالات می داد جریدهٔ ضیاء الخافقین را در دو زبان عربی وانگلیسی نشر می داد وصفحات آنرا به احوال ایران پر می نمود ودر شمارهٔ اول منشوره فروری ۱۸۹۳ نگاشته که حکومت ایران شریعت را مغلوب ساخته ونظام تمدن را منفور گردانیده وپردهٔ ناموس عقل وفطرت را دریده بدون هوس فرمانفرمائی وبدون حرص واز آمری ندارد.

سوای استبداد و دروغ وغیر شمشیر وفریب وجز قمچین وخون ریزی چیز دیگری نیست که حکومت را خوش آید.

مال یتیمان وبیوه ها چورمی گردد ناموس ها برباد میشوند دراثر این مظالم خمس ایرانی ها به ممالك عثمانی وروسیه پناه بردند وحکومت ایرانی همه مظالم را بعمل آورده است.

زنها را از موی می‌آویزند وانسانهارا باسگ هادرجوال می‌درآرند وگوش ها را به تخته های چوب میخ می‌کنند واین مظلومان به همین اوضاع در کوچه ها وبازارها تشهیر میشوند باوجود این حال مالیات ومحصول طاقت فرسائی بدوش اهالی بار کرده است.

ملت ایران دروقت ترقیات خودسیادت اقوام را نموده بهاسلام خدمات بزرگی کرده اند تالیفات بسیار مفیدی بروی کار آورده به زبان عربی خدمات بینهایت قابل قدری را انجام داده اند امروز بهپنجه استبداد چنین زمامداری گرفتاراند درتمام مضامین او به خلع نمودن شاه تحریص وتشویق مطالعه می‌شد هرچند که شیخ راه نرمی را اختیار می‌نمود لیکن سید از تیزی طبیعت فرود نمی‌آمد سید از جهت اهانتی کـه دیده بود واز دردیکه به دل خود نسبت به ترقی اسلام داشت دست نمی برداشت سید از اوضاع اخراج خود به حجةالاسلام نوشته بود کهمرا از فراش مرض برخیزانیده درزنجیر ها وزولانه ها مقید گردانیده از بست

شاه عبدالعظیم بیرون کرده به اهانت و بی عزتی در برف ها تادارالحکومه برده از انجامرا به‌یابو سوار کرده بدست جلادها داده‌درعین برفباری زمستان و بادهای زمهریری درمیان انبوه پولیس ها و گروه محصلان سوار محصور ساخته تاخانقین به وضعیتی بردند که‌دلهای اهل‌ایمان ازان‌میگداخت وقلب اهل کفر واهل طغیان ازان‌دهشت میگرفت‌شاه به سفیر ایران متعین دربار لندن‌امرداد که نزد سید رفته او را بهر طوریکه ممکن باشد راضی سازد وآنچه می خواهد وهرچه در راه مرضای او صرف شودصرف نماید واورا‌ازین تبلیغات باز دارد .

سفیر هر چند می کوشید سید راضی نمیشد آنوقت سفیر مذکور نزد حکومت انگلیس کوشش نمود تاسیدرا تسلیم‌حکومت ایران بنمایند - اما نتیجهٔ این کوشش آن شد که حکومت لندن احترام بیشتری از سید کرد .

اخیر حیات سید جمال الدین در آستانه

مدت اقامت ثانویهٔ جمال‌الدین درلندن بطول نینجامید. زیرا مکتوب‌سلطان که اورا درآستانه دعوت نمود ذریعهٔ سفیر ترکیه درلندن بحضورش تقدیم گردید مگر سید بجهت کثرت مشغولیت واجراآتی که در راه اصلاح بلادخویش بعمل می آورد جواباً اعتذار نمود . مگر نامه ها ودعوت های پیهم‌روبکثرت نهادند. جمال‌الدین ذریعهٔ تلگراف چنین جواب فرستاد که‌برای ملاقات سلطان تشرف حاصل خواهم نمود وبعد مراجعه خواهم کرد .

(١) سید در ١٨٩٢ روان شده واراده داشت که‌وقت زیادی درآنجاتوقف نکرده باردیگر بالای کار خویش حاضر گردد . درآستانه واصل شد علماءارکان

شکیب ارسلان درصفحهٔ ٢٠٤ کتاب (حاضرالعالم الاسلامی) میگوید:- شاه ناصرالدین برای سلطان عبدالحمید احوال فرستاد که سید جمال را تحت مراقبت شدیدهٔ خود گرفته ازشرغائله های او خود را محفوظ نگه بدارد .

استقبال شایانی از سید نموده وسلطان با کمال عطوفت و مهربانی او را ملاقات نموده نزد خویش مقربش گردانید وهمیشه درموضوع شئون هردولت وحال اسلام با اومشوره ها ومصاحبه ها می نمود. چون احترام و تعظیم سیدجمال الدین بحد کمال رسید لذا درقلب اواثر تامی کرده عزم نمود که در آستانه اقامت نماید و سلطان را در اصلاح دولت عثمانی وممالك اسلامی ترقی مسلمین و تخلیص آنها از دست والیان ظالم وجفاکار ارشادو هدایت نماید. سلطان برای او یك قصر مجلل وعالیشانی را با اسباب ولوازم تهیه نمود و ماهوار باندازه هفتاد وپنج لیرهٔ عثمانی معاش میگرفت. گویا سیددرآستانه با کمال رفاهیت حیات بسر میبرد.

طوری که خدیو اسماعیل با سید رفتار نموده اورانزد خود مقام و منزلتی داد وبرایش معاش مقرر نموده بود سلطان نیز باسید جمال کمال مهربانی وملاطفت رامرعی میداشت تادرعالم اسلامی مراعات اورا باعلم وعلماء واحترام مصلحین ومفکرین اظهار نماید.

مدتی گذشت وجمال الدین به الطاف ومراحم سلطان محظوظوآسوده بود ولی استاد صیادی بمقام ومنزلت سید حسد برده نزد شاه ازسید شکایت می نمود پس بالای سید هجوم آورده اورا به تهمت کفر وزندقه متهم گردانید. چون در اثر مقام ورتبهٔ اوقدرت حکماء وزعماء نازل میگردید لذاهمه بااوحسد میبردند سیدعلوی الحضری (امیرظفار) وشیخ «ظافر المدنی الطرابلسی» ازمقربین دربار سلطان بودند.

باری سیدجمال به اظهار قول خود محل اتهام قراریافت. جمال الدین گفته بود: «من اطراف اشجار بندار (١) راطوریکه حجاج بگرد کعبه میگردید طواف مینمایم» دراین موقع او از تذکار این جمله نزاکت شعریه رامد نظر گرفته

---

١ - بندار کلمهٔ ترکی است کهدر عربی آن را سدود میگویند.

بود مگر ابوالهدی ـ غفرالله له ـ این جمله را طور دیگری تعبیر نموده الحاد و کفر سیدرا ازآن استنباط نمود . درآن هنگام جاسوسان سلطان جمیع اعمال و حرکات صغیره و کبیرهٔ سیدرا تعقیب نموده . یکی ازروایات جاسوسیه که در بارهٔ سید گفته بودند این بود که سید جمال با سید عبدالله ندیم نویسندهٔ مصر وخطیب انقلاب مشهور عربی در باغچهٔ (کاغد خانه) یکجا شده وآنها با خدیو اسماعیل حلمی در تحت یك شجری مذاکره نموده اند . ابوالهدی ازین خبر بجوش آمده وسلطان را ازآن باخبر گردانید و گفت

جمال الدین باعبدالله وخدیو عباس حلمی در کاغد خانه اجتماع نموده و قبلا این دونفر تحت شجره به او بیعت نموده اند .

مگر این همه شکایت ها وجاسوسی ها مقام جمال را نزد سلطان پست نگردانید بالاخره عزم نمودند تا رتبهٔ اورا پیش سلطان ازاین رهگذر نازل گردانند که سید از شاه ایران بدگوئی ومذمت می نماید تا آنکه سفیر ایران ازسید بحضور سلطان شکایت نمود . سلطان سیدرا نزد خود طلب نموده و گفت : سفیر ایران ازمن رجا نمود که شمارا از بدگوئیها ومذمت شاه ایران باز دارم . پس خواهش دارم تا بیش ازاین ازاین کار خود داری نمائی . چنانچه سید عین این واقعه را نزد شکیب ارسلان زمانیکه در ۱۸۹۲ از اروپا دراستانه مراجعت نمود بطریق ذیل بیان کرد : " به سلطان گفتم اراده نموده بودم تا زمانیکه شاه را بقبر فرو نیارم اورا ترك نخواهم داد لیکن چون امر امیرالمؤمنین است ازاو دست برمیدارم " سلطان فرمودند " به حق قسم است که شاه ازتو خیلی خوف می نماید . "

سیدجمال مثل این واقعه بارها سلاطین را مخاطب قرار داده وهیچگاه از آنها نمیترسید. زیرا او درجمیع ادوار حیات خود عادت گرفته بود که برطبق رضاء وخواهش ضمیر خود تکلم نماید. اغلباً در نفس سید شور وانقلابی تولید میگردید

چنانچه شاگردان او از این خوی و عادت استاد خود بارها بیاناتی نموده اند که "این حدت و تیزی بسا اوقات برنفس سید رو می‌آورد. روزی سلطان اراده نمود که سید را برای اجرای یک امر سیاسی بطرف اروپا بفرستد. سید از این امر رو گردانیده و گفت من مشغولم و این کار را اجرا نموده نمیتوانم برعلاوه ابراز داشت که بار دیگر بمقابل سلطان نخواهم آمد.

سلطان او را نزد خود طلبید. سید ابا آورده مگر شاگردان او را برفتن حضور شاه مجبور گردانیدند. جمال نزد شاه رفته عوض آنکه سلطان براو غضب نماید با قول نیکو و معامله درست پیش آمد.

بعضی بنزد سلطان شکایت نمودند که سید سر او را در تایمس فاش نموده و برعلاوه چنین بیانات هم نموده بودند که نزد سید دینامیت میباشد و سلطان را در مجالس خود تحقیر می نماید. سلطان به تفتیش خانهٔ سید امر داد. جمال خیلی به غضب آمده بسفارت انگلیس رفته ارادهٔ مسافرت را از آستانه نمود. بعد سلطان او را نزد خود خواسته رویش را بوسه نموده گفت: "بین من و تو اصلا جدائی واقع نخواهد شد مگر در صورت قضاء محتوم. دوست دارم که آستانه را وطن تو بگردانم زیرا ظاهراً وطنی نداری." بعد از سید درخواست نمود تا من اوجت نماید مگر سید ابا آورد. سپس سلطان سید را باخود در قائق هواخوری سوار نموده و بطرف بحیرهٔ "یلدز" روان گردیدند.

در باب کشته شدن شاه در جامع عبدالعظیم در طهران این خبر مشهور شده بود که رضا آقا خان با کارد بالای او حمله نمود این جمله را هم اظهار کرد "بگیر از سید جمال الدین" خبر مذکور را در آستانه هم بیان می نمودند.

این خبر به سمع سید جمال الدین رسیده و خیلی خورسند گردیده گفت: "حقیقةً

هنوزملت فارس ازبین نرفته وآمال ماازآن قطع نگردیده است . زیرا ازملتی که شخصی برخواسته نفس خودرا فدانموده و سلطه طاغی راازسرخودها برطرف گرداند هنوزدارای حیات میباشد. »زمانیکه یکی ازمجله های جریدهٔ (ایلوستراسیون) منطبعهٔ فرانسه بدست سیدافتاده و فوتوی رضاآقاخان درحالیکه بدار آویزان شده ومردم اطراف او را احاط نموده بودند مشاهــده نمود سید بی اختیار از صمیم قلب ندا براورد :

علو فی الحیات و فی الممات　　　　لحق انت احدی المعجزات

« به بینیدچطور اورا بالای سرخودها آویزان نموده‌اندتااز برای همهٔ آن کسانیکه دراطراف اومیباشند رمزی باشد . »

این مسئله علت تغیر احوال سلطان دربارهٔ جمال گردیده جاسوس ها وپو لیس خفیه اطراف اورااحاطه نمودند .درهرجا گفتار اورا شنیده وبه سلطان میرسانیدند چون ازخبر قتل شاه باخبر گردید خیلی غضبناك شده مراقبت سید را خیلی شدید گردانید حکومت ایران از سلطان خواهش تسلیم نمودن سید وبعضی اشخاص دیگر را نمود سلطان ازتسلیم سید جمال ابا آورد .

شکیب ارسلان حکایه می نماید که باری باسید درخصوص کشف امریکا بدست عرب ها داخل مذاکره گردیدیم سید گفت مسلمان قومیست که صرف نام اجداد رایاد آورده‌ازتذکار این کلمه کـه پدران ماچنین وچنان بـودنـد خـورسند نمیشوند وخـود شان بـه اصلاح حال خود متوجه نمیگردند دراین موضوع دریك مجلس دیگر اظهارنظریه فرموده گفت که هیچ مسلمانان اصلاح نمیشوندمگر زمانیکه‌ازدوازده سال بلندتر کسی ازایشان زنده نماند وسرازنـو تربیه شونـد سید جمال الدین درآستانه تحت نگرانی جاسوس های حکومت بوده وبحدی این امر ترقی نمود که

در قصر طلائی محبوس گردید واز طرف سلطان امر شد که بدون اجازه ذات شاهانه احدی با او ملاقات نه نماید واذن گرفتن از حضور سلطان بسیار مشکل بوده .

در این وقت از طرف شیخ محمد عبده مکتوبی برای او رسید و احوال اورا می پرسید سید از مکتوب او متأثر گشته جواب داد :

« مکتوب می نویسی وچشم ها را از اعدای ما پنهان می سازی سگ ها خواه کم باشند خواه بسیار چه اهمیت دارند خودت در منطقهٔ می باشی که فرق خبیث و پاك در آن نمی شود و شریف از وضیع جدا نمیگردد و احمق از ذهین ممتاز نمگردد مرگ پیش داری خود داری از اول فائده نمی رساند اگر چه در حفظ مقام خود حریص می باشی ونه خوف ترا از مردم باز خواهد داشت پس برجان خود زحمت وارد نساز و بحیث آن فیلسوفی روش نما که عالم علوی را مد نظر دارد نه چون آن طفلی که حریص باشد »

مرض ووفات

در حالیکه سید در قصر خود محبوس بود درا لاشهٔ زیرین اودانهٔ سرطان ظهور نمود ومرض روز بروز اشتدادمی یافت سلطان امر نمود که قنبور زمرا ده اسکندر پاشا که از خواص وارباب سلطان بود برای جراحی او برود دانهٔ او را جراحی نمودند اما شفانیافت ـ دراین خصوص مردم گفتگو ها می کردند که آیا درجراحی سید بی احتیاطی شده یادرایزاد مرض اومساعیات بعمل آمده . شخصیت سید بسیار عالی گفتگو های او برای اصلاحات بس بزرگ بوده ودرشان چنین رجال عادت است که حسادت به عمل می آرند ـ لیکن نسبت به قنبور زاده گفته میشود که شخص بسیار عفیف بوده از شان او خیلی مستبعد است که به احدی اذیت برساند .

لاون استرواج به شکیب ارسلان حکایه نموده که بعد از جراحی سید را ملاقات نمودم که میگفت که یك جراح فرانسوی پاك نفس را به او بفرستند تا عملیات او را

ملاحظه نمایدموسیو موصوف دکتور لاردی را از داو فرستاد بعداز معاینه دکتور لاردی بیان نمود که عملیات او بصورت درست واصولی به عمل نیامده و بعد از جراحی ادویه ضد عفونی به او زده نشده شکیب ارسلان از زبان رجال قصر خلفاء عثمانی میگوید که قنبور ازاده هیچ گاه چنین دنائت را قبول نمی نماید بسیار عالی همت وصاحب شرف یك انسان است لیکن یك طبیب عراقی که طبیب دندان بود روزی میخواست پیش سید برود من اورا باز داشتم مامور پولیس که آنجا محافظ بود به من اشاره کرد که بگذارید من اورا گذاشتم دندانهای آن را صاف کرده پس آمداین (جراح) در لباس مودت باسید راه عداوت می پیمود هرچه کرداین طبیب عراقی کرده یادر وقت معالجه دندان مواد سمیه را بان مالیده که موجب بر آمدن دانه شده ویا بعد از جراحی جراحت اورا فاسد گردانیده چون بعداز وفات شاه ایران در مسئله مدت کمی به عمل آمده لهذاسید مسموم گردیده و بسیار بزودی در یك

قبرستان مجهول قریب نشان طاش دفن شده جمعیت و نشریات جرائد نسبت به وفات او منع شده حتی جرائد مصری در شام نیز از نشریات ممنوع شدند وفات سید به تاریخ ۹ مارچ ۱۸۹۷ بوقوع پیوست و سال ۱۹۲۶ مستر (کراین) نام امریکائی قبر اورا پیدا کرده علامه بسیار نمایانی از سنگ مرمر بالای آن برافراشته نام سیدرا بر آن کنده است و دراثر این کردار خود به تمام مسلمین دنیا بلکه همهٔ مشرقی ها را ممنون ومشکور گردانیده.

عبدالرحمن مذکور می نگارد (۱۹۳۵) بااین مستر کراین امریکائی در حلوان برمنزل احمد شفیق پاشاملاقی شدم ودرخصوص سید باهم تبادلهٔ خیالات نمودیم و به عبارت بسیار بلند تشکر اورا اداء کردم خلاصه اجراآت سیداینست. (۱) تخم اصلاح رادرمشرق گاشته ونهالهای آنرا بلاد آن غرس نمود (۲) درمقابل و به رجال ظلم واستبدا داقدامات مصلحانه بعمل آورد

(۳) مکرا جانب را کشف نموده وسیاست استعماری را بی حجاب ساخت
(٤ در کتلهٔ بشری رجالی را تهیه نموده که کرام ایمان ضروری دانسته میشود
(٥) جمعیت ها و قبائل را بیدار ساخت (٦) نام خود را در صفحات تاریخ زنده گردانیده
(۷) می خواست که یك دولت قوی اسلامی را تشکیل دهد
(۸) می خواست که مسلمانان را از پنجهٔ غاصبانه استعماریون برهاند لیکن مرگ
اورا فرصت نداد

مشرب سیاسی جمال

اما اگر از ناحیهٔ سیاست هر قدر باالفاظ وعبارات مهمی در بارهٔ اوسخن رانیم باز هم طوری که حق سید تقاضا دارد آن را اکمال نخواهیم کرد . او صاحب عقیده وفکر متینی بوده نفس خودرا بجامعهٔ اسلامی هبه نموده درا کثر بلاد معتبر اسلام گردش کرده ودر هر شهر اسلامی که نزدیك میشد آنرا وطن خود میدانست .

در راه انتصار دعوت خویش دشمنی دیگران را بامطرودیت ، نفعی بلدوعذاب اهمیت نداده وخیلی دوست داشت که قبل ازموت ثمر سعی وجهاد خود را بچشم به بیند مگر مقتدرین ازدر بر خلا فی پیش آمده و دول استعمار یه که مقدم آنها دولت انگلیس دانسته میشود عداوت خودرا بااواعلان کرده بودنداودر سرراه اقدام خود سختیها واعتراضاتی را مشاهده نمود . سلاطین بلاد شرقی در زمان او مستبد بوده وسیدحکومت استبدادیه ورجال آن راچون ازاصلاح دور میبودند خیلی بد می پنداشت این مسئله مبدأ محاربات و برخلافیهای او باسلاطین شده وآنها دراین فکرت بزرگ اسلامی باسید مخالفت نمودند لذا در هر بلدی که فرود می آمد بااذیت وجور مصادف میگردید . درهیچ جا تشکیل خانوادهٔ نداده مالی جمع نکرده و برتبهٔ نائل نگردید. نمیدانست فردا درمقابل او آفتاب ازکدام موضع طلوع خواهد نمودویا ستارهٔ کدام محلی بااو درسما چشمك خواهد زد ویا

درکدام زمینی فوت خواهد نمود . در هر مملکتی ازممالك، افغانستان، ایران ترکیه ، مصر ، حجاز، روسیه و هند که داخل میگردید یك جنبش شدیدی بروی کار آورده وروح قوی انقلاب ونهضت را درآنها میدمید. درکشورهای برطانیه فرانسه ایطالیاوالمانیه‌وامریکا گشت‌وگذار نموده‌درپاریس‌ومکه‌وقابل‌دیگر مقامات جماعاتی تشکیل داده بود. درتوحید کلمه اسلام وجمع نمودن مسلمین تحت لواءواحدواتحاد عمومی‌آنهاصحیفه‌هاورساله‌های مهم‌ومؤثری بروی کارآوردتادربین مصری، عراقی شامی ، ترکی ، هندی ، وغیره فرقی نبوده وهمیك مسلمان نامیده میشدند .

سید جمال برای اسلام یك سیاست بزرگی رامد نظر گرفته واین دین را برای جمیع مسلمانها ابدی دانسته وکشور اسلام را وطن حقیقی مسلمانها تصور می‌نمود. براون میگوید (حقیقةً تاریخ سیدجمال‌الدین دراوقات جدیده تاریخ مسئلهٔ‌شرقی بوده ودرآن‌تاریخ افغان ،هند، ترکیه ، مصروایران داخل میباشند) .

الاستاذالامام چنین گفته :

(سید جمال الدین جهت بیداری یکی از دول اسلامیه از ضعف سعی تمامی بعمل آورده وآن‌را برای قیام واصلاح آن‌شئونی‌که موجب‌قوت‌آن‌میگردد تنبیه می‌نمودتا شأن‌اسلام ومجد وعظمت دین حنیف بار دیگر عودت نماید .او برای منقلب ساختن دولت برطانیه وبر گردانیدن آن‌ازممالك شرقیه وبرطرف کردن سایهٔ آن ازسر طوائف اسلامیه کوشش تامی بعمل آورده وعداوت او با انگلیس محتاج بیان مطولیست .)

براون برعلاوه میگوید :ـ

« سید حقیقةً فیلسوف ، محرر، خطیب واهل قلم بود برعلاوهٔ آنها یك‌سیاس ماهری دانسته می‌شود ودرنظراغلب اشخاص یکی‌ازوطن‌پروران زبردستی بشمار میرود مگردشمنان سید اورایکی ازمهیجین بزرگی میدانند . »

ثقافت علمیهٔ سید جمال الدین

آیا که میتواند ثقافت علمیهٔ اورا تعریف نموده ویا در آن خصوص تکلم نماید
سید از آن علماء زبردست ومنحصر بفرد یست که کسی با او همسری کرده نمیتواند.
آری سید جمال الدین از جنبه و ناحیهٔ علمی ما فوق همه بود از نقطهٔ نظر وسعت معلومات
ومهارت در علم وکثرت اطلاع که میتوانست که با سید پیش آمده وتفوق بیابد؟
که میتواند که قوت محاجه درمقابل باسید داشته باشد وحال آنکه او دارای بداهت
وبدیهه، قریحهٔ آتشین وذکاء مفرط بوده است؟
که میتواند که باسید مناظره نماید درصورتیکه او صاحب براهین روشن، ادلهٔ
واضحه، قضایای منطقیه ونتائج محققه دانسته میشود؟
که میتواند که در مقابل این فیلسوف عبقری وصاحب دها واین حکیم ماهر
وعالم یگانه ایستاده گی نماید؟
بلی کسی با او یارای گفتگو ومخاصمه را نداشت ماسوای آنانیکه سید آنها را
ملزم می نمود. امام محمد عبده از سید چنین میگوید:
جهت دانستن مقدار علم سید همین شاهد بزرگ کفایت میکند که او باکسی کینه
نورزید مگر آن شخصی که با او بنای کینه میگذاشت وهیچ عالم با او مجادله نورزید
مگر انکسیکه سید اورا ملزم میگردانید. اروپائیان این مسئله را کاملاً اقرار
واعتراف نموده اند. پس اگر بگوئیم که او در قوت ذهن ووسعت عقل ونفوذ بصیرت در
دورهٔ خود از همه پیشتر بوده است البته مبالغه نکرده ایم.

ادیب اسحاق میگوید

از عجائب ذکاء سید جمال الدین یکی اینست که زبان فرانسه را در کمتر از سه ماه
بدون استاد یاد گرفته وحروف هجاء آن را بذریعه تعلیم صرف در مدت دو روز
تحصیل نمود. او حرکت معارف از وپارا تتبع نموده درخصوص مکتشفات عصریه

واخترا عات جدیدهٔ علما تحقیقات نمودهٔ آنهارا جمع آوری میکرد. گویاسید دریکی ازمدارس عالیهٔ اروپا علوم جدیده را فرا گرفته است .

استاذ براون درخصوص سید جمال الدین چنین میگوید :

حقیقتاً جمال الدین مردیست صاحب خلق نیکو ، کثیر العلم ، وبا نشاط که اصلا آثار سبکی درآن مشاهده نمیشود . او جری ، مقدام ، بافصاحت ، خطیب ونویسندهٔ زبردستی بود طلعتش بامهابت دانسته شده ودرنفوس عظمت وجلال اورا ثابت میگردانید .

شاگردان دیگری گفته اند :ــ سیددر هرشهری که سیاحت می‌نمود کتب را باخودبرداشته واز قرائت آنهادلزده نمیگردید.درجوانی ازمؤلفات قدیمهٔ فارسی وعربی باخبر بوده وازترجمه کتب جدیده به لغت شرقیه واقفیت داشت .

طوری که لازم است ما نمیتوانیم در خصوص خلق سید سخن‌رانیم‌مگر اینکه بیانات‌معاشرین اورادراین باره نقل نموده وحقیقت‌اورا آشکار گردانیم تاصحت قول‌آنها بخوبی معلوم دارگردد .

گفتار امام محمد عبده

سیددر مقابل بیننده عربی‌محض وما نند یکی‌ازاهالی حرمین بنظرمی آمد گویا صورت‌وسکهٔ آباءاولین‌خودرا کەدرخطهٔ حجازاقامت‌داشتند بخوبی‌حفظ‌نموده است. قدرساومربع مانند؛ بنیهٔ متناسب ومتوسط ، رنگ گندمی ،مزاج عصبی دموی، سربزرگ ومعتدل ، پیشانی‌عریض، چشم‌های‌وسیع وعظیم‌الحدقه،رخساره ها کشاده وبر آمده ، سینه فراخی‌راما لك بوده‌در هنگام‌ملاقات‌خوش‌وخرم‌بنظرآمده طوریکه دارای کمالات خلقیه‌بوده ازمحاسن وکمالات خلقتیه‌هم‌حظ‌وافری‌داشت.

ادیب اسحاق بیان میکند:

سید چهرهٔ گندم گونی داشته بنیهٔ قوی، نظر جذاب وچشم های نافذ،عارض

صاف؛موهای دراز پیلون سیاه ، عمامهٔ صغیرهٔ سفیدی را برطبق علمای آستانه دارا بود ماسوای ترقی ظلمت آخر شب الی طلوع روز در دیگر وقت نمیخوابید و دریك شبانه روز یك مرتبهٔ طعام میخورد چای و دخانیات زیادی استعمال می نمود .

هر وقت برق تشعشعی را مشاهده می نمود آن وقت خیلی کوشش می نمود تا هرچه زودتر بمرام خویش کامیاب گردد . درا کثر مواقع این تعجیل موجب یأس وحرمان او میگردید . سید در دنیا ذره حرص نداشته ازغرور ودوری می نمود بکارهای بزرگ محبت وحرص ورزیده واز امور جزئیه رو میگردانید . شخص مقدام وشجاعی بوده از موت و هیبت آن اصلا نمیترسید سیددارای حدت مزاج دانسته میشد.

شکیب ارسلان میگوید :

سید نفس خودرا ازشهوت دور داشته وسوای لذت عالیهٔ عقلیه دیگر لذائذ را اهمیت نمیداد سلطان عبدالحمید اراده نمود که اورا به زینت های دنیا مشغول بسازد پس تعهد وظائف عالیه را از قبیل قضاوت عسکر به او تکلیف نمود . مگر سیدا با ورزیده وازلبس البسهٔ زرین انکار نموده واز قبول هر نشان وعلامت استنکاف ورزید . سید درجواب سلطان چنین بیان نمود ـ : آیا مانند استری باشم که به سینهٔ او زنگ می آویزند ؟ سید بطرف مال بقسمی نگاه می نمود که گویا بسمت خاك مینگریست که درجمع آوری وذخیرهٔ مال اهتمام ننموده صرف بقدر ضرورت ازآن استفاده میگرفت .

ادیب اسحاق میگوید ـ :

« حقیقتاً سید دارای معارضهٔ قوی ، حجة بزرگ ، حافظهٔ وسیع بوده گویا پردهٔ ضمیرها را بر طرف کرده اسرار وپوشیدگی هارا آشکار گردانید و از فضیلت اوست که دارای حدت مزاج هم بود . »

شکیب ارسلان شرح میدهد :

سید جمال نفس خودرا از شهوات باز داشته بدون لذت عقلیه دیگر لذائذرا اهمیت نمیداد سلطان عبدالحمید خیلی کوشید که او را بطرف مال واولاد معطوف ساخته و بزینت دنیا و قبول زوجه وادار گرداند مگر سید ابا آورده از برای سلطان چنین گفت : (زندگانی من چون مرغی بر فراز شاخچه ها منقضی گردیده و اینك اراده ندارم که در آخر عمر خودرا به عائله متعلق گردانم .)

بلی سید جمال نفس خودرا بکار های فکریه سیاسیه دینیه ادبیه مشغول ساخته و بر علاوه از یك مملکت به مملکت دیگر سیاحت نموده و دریك مکان مستقر نبود . پس از روی مدارك وشواهد متذکره چنین دانسته میشود که او حقیقتاً تمام حیات خودرا در راه اسلام ومسلمین هبه نمود .

مجلس سید

سید جمال به زیارت کنندگان خیلی مهربان بود و با ستقبال آنها بدون امتیاز واختلاف طبقات برخاسته وجهت وداع ایشان از خانه خارج میشد. از ملاقات وزیارت خورد ها رو نگردانید ه وزمان اقامت او درمصر خانه اش محل ورود ادبا و علماء بود

خلق سید جمال الدین

سید جمال الدین افغانی دارای اخلاق عالی بوده نفس عزیز ، همت عالی ، طبع کریم طلعت جمیل وجذابی را مالك بود بشاش دانسته میشد امانه به آن درجهٔ که احتشامش را از بین بردارد . صاحب وقار بود امانه به آن مرتبهٔ که غلظت نماید، حکم نافذی داشت بدون خشونت و درشتی . در سلامت ذوق، بداهه گوئی ، پخته گی عقل وظرافت فائقه وسلوك متواضعانه موصوف وممتاز بود .

باری نزد او بود واین موضوع را در بین آورد یم . یکی از اهالی دمشق برای سید بیان نمود ـ :ای مولا چرا متأهل نمیشوید تا ذریهٔ صالحه از شما باقی بماند؟ گفتار او سید را متأثر نگردانید . بعد بطرف سید رو آورده و گفت : (چرا

فلسفه دربین این امت داخل میشود !)مراد آن رو گردانیدن سیداز دواج نبوده است وحقیقه فلسفه آنست که بهنسل وذریه پروانکرده قلوب فلاسفه بهآن توجه نمی نماید.

بهنسبتی کهسید جمال الدین تمام حواس ومدارك خودرا بطرف فلسفهمتوجهساخته و عمیقا نه ملتفت گردیده بود اینست کهقوهٔ که شهویه دروجودش فوت نموده و هر چیزیرا کـه از علم و سیاست دور بود از نـظر می انـداخـت جسم خودرا بهعدم قبول تأهل عادت داده بود زیرا تربیت عائله اوراازکار بـاز میداشت . چنانچه سیددریکی ازمجالس آستانه بیان نمود که تمام حاسهٔ شهوانیهاز وجود اومفقود شده وبرای تأهل و ازدواج صلاحیت ندارد

هرچه دردست داشت بذل می نمود. بخداوندتعالی خیلی اعتماد نموده از گذارشات زمانه هیچ پروانمی نمود . امانت دار بزرگی بود با کسی که نرمی می نمود سهل گرفته وباشخصیکه در شتی می نمود سخت میگرفت در مقصد سیاسی خود چون نوابغ طلبهقراریافتهبود تمام روزرادرخانه گذرانیده ودر هنگام دخول ظلمت ازخانهبیرون شده عصا بدست گرفته بطرف قهوه خانه « ماتاتیا » روان میشد . درآن جادوستان ، شاگردان اطراف اورا احاطه می نمودند. درجملهٔ این اشخاص محرر ، شاعر ، خطیب ، طبیب ،جغرافیه دان مهندس و غیره شامل بودند . آری این همهادبا وارباب فضل از بحر بیانات وعلم او مستفید گردیده یك بر دیگر سبقت می نمودند چنـانچه سلیم عنجوری میگویـد ـ: این همه اشخاص جهت دانستن مسائل دقیقه ودلائل مقنعهٔ علوم مشکله فرداًفرد نزدسید حاضر میشدندو قفل طلسم و رموز شافهٔ خود هارا بذریعهٔ او تنها ، تنهامیکشودند. بلسان عربی بدون کمترین لغزش وترددسیل آسا تکلم نموده سامعین از قریحهٔ سرشاراو بدهشتافتاده سائلین ومعترضین مات ولال میگردیدند. این مجلس علمی تازمانیکه شب بخوبی پخته شده ورفت وآمد از قهوه خانه کم گردیده صاحب آن مشغول قفل کردن درواز هومحاسبهخوددرخصوص تادیهٔ پول این همهواردین اطراف سید میشد دوام پیدا میکرد

گویا مجلس سیدجمال الدین مجلس علوم وادب واولین کلوب فضل وعلمدانستهمیشد

بعضی از تصاویر حضرت سید جمال الدین در جاها و قیافه‌های مختلف



(سید جمال الدین افغان)
در حجاز



(سید جمال الدین افغان بلباس افغانی)
وقت ملاقات سلطان عبدالعزیز خان در آستانه «۱۸۷۰ ع»



(سید جمال الدین افغان)
در بستر مرگ که در آستانه گرفته شده است



(سید جمال الدین افغان)
در آخر حیات

بعضی از معاصرین مهم سید جمال الدین



طان عبدالحمیدخان دوم پادشاه عثمانی

١٨٤٢-١٩١٨م



ناصرالدین شاه قاجار

١٨٣١-١٨٩٦م



مجاهد کبیر محمد احمد متمهدی سودانی

١٨٤٢-١٨٨٦م



مرحوم شیخ محمد عبده مفتی مصر شاگرد بزرگ سید

«١٢٥٨-١٣٢٤هق»

حصۀ دوم

ترجمۀ تتمة البیان

فی

تاریخ الافغان

مترجم : محمدامین خوگیانی مدیر و صاحب امتیاز
جریدۀ ملی انیس

مقدمهٔ مؤلف

سید جمال الدین افغان

دراین روزها جرائد ازگذارشات و چگونگی های ملت بلند همت افغان که به قوت قلب وسخت جانی وجنگجوئی های پر صلابت شهرت دارند ، نگارشات خودرا به خوانندگان خویش خاطر شان می سازند . واحوال ملتی را بحث می رانند که نظر به شهامت فطری خود نه می خواهند که به محکومیت زیرسایهٔ عجز و حیله وفریب فرمانروائی درآیند که برمحکومین خویش ذلت و حقارت را ازجادهٔ مکر و دسیسه روادار میگردد .

بلی ! ملت موصوف آماده نیست که (تحت حمایه واستیلای کفتار شکم کلانی که به مرض استسقاً مبتلاء استوازآشامیدن آب تیمز ودریای غانژ (گنگ) سیراب نگردیده از بلعیدن مصالح دوصد ملیون نفوس انسانی بس نکرده علاوه براین به فروبردن مصالح بقیهٔ جهانیان وآشامیدن آب نیل وجیحون دهن خودرا کشاده درآمادگی هضم برو بحرجهان و جهانیان است) قامت سرافراز آزادی وحریت راخم نموده باسارت رود .

ملت موصوف راقوهٔ قلب وعزت نفس ومزاج عالی براین واداز ساخته که در مقابل قبول سلطهٔ بیگانه (اگرچه باعیش وعشرت همدم باشد) شرف مرگ پرافتخار رابرزندگانی پر ننگ وعار ترجیح داده ازعیاشی وتنبلی برکنار زیست نمایند پادشاه غیورو وزرای فکور شان که عموماً اخلاق ستوده اش را فرا گرفته اند

در عوض عهد شکنی ها و تحقیر ذمه واری ها که با ایشان شده متفق الرای گشتند براینکه سفارت نفوذطلب بیگانه را بروفق روش پدران غیور خود از مملکت طرد نموده رجال مغرض اجنبی را ، به کمال همت و بسالت از خاك کشور عزیز خویش رانده بدم شمشیر آبدار حریت طرد ابدی نمایند [۱]

چنانچه رویه مردانهٔ آن ها مصداق این گفتار و کردار عالیجنابانه اوشان گواه این اظهار آمده. لهذا برای یاد آوری احوال اجمالی سابق ولاحق ملت موصوف اساس بیان گذاشته عادات واخلاق وطرز حکومت واوضاع بلاد افغان را در چند فصل به وتیره ذیل بیان می نمایم .

فصل اول در وجه تسمیهٔ افغان

فارسی زبانها این قوم را به لفظ افغان می شناسند و وجه تسمیهٔ این اسم را چنین انگاشته اند :

« هنگامیکه » بخت نصر ملت موصوف را از پرفشار اسارت گرفت ازدرد واندوه زیاد آه وفغان میکردند بجهت همین فریاد و فغان بفارسی ایشان را افغان می گفتند وازهمان آوان به همین نام نامیده شده اند [۲]

---

[۱] تشریحات این موضوع را در فصول آینده جناب مؤلف بهرشته تحریر کشیده ومکاتباتی که بین اعلیحضرت معین الدین امیر شیرعلی خان و نائب السلطنهٔ هند وستان ردو بدل شده در تائمز لندن نشر گردیده است . انشاالله تعالی درمقام مناسب درحاشیه نقل خواهد شد. مترجم

(۲) تاریخ فرشته می نگارد تا ۱۴۳ قمری هجری افغانها در دره های کوه سلیمان اقامت داشتند وهمه ساله درفصل زمستان باهندو های قابض دامنه هامی جنگیدند باشندگان کوهستان کابل بطرفداری آنها شتافته وایشان متفقاً درماوراء کوه سلیمان به سمت هندوستان بالای هند وهای آن سامان حمله برده بعضاً هندوها را دورتر ازرود سنده هزیمت میدادند و گاهی شکست خورده باردیگر در دره های کوه سلیمان می در آمدند چون کوهستانی های جواب کابل مراجعت می کردند دوستان واحباب از گذارشات برادرهای خود استفسارات می نمودند آنهادر جواب میگفتند که ایشان رابنام « افغانها » یاد کنید زیرا آن جا هرچه هست آه و افغان است . مترجم

ورأی مؤرخین دیگر بر این قرار گرفته که نام نوادهٔ «شاؤول» پدر کلان افغانها «افغان» بوده و اولادهٔ او نیز بنام همین پدر کلان خویش یاد میشوند عوام فارس ایشان را «اوغان» میگویند که قریب لفظ افغان تلفظ میشود و اهالی هند ایشان را «پتهان» خطاب کرده‌اند.

برخی از قبائل افغان که در قندهار وغزنین زیست دارند خودرا به‌اسم پشتون (پښتون) وپشتانه (پښتانه) معرفی می‌نمایند.

واهالی خوست وکرم وباجور خودرا به‌اسم پختون (پښتون) وپختانه (پښتانه) می‌شناسانند [۱]

اکنون به‌دقت نظر از تفاوت این الفاظ معلوم میگردد که تمام این آسامی از یك اصل پیدا شده اند لفظ «افغان» اوغان «پتهان» همه محرف «پختانه» (پښتانه) می باشند پشتانه (پښتانه) وپاشتانه (پاښتانه) غالباً امکان دارد که از کلمهٔ «باشتان» گرفته شده باشد که نام قریه‌ایست در نیشاپور، [۲] یا هردو از «بست» مأخوذ اند که نام شهریست از شهرهای خراسان [۳]

---

[۱] چون کلمه پښتون دررسم‌الخط افغانی برشتهٔ تحریر آید تلفظ آن بدو نوع صورت میگیرد باشندگان کابل مشرقی سرحدات آزاد و پشاور و اهالی جنوبی آن را پختون میخوانند واهالی بالاتر از غزنین الی قندهار و هرات به لفظ پشتون تلفظ می نمایند چون حرف «ښ» که مخصوص افغانیست و در مطبعهٔ حروفی آن وقت وجود نداشت لهذا سیدجمال‌الدین افغان مصنف این کتاب برای فهماندن قارئین بصورت نیکوتری آن را بهردو تلفظ تقریباً تحریر نموده است زیرا صدای این حرف در طبقه اول الذکر قریب «خ» نه عین آن و در طبقهٔ ثانویه قریب «ش» نه اصل آنست. [۲] بست شهر مشهوری است که تا زمان غزنویها مرکز حکومت آل طاهر بوده که امروز خرابه‌های آن در نواحی حکومت اعلی فراه وجود دارد، ویشت رودنام جائیست در قندهار [۳] وقریه باشتان در تاریخ هرات جناب خلیلی افغان در علاقهٔ هرات ذکر شده

الف و نونیکه درزبان فارسی برای جمع زیادمیشود به‌مفرد آن افزوده اند [۱] باحتمال اینکه درمواضع فوق الذکر اقامت نموده باشند و پس ازان که ازان جا کوچیده اند همان نام را باخود به جای دیگری برده و تا حال اسم مذکور جاری وپایدار مانده است .

پښتو

حرف " واو " در کلمه پښتو که‌نام زبان ملت افغان است علامهٔ نسبت است مانند حرف " یاء " که در لغت عرب برای نسبت زیاد میشود و در حالت جمع حذف میگردد [۲]

این هم احتمال دارد که کلمهٔ " پښتو " رااز لفظ بشیت گرفته باشندو " بشیت " نام قریه‌ایست از قریه‌جات فلسطین واین توجیه وقتی درست می افتد که ایشان از نژاد بنی‌اسرائیل به‌حساب آیند چون مسئله نژادایشان درسامی بودن مسلم آید اشتقاق هذا نیز راست خواهدآمدومن بیان این امررادرنزدیکترین سطرهای که زیر نگارش‌اند بیان خواهم نمود .

---

[۱] علامت نسبت درفارسی « ی » است که‌درحالت وحدت و جمع ذکرآن ضروری است چون کابلی کابلیان ، بستی و بستیان . اگر این نظریه‌صحیح باشد‌ممکن که دراثر کثرت تداول « ی » درمحاوره حذف شده باشد ؛ درصورتیکه‌اصل آن باشانیان باشد در حروف آن نیز تخفیف وحذف وارد گردیده است وتاریخ ادبیات ایران درتقسیمات‌قدیمی زبان‌های آرین ازپښتو به « پاستو » « وپاشتو » تعبیر نموده‌است . « مترجم »

[۲] حرف « واو » درپښتو علامت نسبت است درحالیکه اسم منسوب مؤنث باشد ودرنسبت احترام ملحوظ گردد . چنانچه زبان فارسی را « پارسو » وزبان اهالی پنجاب را « هندکو » وزبان کوهستانیهای لغمان وکنر را « دیگانو » مینامند واقوام آن‌ها را « فارسیوان » « هندکی » و « دیگان » یادمیکنند . وهکذا درتصغیر حرف واو درآخر اسم اضافه‌میشود مثلاً فاطمو ، مریمو ، راحتو ، حضرتو ومانندان . « مترجم »

فصل دوم در بیان نسب و نژاد افغان

این قوم از قبائل متعددمرکب است مانند عبدالی، غلجائی، کاکر، وزیری، یوسف زئی مهمند، افریدی، بنگش، ودیگر قبائلی که به مساکن خویش منسوب اند چون «خوستی، کرمی، باجوری» و امثالهم و هر قبیله به طوائف مختلفه مشتمل است چون غلجائی به هوتك، توخی سلیما نخیل، اندړی، وار یاخیل وغیره وابدال از بارکزئی، والکوزئی، وعلیزائی، بامی زائی، مرکب است همچنان هر طائفه متضمن بطون است و هر بطن مشتمل بر شاخ ها ست که در حال، در صدد بیان بطون و شعبه ها وآنچه بآنها تعلق دارد از جهت کمی وقت و تنگئی مقام برآمده نمی توانیم .
وتمام این فروع رایك اصل که کلمهٔ «پښتون» یاپښتان است فرا هم می نماید ویك ملت راازآن قبائل تشکیل میدهد جمع نموده است [١]

ولیکن مؤرخین در تعین اولین گهواره ایشان در مناطق زمین اختلاف دارند بعض میگویند که آنها ازطائفه خزراند که درسواحل بحیرهٔ کاسپین باب الابواب و شروانات سکونت داشتندو بر بلادایران چپاول ها نموده ممالك انولارا تاراج میکردند در ازمنهٔ غیر معلوم برخی از سلاطین ایشان رابسوی شرق خراسان کوچ دادند بعضی ازمورخین که در تاریخ مهارت تامه ندارند انتقال آنها را بدست امیر تیمور گورگان نسبت میدهند وکمزوری این قول ظاهر است زیرا ملت افغان

---

[١] کلمه پښتو به سه مفهوم مهم اطلاق کرده میشود اول زبان پښتو دوم عرف پښتو سوم غریزهٔ غیرت ویك جهتی وحدت این قوم غیور به این سه چیز متکی است ۰ درزمان تحریض وتشویق به امورهائله تذکار کلمه پښتو ازطرف مشوق موجب هیجان وجوش عرق حمیت آنها میگردد ودر هنگام تعزیر نفی وازالهٔ این وصف ازپښتون موجب سخت ترین مجازات وتکدیر اوشمرده میشود. گویا که این کلمهٔ جامعه مثل اعلای قوم پښتون است واین صفت راممیزه خود میدانند ودر مفهوم لفظ پښتون این مفاد مندرج است لهذا کلمه پښتون موجب اتحاد ویکسانگی ایشان میباشد . «مترجم»

در علاقهٔ موجودهٔ خود به قرون متعدده قبل از امیر تیمور گورگان وجود داشتند برخی ازاین مورخین میگویند که آنها اولاد آن ضحاکی می باشند که نسبت باو در افسانه های فارس ذکر میکنند که در هر دو شانهٔاو زخم های گوشت زائد بحیث ثعبان آویزان دیده میشد ند و به خیال مردم که «دوتا مار» میباشند.

بعضی از مورخین خیال دارند که افغانها از نسل آشوری ها و کلدانی ها میباشندو گروهی از سیاحان فرنگ دعوی دارند که در الفاظ پشتو لغات کلدانی یافت میشوند طائفهٔ از ایشان تصور می نمایند که این قبائلی که در ه های بین اټك وخراسان را ماوی گرفته اند از نسل آن اقباط مصریانی می باشند که باعسکر «سوزستر یس» در هنگام فتح بلادهند شامل بودند.

زمرهٔ از مؤرخین می نگارند که از اسباط بنی اسرائیل می باشند و «بخت نصر» بعداز کشتار زیادی بقیة السیف ایشان را در کوهستان غور جا داده. چندی از نویسنده گان می نگارند که ملت افغان مسکن نوین خودرا بغرض یادگار وادی که در سرزمین شام داشتند «غور» نامیدند. [١]

ویختون محرف از بختو منسوب به «بخت نصر» است زیرا «واو» در فارسی همچو یاء در عربی علامه نسبت است وقتیکه تعدادشان زیاد گردید بر مناطق موجودهٔ خود استیلاء ورزیدند ودر بیان یشان ویهود بلادعرب دراوائل مراسلات جاری بوده هنگامیکه یهود بلادعرب اسلام قبول کردند جانب ملت افغان نیز خالد نامی را بسفارت فرستاده بسوی اسلام دعوت دادند.

---

[١] غور را از تدن حضرت سلیمان نیز میگویند. مشهور است که حضرت سلیمان تبعید شده گان خودرا به غور میفرستادند ولی این مسئله استناد مؤثقی نسبت به غور افغانستان ندارد.

باثر آن ملت افغان وفدی ازامرای خودرا بسرکردگی قیس نامی که نسبتاً باسباط بنی‌اسرائیل به (٤٧) واسطه و بحضرت ابراهیم علیه‌السلام به (٥٥) واسطه میرسید بدربار نبوت فرستادند . [١]

بعداز انکه بحضور رسالتماب بمعرفت خالد مشرف گردیدند مورد الطاف وعنایات حضرت محمدمصطفی صلعم واقع شدند .

ورئیس وفد « قیس » مذکور بعواطف مخصوص ذات نبوت ایاب سرفراز گردیده به لقب ملک عبدالرشیداز حضور رسالت مآبی ملقب شد آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم فرمودند که این شخص باین لقب خیلی پسندیده معلوم میشودزیرامعظم الیه از سلالهٔ ملوک بنی‌اسرائیل است این گروه باآنحضرت در فتح مکه موافقت داشتند آثار جلادت وشجاعت آنها بحضور انور محمدی درواقعهٔ مذکور روشن واشکارا گردید بعد ازان قیس با رفقای خود رخصت حاصل کرده، بربلادخویش رونها دند .

ودرهمین فرصت درحق ایشان دعای خیروبرکت اززبان حقائق ترجمان حضرت نبوی بعمل آمد وجمعیتی ازاهالی مدینه را بهنیت تائید وتقویه وفد مذکور در نشر دین مبین اسلام با ایشان فرستادند تادر کوهستان غور که درخراسان واقع است بهنشر واقامهٔ حقیقی اسلام خدمت کنند وقتاً که قیس باطراف مقام مذکور رسید دردلداری قوم کوشش خودرا صرف نموده بدعوت او تمام قوم به دین اسلام کامیاب گردیدندو به عمر (٨٧) سالگی سنه (٤٠) هجری

---

[١] قدمای مورخین افغان که در دورهٔ مغل گذشته اند این روایت رامعتبر دانسته اند امامحققین معاصر ضعف این نظریه را ظاهر میگردانند .

وفات نموده [١] وسه فرزند ازقیس مذکور بعد ازوفات باقی ماندند .
بعضی ازمؤلفین برانند که نسب این قوم « بهشاؤول » می‌رسد وشاؤول در بلاد افغان بهنام نیك وصفات پسندیده یادمیشود وامراء افغان درین امر کوشانند که نسب شانرا بهشاؤول برسانند بلکه افغانها شجرهٔ انسابی دارند که‌درمندرجات آن‌این مسئله‌را که‌آنها ازاسباط بنی‌اسرائیل می‌باشند [٢] تاحال باحتیاط بسیار تائید می‌نماید مگر میان زبان پښتو که‌زبان ملی افغانها است وزبان عبری که زبان بنی‌اسرائیل است یك‌مشابهت سرسری هم‌وجود ندارد

[١] ذکراین وفد درکتب صحاح حدیث وسیر وتاریخ عرب‌نیامده امامورخین‌قرون وسطی افغان این‌موضوع راافتخاراً تذکار مینمایند.ورود مسلمانها بساحل مالابار هندوستان ومملکت چین‌از راه‌بحرنیز مثل‌این موضوع درکتب قدمابنظرنمی‌آیدولی متآخرین مورخین هندد خول‌مسلمانهارادرجنوب هندبصورت‌غیرمحاربه قبل‌ازفتوحات‌اعراب درشمال هندبه‌اثبات میرسانند هکذا تاریخ اسلام مؤلفهٔ امیتوکمینی ابوکبشه نامی‌عرب‌را رئیس‌وفد ازدربار نبوت‌معرفی نموده میگویدکه سال هفت هجری چون دعوت نامه‌ها بنام‌شاهان بلادارسال میشد آرندهٔ دعوت‌نامهٔ رسالت مآبی به نام‌پادشاه‌چین این‌شخص بوده‌است ودراواخر خلافت‌صدیقی باجواب به‌مرکزخلافت‌اسلام‌مراجعت نموده است چون کشور چین‌را برای اقامت می پسندد بار دیگر ازراه بحر وارد شنگهائی شده ومسجد بنانمودهٔ اوراچینی هاذکرمیکنند .
بدرالدین چینی درمکتوبی‌که ١٣١٣ نسبت‌بتاریخ مسلمانان چین‌به ادارهٔ انیس فرستاده‌بود ودرشماره‌های همان سال نشرگردید تصدیق ورودابوکبشه‌را درچین ازراه شنگهائی می‌نماید . وورود چهار هزار مسلمانان عرب‌به کومك پادشاه چین‌برخلاف دشمنان او که‌از طرف « قتیبه ازراه ترکستان فرستاده شده‌بودند علاوه از وفدمتذکره است که درچین توطن اختیار نموده اند. به‌نظریه من امثال‌هم چه‌مسائل‌را نه‌تصدیق ونه‌تکذیب باید نمود. [مترجم]
[٢] ازمقدمه‌وخاتمهٔ این‌کتاب معلوم‌میشود که‌زمان تالیف آن‌سنهٔ ١٢٩٥ قمری که‌زمان‌جنگ‌دوم‌افغان وانگلیس بوده‌ونظریهٔ امراراجع به‌انتساب‌انساب ایشان‌به‌شاؤول تاآن‌زمان مروج وبعدازان‌الی زمان‌محاربهٔ سوم‌افغان‌وانگلیس تاجنگ‌استقلال ادامه‌داشت سپس‌دراثر ترقی‌معارف عصری باخبری‌عمومی ازالسنهٔ خارجه‌وآمدورفت وفودعلمی داخلی وخارجی وا کتشافات آثارعتیقهٔ کشوروتراجم‌آثار تاریخی بروفق‌تحقیقات‌عصری‌درعوض‌اهتمام بروایات ریلیجنزم تحقیقات‌نشنلزمی بصورت‌آزادانه بروی‌کارآمد لهذاآن‌نظریه امروز نزداعیان افغان از اعتبار افتاده است وتحقیقات ونگارشات عصری‌صورت دیگری اختیارنموده میرود . « مترجم »

لیکن بواسطهٔ وحدت نام های اماکن مثل « خیبر » درهٔ واقعهٔ در بلاد افغان وخیبر در (جزیرة العرب قریب) شام که مقر بنی اسرائیل بوده با جود بعد مسافه بین سرزمین افغانها و قرارگاه بنی اسرائیل اعتقاد ایشان به این مسئله که آنها از نژاد حضرت اسرائیل [۶] هستند محکم میگردد. [۱]

گروهی گمان دارند که این ها از طائفه ارامنهٔ شیروان که قبلاً بنام « الپان » یاد میشد میباشند و این مسئله را وجود کنیسه های که « در قراباغ » از مربوطات شیروان بنام « قندسار » تاحال وجود دارد تائید می نماید و رئیس این مقامات را « اغوانج » میگویند و معنی اغوانج در زبان ایشان کلانتر « اغوان ها » است.

ارامنه که « در گنجه » و شیروان « و » نخجوان « و » گیلان « سکونت دارند به این نام اغوان افتخار می نمایند واغوانیت را دعوی می کشند پس محتمل است که لفظ افغان محرف اغوان یا الپان باشد و ممکن است که رئیس « قندسار » پس از کوچیدن به مقام کنونی و بود و باش ایشان در قندهار این موطن ثانوی خود را قندسار نامیده « وقندهار » محرف « قندسار » باشد [۲]

و از اطوار شان چنان مستفاد میشود که آنها در زمان مهاجرت از وطن اولی خود به دیانت عیسوی متدین بوده و متعاقباً اسلام آورده اند چنانچه تاحال در بین شان بعضی آثار وعادات اجداد آنها مانند نقش نمودن شکل صلیب بر روی قرص نان

---

[۱] کسانیکه این نظریه را تائید مینمایند علاوه بر امثلهٔ که سید جمال الدین نقل نموده است دو مثال دیگر را نیز بر همسان می آفزایند • اتحاد کلمهٔ « باجور » را که از علاقه جات سرحد آزاد مشرقی افغانستان است به « باحور » مصر دلیل قبطی بودن و کلمهٔ « سموم » که اسم موضیعی از علاقهٔ سمه یوسفزئی است به « سد وم » شام چون سم « خیبر » فوق الذکر دلیل سامی بودن آنها میدانند اهدا، تورات قلمی قدیمی از طرف ایشان برای نادر شاه افشار در زمان عبور او از محاذ علاقهٔ شان بنام هند به اثبات این مسئله ذکر مینمایند [۲] علاوه بر شهر مشهور قندهار افغانستان در هندوستان نیز به این نام مقاماتی وجود دارد در بین افغانها بنام « قندهاریها » طوائفی در سرحد آزاد مشرقی زندگانی می نمایند که نه از قندهار کوچیده ونه آن مقام را دیده اند •

مروج مانده است [۱]

قول این گروه اگر چه ظاهراً خالی از صحت هم نباشد لیکن توجیه این موضوع که « قندهار » محرف « قندسار » است بر کمی توانائی در فن تاریخ گواهی میدهد زیرا قندهار از شهر های مشهور وقدیمی است که در افسانه های هنود از قبیل « مهابهاران » مذکور است

چندی از محررین تاریخ میگویند که این طائفه نظر با متیازیکه بدیگر طوائف داشتند در کوهستان موجودهٔ خود از قدیم سکونت داشتند حتی اینکه طائفه مذکور با سکندر رومی هم مصاف داده بلکه در زمان گشتاسب هم وجود داشتند و تابع ولایت « سیستان » تحت حکم رستم مشهور بودند و سال ده پوست گاو را به فرمانده خویش رستم بنام خراج میدادند [۲]

[۱] کتاب « ددی بریجنک آف اسلام » ورود عیسویت را در ترکستانات وقریب این حدود قبل از اسلام تائید می نماید.

[۲] شاهنامه طبع بمبئی سنه ۱۲۷۵ ه‍ ق در ملحقات از صفحه ۲۰ شروع میشود و عنوان حکایت دوم سرگذاشت با کک کوهزاد است که در شاهنامه بمبئی گوهر ادامت آمده معنی سکونت کک کوه زاد که رستم با او جنگ میکند قرار ذیل است.

که نزدیک زابل به سه روزه راه — یکی کوه بد سر کشیده به ماه
به یک سوی او دشت و خرگاه بود — دگر دشت زان هندوان راه بود
نشسته در آن دشت بسیار کوچ — ز افغان و لاچین و کرد و بلوچ

در باب نژاد کوهزاد میگوید

نژادش ز افغان سپاهش هزار — همه ناوک انداز و زوبین گذار
به بالا بلند و به پیکر ستبر — به حمله چو شیر و به پیکار ببر
دو رانش به مانندهٔ ران پیل — که از رزم جوشان تر از رود نیل

دو نفر در باب کک کوهزاد به رستم حکایه کرده گفتند

نژادش ز اوغان سپاهش بلوچ — که بر دشت خرگاه دارد به کوچ

« بقیه » در صفحهٔ ۱۷

اخیراً رسانیدن این مالیات گزاف را هم خلاف شان خود دانسته از ادائی آن انکار آورده براو شوریدند اما رستم بالانها پیهم در آویخته واپس اورا تحت سلطهٔ خویش آورد.

نظریه سید جمال الدین افغان مؤلف کتاب

نظریه من چنان است که ملت افغان نژاداً ایرانی می باشند و زبان ایشان از ژند واویستا که زبان قدیم پارسی است گرفته شده و باپارسی موجوده هم مشابهت تامه دارد [۱]

مؤرخین متاخر مانند «لنورمان» فرانسوی و امثالهم همین نظریه را تائید می نمایند

---

[۱] نظریه همین لنورمان در خصوص افغانها این است که در شرق صرف دو قوم است که به معنی حقیقی قوم گفته میشوند افغانها وجاپانی ها

بقیه از صفحهٔ ۷۰

دو فرد دیگر درباب فوج کک کوهزاد انشاد می نماید

که با هر یکی لشکری صدهزار | سواره پیاده بلوچان کار
هزاران سواران افغان گروه | ز لاچین داران بر گرد کوه

وقتیکه سوال میکو شد که رستم را از جنگ با ایشان پرهیز است بزدارد رستم جواب میدهد که تنها رفته با آنها جنگ می کنم

پیاده روم سوی البرز کوه | بیشم چه سازند افغان گروه

بهزاد پسر کک کوهزاد است چنانچه بهزاد را هم بهزاد افغان گفته و مسکن افغانها را به فارسی مرز افغان گفته بالاخره کک کوهزاد و پسرش بهزاد بدست رستم اسیر میشوند و هر دو فرزند و پدر [۱ خود از فقه اللغه پښتو] بحکم پادشاه ایران بدار کشیده میشوند این بود خلاصه کک کوهزاد

[۱] والد ماجد علامه محقق جناب مولانا محمد سرور خان مرحوم قرار تحقیقات خود بیان میفرمودند که زبان پښتو مبداً مأخذ به عبارت دیگر مادر سنسکرت است و معنی سنسکرت شسته و مهذب است و خود غیور پښتون و زبان بومی ایشان قرن ها پیشتر از اینکه سنسکرت وجود داشت دانشمندان آن وقت این زبان را اصلاح نموده سنسکرت نامیده اند و سنسکرت بحیث یک زبان علمی ترقی نمود. و قرابت زبان اوستا را با سنسکرت سخندان پارس بسیار به متانت اثبات نموده است مقام محترم پښتو ټولنه نیز به این موضوع توجه محققانه معطوف داشته چنانچه مولوی یعقوب حسن خان در رساله نظری به پښتو از نقطهٔ نظر فقه اللغه فرق الذکر در این موضوع بیانات مبسوط و مدلل را به معرض بیان آورده است

فصل سوم

ابتداء سلطنت افغان و قیام زعیم ایشان درامور کشورداری

یانهضت افغان ها در قندهار

چون ملت افغان در محیط جلادت و اقدام نشأت یافته اند لهذا . ملت افغان قومیست عسکری که برای سلطهٔ اجنبی گاهی تندهی نکرده اند اداره‌ٔ محمود غزنوی [۱] و چنگیز خان تاتاری و تیمور گورگانی با وجود استیلاء کاملهٔ آنها بالای ایشان از طرف ملت افغان بی خطر وایمن نبوده هم چنان درزمان انقسام مملکت ایشان بین سلاطین هند و فارس دائما در کمین بوده در وقت فرصت آتش فتنه را بمقابل شاهان فوق الذکر می افروختند طائفه غلجائی که بارها برعساکر محمودی دست درازی کرده حکومت غزنین را مدتی بتصرف خویش آوردند . و طائفهٔ از این افغانها در دهلی سلطنتی را تشکیل دادند. حینیکه شاه عباس کبیر بر قندهار مستولی گشت ابدالیها و غلجائیها باوانقیاد نمودند [٦] حینیکه اهالی از جور والی قندهار به تنگ آمدند از طرف قبایل افغانان قندهاری مفقاً یك نفر وکیل "سدو خان ابدالی" را بدربار بادشاه دادخواه فرستادند، شاه را بلاغت و فصاحت سدو خان در هنگام اظهار شکوه خوش آمده ادارهٔ قندهار را جهت استرضاء خاطرش باو سپرده، حاکم سابق را عزل نمود سدو خان ادارهٔ ولایت قندهار را چنان بخوبی و کمال عدالت انجام داد که محبت عامه را بخود حاصل کرد، واثرات حسن اداره

---

(۱) محمود غزناوی معروف به محمود زابلی که از بطن دختر رئیس زابل و صاحب سبکتگین در نیمهٔ اخیر قرن چهارم در ابلستان کهمرکز آن غزنی بوده بوجود آمده از روی قوانین اجتماعی افغان گفته میشود. اما افغانها در عرف خود برای مقنن گردیدن یك رئیس وزمامدار امتزاج خون را بصورت تکرار در تکرار اهتمام میدهند لهذا انقیاد افغانها به سلطان بیشتر از ناحیهٔ ریلیجنز می بوده

او بدر بار امیران مؤثر گردیدو ادارهٔ قندهار تادیرگاه دراولادهٔ سدوخان بطور وراثت دوام کرد و حکومت او باهالی تا حدی محبوب واقع شد که سائر افاغنه بخاندان سدوخان چنین امتیازی بخشیدند که هرگاه احدی از سدوزائیها بقتل یکی متهم میشد اهالی نظر باحترام خاندان سدوزائی از سر خون مقتول میگذشتند. واگر کسی از افراد قبایل برخلاف کدام سدوزائی شمشیر را از نیام میکشید از مجازات آن کسی صرف نظر نکرده حتما اورا به قتل میرسانیدند.

سدوزائیها طائفهٔ از ابدالیها بوده واحمد شاه هم ازین طائفهٔ نشأت کرده است که آتیا به تفصیل ذکر خواهد شد.

قندهاری ها وصفوی ها

در عصر سلطان حسین شاه آخرین سلسلهٔ شاهان صفوی ایران که درسال ۱۱۰۶ سریر آرای سلطنت ایران شد از جمله اهالی قندهار وملحقات آن قبیلهٔ غلځائی نهضت نمودند، هرچند رجال دولت شاه در استیصال شان کوشیدند آتش فتنه مشتعل ترشد، چون سرکشی افغانها حکومت ایرانرا از اتخاذ تدابیر خسته ساخت گرگین خان گرجی که ازطرف شاه ایران حاکم گرجستان بودوباری بر روی شاه بغاوت ورزیده بود متعاقبا به پنجهٔ حکومت مغلوب گشت، بعدازمغلوبیت برای تلافی گناهان خویش سوای اینکه دین مسیحی را ترك داده دین مقدس اسلام را قبول نماید چاره ندید، گرگین خان بحسن تدبیر و قوهٔ دوراندیشی و ثبات مشهور بود از آنرو درینوقت حاکم قندهار مقرر گشت.

مضرات سخت گیری براهالی

چون شاه درافروختن نائرهٔ نهضت قندهار دست سلاطین تیموریهٔ هندرا ذیدخل میدانست لذا با گرگین خان حاکم قندهار بیست هزار لشکر ایرانی ویك جماعت را ازمردان

جنگی ومد برین صاحب تجربه اهالی گرجستان بغرض دفع شرمد اخلت خارجی عزیمت داد. وقتیکه گرگین خان باعساکرخود باطراف قندهار رسید . اهالی و ناهضین راه اطاعت وانقیادرا پیمودند، لیکن گرگین خان بگمان اینکه بشدت وسرزنش افغانها ذلیل خواهند گشت، سنگدلی را پیشهٔ خودساخته بدرشتی بااهالی پیش‌آمد. « حاشاو کلا!! » هرصاحب عزت را به ذلت انداخته هرقوی‌را ضعیف‌میگردانیدو هررا به محبس میکشانید، مردم خیلی بجان آمده ازدرشتی و قساوت آن حاکم تالان گردیده یك هئیت و کلاء را بپای‌تخت ایران « شهر اصفهان » بحضور سلطان‌حسین داد خواه فرستادند تااحوال اهالی را بسمع شاه برسانند .

اسباب دست درازی مامورین بحقوق رعایا

درممالك‌اسیاحائل آمدن‌دربانان وقابچیان بین عارض وسلطان موجب جرئت والی‌هاومامؤرین برحقوق رعایا میگردند.بنابرآن‌چون هیئت وکلاءا فغانی باصفهان رسیدند برای تقدیم شکایت مساعی خود رابکار بردند لیکن کثرت قابچی‌ها و دربانهای حضورشاه‌ا فغانان راازتدابیروصول‌عرض بحضورشاه مایوس میساخت باری ببارگاه شاه‌حاضرشده‌ازمظالمیکه براهالی‌قندهار گرگین‌خان روا داشته‌بود دادخواه‌شدند.چون بدربارشاه‌دوستان گرگین‌خان حضور داشتند، بسمع‌شاه‌رسانیدند که‌این سرکشان میخواهند بشکایات خودساخته و بهتان‌و دروغ ، از ضبط وربط والی برآمده‌ازعصیان‌نمایند. به‌اثرآن‌ازشاه بدون‌عتاب‌چیزی نشنیدند، ناچار با کمال نا امیدی بولایت خودمراجعت کرده‌ماحصل‌واقعه را دراقوام خوداشاعت دادند . والی‌قندهار ازین‌امرخبرگشته‌دردل خودنسبت باین جماعت دادخواه کینه ورزید و برای‌کسانیکه دراین‌دادخواهی ذیدخل بودند بهانه‌می‌جست خصوصاً میرویس‌را که‌بجلالت‌نسب و شرف حسب‌مشهور بود طرف غضب خود قرار داد .

میرویس خان

میرویس خان رئیس قبیلهٔ بزرگ افغان ها و نگران مشهور قندهار بود در بین اهالی به بلندی اخلاق و فصاحت زبان و نرمی طبیعت و رسائی ذهن معروف، و بهاثر این صفات در دلهای افغانان محبوبیت و نفوذی را حائز گشته بود .
چندی بعد والی مذکور دست تعدی بر علیه او دراز کرده زنجیر و زولانه اش نموده بشهر اصفهان فرستاد و باراکین دولت نوشت که راحت و اطمینان حکومت در قندهار بدون حبس این مرد قیام نخواهد گرفت و لازم است که از بود و باش قندهار بازداشته شود زیرا وجود او مصدر فساد و منشاء فتنه ها میباشد .

اضرار رشوت باساس حکومت

گرگین خان از رشوت ستانی حکام آسیائی بیخبر نبود و میدانست که نیل مرام واجرای مقاصد از مامورین اصفهان بوجود رشوت موقوفاست و بعدم رشوت معدوم . لهذا در فرستادن او باصفهان سوی تدبیر نمود. زیرا گرگین خان بواسطهٔ ارسال میرویس خان در اصفهان او را به رشوت دادن بهاراکین دولت موقع داد مدتی نگذشته بود که میرویس خان بهضعف عقل شاه و سوء اخلاق هیئت حکومت و نفاق اراکین و اولیاء سلطنت مطلع گشته برای رسیدن بمقصود خود بادشمنان گرگین خان طرح مودت ریختانده دلهای شانرا بطرفخود مائل ساخت. و بحضور شاه فرصتها جهت باریابی یافته تفصیل مطالب خود را بشیرینی زبان و فصاحت کلام بکمال حذاقت بگوش شاه میرسانید و توجه شاه را بسوی خویش معطوف نموده رشوت را برای جلب قلوب رؤساء و بزرگان ایران وسیله ساخته در زمان قلیلی خود را در مسلک اولیاء امور دولت ایران منسلك گردانید .

اثر حزم و تدبیر

میرویس خان در این اوقات بمراجعت قندهار کامیاب شده می توانست لیکن اختلال امور دولت ایران و کمزوری اداره آنجا بدماغ وی یك فکر عالی تری را تولید نمود. وانفکاك حکومت خویش را از حکومت شاه آسان دانست و برای حصول این امر توقف اصفهان را برای چندی مصلحت دیده میدانست که این چنین امر بزرگ را بعجلت انجام دادن درست نیست از شاه برای سفر حج استیذان حاصل نمود. چون بمکه مکرمه رسید مناسب دانست که از علماء اهل سنت بعضی مسائل را بو جوب محاربه شیعه ستفتا نماید تا باین قوة روحانی قوم خود را بجنگ حکومت شیعی ایران دعوت داده افغانها را متحد سازد . جهت این امر فتاوی چندی حاصل نموده ، بعد از ادای فریضه حج باصفهان مراجعت کرده امر خود را مخفی نگاه داشته بحضور پادشاه کمال اخلاص را نشان میداد .

استفاده از وقت

درینوقت یکواقعهٔ عجیبی برای انفاذ مقاصد میرویس خان اتفاق افتاد که یك شخص مجهول النسب ارمنی عالم السنهٔ شرقی در ممالك عثمانی برای دولت روسی خدماتی انجام داده باعپراطور روس (پطر کبیر) توسل جسته برای خود خواهش تقرر خود را به سفارت روسیه را بدربار شاه تقدیم نمود ، از جهت سابقهٔ خوبی که در حسن انجام خدمات خود بدست آورده بود به مرام خود نائل گشته بدربار شاه از طرف امپراطور روس سفیر مقرر شد ، وحکومت روسیه بمکافات خدمات او مشارالیه را با متعلقینش ازمحصولات تجارتی گمرك معاف داشت ، این سفیر بسیاری از تجار ارمنستان را فراهم کرده بطرف بلاد ایران متوجه ساخت ، چون بجوار حدود ایران رسیدند آوازه افگندند که سفیر روس از نسل سلاطین ارمنی است .

میرویس خان دخول این سفیر را باین کیفیت بهترین وسیله برای پیشرفت

مقاصد خود دیده در مجلسها ومجمع ها علنا وسرا چنین بیان میکرد که نصاری خیال دارند که گرجستان وارمنستان رااز حکومت شاه مجزا سازند' گرگین خان حاکم قندهار که یك مسلمان بنام است حتماً دراین موضوع' واسطهٔ مهم دست نصاری است وبواسطهٔ تازه بودن اسلامیت گرگین خان این کلام در دل اهالی جامیگرفت اولیای امور دولت ایران بر صدق اینمقال گمان برده برای مغلوب ساختن گرگین خان کمر بستند . اما بواسطهٔ قوت بازو وطاقت عسکری اودر قندهار از طغیانش میترسیدند.و لهذا میرویس خان را به رفتن قندهار مکلف کردند تا گرگین خان رادر حین حرکت او بسرکشی مدافعه نموده از راه عداوت سابقه باالو پیش آمده دفع نماید (کمزوری رأی واضطراب فکر شرقیهای تاامروز این حکایت خوبتر هویدامیگردد:)

غیرت افغانها درامور ننگ وناموس

میرویس بهقندهار رسید ، گرگین خان برآشفت وبرای هلاك میرویس بهانه جوئی آغاز نمود و بهنزدوی پیغامی فرستاده دختراورا بازدواج پسرخویش الزام کرد .

چون میرویس خان این مطالبهٔ حاکمانه ، اورادیده دانست که بهتن دهی درمقابل این امر قدر ومنزلت او کاسته میشود ازین روا فغانان را بجرگهٔ خصوصی دعوت داده تفصیل حادثهرا نزدشان بیان نمود' افغانان ازین سبب بالای گرگین خان خشمگین گردیده یکدیگر خودرا بمدافعت ومقاومت تحریص میدادند .

میرویس خان برای مدافعه درمقابل شرف خودمجسمهٔ سرور گشته بود ، لیکن صبرو درنگ رابرای افغانان اظهار و توصیه میکرد ومیگفت بهتراینست که شیر را درخواب بکشیم ولی لازم است که شما درین افکار ثابت قدم باشید ، شما برمن باور نمائید کهمن عنقریب از دشمن انتقام خواهم گرفت ' افغانها نان ونمك وشمشیرو قران راحاضر کرده بر هر چهار قسم کردند که بمعاونت میرویس خان وا طاعت او قیام خواهیم کردو گفتند هر کهازین عهدرجعت کند زن او بهسه سنگ طلاق

باشد. بهاین قسم ها وطلاق کهاشدتری سوگندهای افغانهاست بهاو اطمینان ویقین کلی معاونت دادند

تدابیر میرویس خان و ناموس پرستی افغان

میرویس خان یکی از خادمه های خوبصورت خود را که در خانه اش تربیت یافته بود بنام دختر خویش بنکاح پسر گرگین خان داده کمال بشاشت و سرور راظاهر میساخت طوریکه باگرگین هیچ کینه ندارد . باین رفتار خویش زنگ کینه‌دل گرگین رازدوده کمال اعتماد رانزد وی پیدا کرد بعد از زمانی میرویس یك دعوت مجللی را بیرون شهر در باغی تهیه کرده گرگین واتباعش رادعوت داده و شراب ایشان رادراین مهمانی از جام موت تهیه کرد و میرویس خود را ساقی آن قرار داد [یعنی تیغ اجل را بهمفارق گرگین خان ورفقای او حواله نمود] .

« بهامراء وسلاطین نمی زیبد که با کسانیکه بظلم پیش آمده حق تلفی در بارهٔ نموده و به غدر وفریب پیش آمده باشند از ایشان توقع وامیدصفائی داشته درامور خود خصوصاً درمهمات آن اورا معتمد خویش قرار دهند زیرا کینه وعداوت چون دلی را بخراشد کمتر زائل میگردد .

خدعهٔ عسکری

میرویس خان لباس گرگین را بعداز کشتن اوبو شیده لباس های اتباع او را با فغانان پوشانیده بعداز شام بشهر درآمده به‌محافظین قلعه‌در حین غفلت شان هجوم بردند یك جماعت افغانان را که قریب شهر در کمینگاه نشانیده بود با ایشان متحد گردانید عموم افغانان شهر باایشان متحد شده ریشه‌های محافظین رابر کنده شهر را متصرف شدند و کسانیکه موقع یافتند فرار نمودند و افغانها قلعه را تصرف نموده اعلان کردند که هرکس عسکر گرگین را درامان خود نگاه نداشته باشد درامان است .

درینوقت ششصدنفر عسکری که گرگین برای تأدیب بعضی قبایل بمحالات فرستاده بود بهقندهار رسیدندوغنیمت های بسیاری ازافغانان گرفته باخود میآوردند بعدازین ازحقیقت واقعه آگاه گشته باتوپ وتفنگ دلیران افغان مقابل شده باءمها جمین مقابل مقاومت کردند ' میرویس خان باپنجهزار نفر برآمده مها جمین خودرا بمقابل ایرانیها تاسهروز قیامداد اگرچه جلادت وبسالت قابل تحسین از ایشان ظاهر شد لیکن درنتیجه شکست خورده جانهای خودرا بخاك خراسان رسانیده نجات یافتند درآنجااصل واقعه رابیان کردهبد هشت ایرانیان افزودند .

نطق میرویس برای حصول آزادی

وقتیکه فضای قندهار ازمخالفین خالی شد میرویس رؤسای قبایل افغانرا دعوت داده یك جرگهٔ قومی منعقد ساخت خودش دربین جرگه ایستادهدرنطق خود فضائل حریت ومزایای آنراوشدائد اسارت ومصائب آنراحسب ذیل روشن ساخت :

« اگرشما کمر مارا بسته کنید وباما متحد شوید گردنهای افغانانرا از طوق ذلت وغلامی رهانیده بیرقهای عزت وحریت رادربلاد وطن خواهیم افراشت ویوغ سلطهٔ شیعههای ایران راازدوش خود دورخواهیم کرد »

بعدازان فتواهائیرا کهاز علمای مکهٔ معظمه کهبرجواز قتال شیعهها حکمفرما بودهودرسفر حج بدست آورده بودبیرون کرده برای حضارقرائت نمود. وهمانجا اعلان کرد کههرکس طرفایرانیان مایل بوده قلادهٔ اسارت شانرااختیار مینماید ازبودوباش وطنعزیز ماامیدخودراقطع کند:زیرا کهدرصورت قبول اسارت ایرانیان معاشرت شان باماشکل خواهدبود وازدائرهٔمودت وهمقطاریماخارج خواهدشد جمیع خوانین ورؤسای موجودهٔ جرگه موافقت خودرا ابراز و بقسم های موکد تائید نمودند

شیوهٔ مردان

" صاحبان فضیلت وار بابصیرت و مالکان عزم واصحاب حزم حیات خود را برای حفاظت وطن چنان فدامینمایند و برای آزادی ملت جانهای خودرا اینچنین بخطرات ومهلکات دچارمیسازند و برای نابودکردن قلادهٔ اسارت و دور کردن طوق ذلت بدون نام نیك هیچ مزدی را طلبگار نمیشوند الا صاحبان نفوس دنیه وارباب همت سافله که از پستی و تسفل ودنائت خوددر شهوات منهمك بوده (اقوام واوطان خودرا بهپول هیچ میرز باجاقب میفروشند ".

مدافعهٔ دلیرانه و حکیمانهٔ

میرویس خان از تهدید محمدحاجی خان

چون خبر اتفاق آنها بپای تخت دولت ایران رسید شاه ایران بعوض اینکه عسکر جرارى براى سرزنش افغانان بفرستد از راه صلح در آمده محمد جامی خان را تنها برای تهدید میر ویس ورفقای او فرستاد . نماینده مذکور بمجرد ورود قندهار ازعظمت دولت ایران وقدرت قدمهٔ شان برای تذلیل مخالفین خویش شروع بهبیانات نموده ومیرویس خان را بخرابی های انجام کارش میترسانید .

(جواب)

(عقل و حکمت تنها در دماغ صاحبان آسایش نیست
کوهستان افغانستان هم رجال عاقل و حکیم دارد !

میرویس خان در جواب اظهار نمود : آیا گمان میکنی که عقل و حکمت جز در کله های صاحبان تنعم در دماغ رجال کوهستان افغانستان پیدا نخواهد شد ؟

اگر در قدرت شاه شما طاقت سرزنش و سرکوبی ما میبود حاجت بفرستادن شما نبود که چنین سخن های بی معنی را بیان میکردید، پس حکم داد که او را حبس کنند. با جود آن شاه ایران از خواب غفلت بیدار نشد و پس از حبس سفیر اول محمدخان حاکم هرات را ثانیا بسمت نمایندگی حکومت شاه به قندهار فرستاد، چون این نماینده از دوستان و رفقای سفر حج میرویس خان بود میرویس خان او را در وقت ورود به قندهار گفت اگر حقوق سابقهٔ رفاقت و محبت شما بر من نمیبود شما را همچو مجرمین جزا میدادم لیکن بفهمید که افغانان بعد از نجات یافتن بار دیگر یوغ اسارت را بدوش نخواهند کشید و شیر انیکه زنجیر های عبودیت را گسسته اند بار دیگر پابند و مقید نخواهند شد و شمشیر هائیکه از نیام کشیده شده اند باز به غلاف نخواهد شد، زود است که حکومت شما سر نگون و دولت شما مغلوب و اموال شما چون تاراج گردد. بعد ازان به حبس او حکم نمود.

اهمال و مماطلت در امور حرب اسباب شقاوت است،

چون اولیاء دولت شاه از ارسال نمایندگان سودی نیافتند (و بدون محاربه راه گریزی نیافتند) بحکام خراسان فرمان فرستادند تا برای هجوم با فغانان عساکر خود را آراسته مهیای حرکت و نگهدارند. بعد از شکست های پیاپی عسکر های ایرانی بحکومت محقق گشت که تنها عساکر خراسان افغانان را پایمال کرده نمیتوانند پس یک فوج عظیم الشان را بزیر قیادت خسروخان برادرزادهٔ گرگین که در جلادت و رشادت از عم خود کمتر نبود فرستادند تا این سر عسکر بواسطهٔ حب انتقام عم خود اقدام شجیعانه خود را بصورت بهترین ظاهر گرداند. خسروخان با میرویس خان مقابل شده آتش جنگ در بین ایشان مشتعل گردید. میرویس خان شکست خورده خسروخان شهر قندهار را محاصره کرد، مستحفظین افغان که در شهر قندهار بودند با خسروخان قرار دادند که اگر بحیات ما تعرض نکنند

ما شهر را تسلیم خواهیم کرد ولی قساوت خسروخان نگذاشت که ازخون شان بگذرد وافغانان چون دانستند که جز موت راه فرار نیست ازین رو برای دفاع آماده گشته هر روز بمحاصرین هجوم میکردند .

میرویس خان عساکر محالات را جمع کرده از طرف خارج باردوگاه خسروخان حمله های پیاپی میکرد تا آنکه ذخائر خسروخان تمام شده از مدافعت میرویس خان مضطر گشته دست از محاصره بر داشت . خسروخان در محاربه میرویس خان با بیست وچهار هزار و ۵۰۰ نفر عسکر خود از دم شمشیر افغانان براه فنا شتافته صرف ۵۰۰ نفر از عساکراو از مرگ نجات یافتند این است عاقبت عجب وغرور .

شاه ایران دفعه سوم بسر عسکری محمد رستم خان لشکری آراسته بسر کوبی افغانان فرستاد امادر نتیجه شکست خورد. ومیرویس خان بلامانع ومزاحم بر قندهار مستولی گشت میرویس خان بعد از حصول ازادی قندهار وفات نموده و دو پسر ازخود باقی گذاشت .

میرعبد الله

چون عمر کلانترین پسر میرویس خان مرحوم از ۱۸ سال متجاوز نبود اهالی ادارهٔ حکومت را به میرعبدالله برادر میرویس خان سپردند .

میرعبدالله برادرمیرویس خان که زمام حکومت را بدست گرفت باسلطنت ایران میلان صلح نمود افغانان ازین میلان وی بر افروخته مخالفت گردیدند و گفتند اگر تو در هجوم قدم بقدم برادر خود گذارده نمیتوانی باید کم از کم درمصالحت تندهی ننمائی میرعبدالله این نصیحت ایشان را گوش نداده با رفقای خود مشاورت نموده قرار دادند که بحکومت ایران یك هیئت از معتمدین خود جهت عقدمصالحه بشروط سه گانهٔ ذیل بفرستند :

(۱) قندهار ازمالیات شاه ایران آزاد باشد . ۲ : عساکر ایرانی در قندهار نباشد (۳) امارت دراولاد میرعبدالله مذکور وراثةً علی الدوام باشد .
چون رؤسای افغان ازاین مسئله خبر یافتند ازکثرت غیظ برآشفته وازمیر عبدالله قلباً روگردان شدند ومیر محمود که علائم نجابت وشهامت ازجبین او نمایان بود ازاین رویه عم خود ناراض گردید لهذا باچهل نفر افغان متحد گشته دفعةً در خوابگاه میرعبدالله ریخته کلهٔ او را ازتن جدا ساختند چون افغانان خبر یافتند درصلهٔ آن شجاعت اورا شاه قندهار ملقب ساخته سریر آرای سلطنت گردانیدند .

نهضت ابدالی ها در هرات

آزاد خان ابدالی بیرق حرب را برافراشته بر شهر هرات استیلا نموده لوای استقلال را بلند کرد و برخ از طوائف اوزبك با ابدالی های هرات متحد گشته بلاد خراسان را که تحت سلطهٔ ایران بودند متحداً تاراج نمودند. حکومت شاه سی هزار فوج را بسرا فسری صفی قلیخان بتادیب آزاد خان فرستاد آزاد خان عساکر ایرانیها را مقابله نموده ازطلوع صبح الی نصف النهار درگیرودار بلا امتیاز غالب ومغلوب مصروف بود توپچی های ایران ازهول جنگ افغانان بحدی سراسیمه وپریشان گشته که بطرف سواران خود گله باری شروع نمودند چون افغانان توپ نداشتند فوج ایران این مسئله را خدعهٔ حربی تصور نموده متفرق گشتند تا افغانان را در جنگ فریب دهند افغانان از وقت استفاده کرده بر علیه عسکر ایران هجوم آورده جمعیت آنها را پریشان ساختند وصفی قلیخان را باپسرش وهشت هزار سپاه ایرانی به قتل رسانیدند . ایرانیان تمام آلات حرب را بابیست توپ وسامان خود گذاشته شکست خوردند ؛ در اثر این محاربه چنانیکه غلجائیها قندهار را از جنگ اسارت رهانیدند . ابدالی ها هرات را از سلطهٔ ایرانیان نجات داده حکومت مستقل تاسیس نمودند .

کرد و عرب در خلال این احوال

در این گیرودارها کردی‌سنی برای چور و چپاول ایران کمر بسته هجوم آوردند و تا بحدی پیشقدمی کردند که به حصار شهر اصفهان مرکز حکومت ایران خود را رسانیدند . واعراب مسقط نضهت نموده آبادی‌ها و سواحل وجزایر خلیج فارس را قبضه کردند.

میر محمود شاه قندهار

چون محمود شاه قندهار اختلال سلطنت ایران وضعف دانش رؤسا و تفرق اتحاد و رسوخ نفاق قلبی شانرا سراسر مطالعه کرد دیدهٔ توقع بتصرف سلطنت شاه ایران دوخته عساکر خود را از راه کرمان باوجود نبودن آب و گیاه در راه، بجنگ دولت ایران سوق داد . چون فوج افغان در حالیکه کرمانیها غافل بودند آن شهر را تحت تهاجم قرار داده محاصره کردند اهالی بدون جنگ شهر را بفوج افغان تسلیم نمودند، لیکن « در اثر عادت متغلبین اقوام شرقی حتی غربی ها » عسکر افغان از ظلم و دست درازی بر اهالی کوتاهی نکردند لطف علیخان والی بندرعباس از طرف شاه ایران مامور گردید که افغانانرا بمحاربه از کرمان طرد نماید افغانان به یک جنگ لطف علیخان تاب نیاورده تمام نقاط کرمانرا واگذاشته بقندهار مراجعت کردند ، اما کرمانیهای بدنصیب چون کسیکه از آفتاب گریخته به آتش پناه آرد » از جور افغانان رهائی یافته به بیداد و ستم عساکر ایران معروض ماندند، و در تحلیل متردد بودند که آیا مصائب تغلب افغان شدیدتر بود یا مصائب سیادت دولت ایران !

چون لطف علیخان میدانست که میر محمود دوباره بر کرمان حمله خواهد کرد لهذا به ترتیبات عسکری و فراهم آوردن آذوقه و سامان حربی در شیراز احتیاطاً آغاز نمود .

(مضرت بیگاری)

دراثر اقتضای زمان یا بواسطهٔ عدم انتظام ترتیبات ایران بررعایا ظلم و بیداد جریان داشت چه اموال شان ضبط و حیوانات باربر به بیگار گرفته میشد و در کارهای لازمهٔ حکومتی آنها طرف تعدی واقع میشدند ، دشمنان لطفعلیخان از موقع استفاده گرفته بنزد شاه ازاو شکایت کرده درعزل اواز «سر عسکری» کوشیدند، عساکر از جاهائیکه آمده بودند برگشته متفرق شدند .

عبرت

« به بینید دنی های خسیس . وخائنین وطن و نوامیس ملت را که بواسطهٔ اغراض شخصیه وعداوت های جزویه وبرباد کردن شخص واحد ، چه اسبابیکه موجب تفرقهٔ عساکریکه حصار حفاظت وطن وسنگر ناموس ملت دانسته میشوند، میگردند درآتیه نتائج عمومی این دسائس شخصی را قرائت نمائید . »

(حکومت هرات و افغانان ابدالی)

حکومت هرات وافغانان ابدالی هرات بر اکثر بلاد خراسان تاخته شهر مشهد (طوس قدیم) را قریباً فتح کرده بودند .

آفات فضائی

درا ثنای این رفتن و یورش ها شهر تبریز را زلزله های شدید بجنبش آورده هشتاد هزار اهالی ازصدمهٔ زلازل زیر خاك شدند . جو هوا از تکاثف خود نور آفتاب عالمتاب را پوشانید قرص خورشید همچو قطعهٔ مس سرخ و تیره بنظر می خورد . دراوهام عموم این تغیرات کونی و فضائی آثار غضب الهی آمده از نزول بلاهای سماوی باین مقدمات مخوف بودند . برای دفع بلیه به ترك فجور وازالهٔ

منذرات زیادی توسل جستند، و مشایخ در کوچه ها گردش کرده اهالی را بطرف استغفار دعوت میدادند . و منجمین اظهار رائی مینمودند که این تغیرات کونی علائم خرابی اصفهان اند ، عقول را وحشت و نفوس را خیرت فرا گرفته قلوب ضعیف و همت ها پست شدند حتی که این ملت کبیر ایران (مستعد مرگ گردیدند) وآمال نجات و حیات خودرا منقطع دیدند .

« دقت نمائید که اعتقاد خرافات و مضرات در نفوس انسانی و سقوط همت عسکر ها و دست و پاچه ساختن سیاه چه ها میکنند !

استیلای میر محمود شاه قندهار بر بلاد ایران

سال ۱۱۳۵ ه میر محمود دوباره از راه سیستان با ۲۵ هزار عسکر افغان و بلوچ بکرمان یورش برده بدون مشقت کرمان را بدست آورد ، مگر مرکز حکومت آنجا به واسطهٔ محافظین خودخودرا نگاهداری کردند شاه قندهار دوهزار و پنجصد تومان (تومان نیم پوند انگلیسی است) بالا یشان تاوان گذاشته پیشرفت نمود ، در خیال اهالی این فکر تجسم نموده بود که میر محمود از طرف الله تعالی بر دولت ایران غضبی نازل شده است و قرار اخبار منجمین و علماء (که از خرابی اصفهان خبر میدادند) خرابی اصفهان را بدست میر محمود قیاس میکردند ، میر محمود عنان خود را بطرف شهر یزد متوجه ساخت چون فتح کرده نتوانست بطرف مرکز حکومت (شهر اصفهان) بخط مستقیم حرکت کرد ، چون بحدود اصفهان قریب شد شاه اصفهان بگمان اینکه دست میر محمود شاه قندهار را از غارت و تصرف بلاد ایران بهپانزده هزار تومان بازخواهد داشت دو قاصد را پیام داده بخدمتش فرستاد این پیام شاه اصفهان ، برهانی بدست میر محمود

داد ودانست که رعب افغانان دردل ایرانیان متمکن گشته لهذا از قبول پیام صرف نظر کرده بقریهٔ کلتاد دو فرسخی اصفهان فرود آمده باطراف اردوگاه خندقی حفر نمودند زیرا محاربهٔ عسکر شاه را درانیجا توقع میداشت.

مجوسهای زردشتی که ازجور شیعه ها بجان رسیده بودند بامید اینکه سیطرهٔ شاه افغان برایران سبب نجات شان خواهد شد بامیر محمود پیوستند شاه ایران از توهمات سراسیمه گشته امرا ووزراء را بمشوره دعوت داد.

وزیر صادق

بعد از استشاره محمد قلیخان وزیر عرض کرد که افغانان با جود یکه یك ملت باجلادت ودارای سطوت اند ودرمیدان حرب ثابت قدم لیکن به فتح کردن حصار ها دسترس ندارند باید تمام عساکر خودرا در حصار اصفهان فراهم وبمدافعه بپردازیم وقتیکه از فتح عاجز آمدند محاصره را ترك داده اصفهان را همچو مرکز کرمان ویزد نامفتوح گذاشته خودمرا جعت خواهند برد شاه را این رأی پسند خاطر آمد.

رائی خیانت آمیز

خان اهواز والی عربستان ایستاده شده از راه حماست وحمیت بگفتار آمده بیان نمود که این کمال بزدلی ونهایت ضعف است چطور راضی شویم که محمود بایك فوج محدود شهر اصفهانرا که پای تخت دولت شاه ایران باشد محاصره کنند و ما این ننگ وعاررا تحمل کنیم رائی ما اینست که بمیدان جنگ بر آمده نبردنمائیم.

عرق حمیت شاه بحرکت آمده پنجاه هزار لشکر را با بیست توپ برای جنگ میر محمود « شاه قندهار » فرستادو حینیکه فریقین بنواحی قریه کلتاد مقابل شدند میمنه ومیسره وقلب هردولشکررا آراستند شاه قندهار بر فیل سوار شده بدور لشکر خود دوره میکرد و گاهی بین صفوف عساکر فیل خودرا جولان داده میگفت:

فخر و سرور یکه از جنگ های سابقه بدست آورده اید حفظ نمائید اگر دشمن را مغلوب ساختید شهر اصفهان مکافات خسته گی و ماندگی شماست و اگر فرار کردید بدون مرگ راه نجات ندارید و بواسطهٔ دوری وطن و مشقت منازل راه چارهٔ مراجعت غیر میسر است پیالهٔ زهر اجل را بذلت و فضیحت خواهید نوشید .
(درآنوقت بین قندهار و فوج افغان باوجود قطع خطوط مواصلت بین اردوگاه و مرکز پنجاه منزل مسافه وجود داشت) .

طرز هجوم عسکر ایران و افغان

افغانان باستثنای حدز نبورك (که یك آلهٔ توپ نماست که بالای شتر حمل کرده از آنجا فیر می نمایند) توپی نداشتند عساکر افغان شتر های زنبورك ها را پشت اردوگاه قرار دادند و ایرانیان بجنگ آغاز نموده میسرهٔ شان بر میسرهٔ افغانان هجوم آورده افغانانرا (شکست انده) رجعت قهقری دادندو بعضی اموال شانرا بغارت بردند . و میمنه ایرانیان بر میمنهٔ افغانان هجوم بردا اما افغانان از روی خدعهٔ حربی رجعت قهقری نمودند سواران ایران برعسکر افغان یورش کردند ، وقتیکه رسالهٔ ایران داخل اردوگاه شد لشکر افغان دو حصه شده ، زنبورك های خودرا برروی سواران ایرانی کشادند و ایرانیانرا چنان افگندند که باد خزان برگ را درختان میریزاند .

جلادت امان‌الله خان افغان

امان‌الله‌خان افغان به دنبال عساکر ایران حمله برده توپچی ها را کشته توپ هارا بدست آورده برروی عساکر ایران آتش داد ، ساعتی نگذشته بود که عساکر ایران شکست خورده تمام لوازم خودرا به‌عساکر افغان غنیمت گذاشتند .

جلس وزرای ایران

وقتیکه خبر شکست عساکر ایران باصفهان رسید ، شاه سراسیمه گشته وزراء را برای

مشاوره دعوت نمود شاه در مجلس وزراء بیان نموده گفت رای من این است که اصفهان را گذاشته . خزانه را باخود برداشته بفراهم کردن عسکرهای شاهی مشغول گشته ازپشت لشکر افغان هجوم آریم ، باینصورت آنها را استیصال خواهیم توانست . محمدقلیخان با رأی شاه موافقت نمود ولی والی عربستان بنابر مقصدیکه آتیاً ذکر میکنیم مخالفت نموده گفت که بشاه نمی زیبد که پای تخت مملکت ایرانرا دراثر یك شکست ترك نمائیم! چه این علامت ضعف وموجب نفرت قلوب اهالی از شاه میگردد!

محاصرهٔ اصفهان

بالآخره مجلس وزارت ایران برای دفاع خودرا مستعد محاصره ساختند ، ومیر محمود دراین وقت درکار خود متردد بود ولی جاسوسهائیکه (درمتعلقین والی عربستان داشت خبرمرعوبیت ایرانیان راباو رسانیدند) .ازین روشاه قندهار بطرف فرح آباد عسکرخودراسوق داده آنجارا متصرف گردید.زیراد رآنجاعسکردفاعی وجود نداشت بعدازتصرف فرح آباد ، به محال جلفا مسکن ارمنیهای اصفهان هجوم برده باهالی آنجاخسارهٔ بزرگی رسانیده آنجارا نیز تسلط کردند ، بعد ازآن یکی از برجهای شهر اصفهان یورش بردند.ازآنجا به گله باری توپ و تفنگ مدافعه شده رجعت قهقری نمودند ولی این رجعت راموجب زوال رعب خوددردلهای محصورین اصفهان تصور کرده بغرض اینکه محصورین دلیر نگردند فردا جوانان افغان را در استحکامات شهر امر هجوم دادند ، اگر مقاومت احمد آغا (یکی ازآغایان حرم) صورت نمیگرفت دراثر جلادت وشهامت خود افغانان همان روزاصفهان را فتح میکردند ، اما بسالت احمدآغا افغانان را بقهقریت مجبور ساخت در دل محمود ازین رجعت قهقری هراسی تولیدگشته بشرایط ذیل خواهشمند صلح شد :

(۱) حکومت قندهار باکرمان وخراسان بطور توارث دراولادهٔ شاه محمود باشد (٦) پنجاه هزارتومان حکومت ایران بحکومت افغان بپردازد (۳) شاه ایران صبیهٔ خودرا بشاه محمود ازدواج نماید

خیانت والی عربستان بشاه ایران

چون والی عربستان این واقعه را شنید سر آقاصد نزد محمود فرستاده از طلب صلح ملامتش کرد و به ثبات و نیل ظفر توصیه اش داد " و در مکتوب خود تحریر نموده بود که ما و شما هم مذهبیم ثابت قدم باش واز هول محاصره مترس »!

چون محمود از فحوای مکتوب او خبر گشت دوباره بجوش آمده تدبیر دیگری اندیشید که دهات و قریه جات دور اصفهان را خراب ساخته آذوقه را یعسا کر خود از آنجا فراهم آورد و چنین کرد و دهات باقی را سوختاندند اهالی قراء از تنگی ارزاق بشهر پناه بردند، رؤسای مملکت بنابرنا عاقبت اندیشی بکمال مسرت ورود شانرا پذیرائی کردند بامید اینکه عدهٔ محصورین بورود ایشان افزون خواهد شد، و محصورین باز ویاد نفوس دلاور خواهند گشت ولی به تنگی ارزاق در شهر نظر نمیانداختند وغور نمی کردند که خودشان چرا محصور شدند و خودچه کردند؟ که دیگران کنند.

کشته شدن برادر و کاکا و کاکا زادهٔ شاه قندهار

افغانان از یکجا لب شهر حمله آورده استحکاماتی را که بدست گرجی هائیکه در شراب خور منهمک بودند در حال مستی شان قبضه کردند بعد از آن از راه پل گذشته بعضی حصه های بیرونی شهر را متصرف شدند، درینوقت افغانان خبر گشتند که بعضی اقوام ایرانی بشهر آذوقه میرسانند برایشان هجوم برده آذوقه راازدست شان ربودند ولی قبل از آنکه افغانان بار دوگاه مراجعت کنند اهالی قریهٔ کوچکیکه اصفهانک گفته میشد برآمده آذوقه راازایشان استرداد کرده، کاکا و کاکا زاده و برادر شاه محمود را باسارت برده به قتل رسانیدند. [۱] اگرچه شاه ایران از خوف باز خواست محمود

---

[۱] مولف میگوید که میرویس دوپسر وارث گذاشته بود درحالیکه میرمحمود و شاه حسین آتی الذکر تعداد رایوره می کنند اینجا برادر نخواهد بود .

ایشانرا حکم امتناع از قتل ارسال کردلیکن قبل از وصول حکم شاه به‌قتل رسیده بودند. محمود برافروخته تمام اسیران ایرانی را حکم قتل داده برای قطع مواصلات وحصار اصفهان با تمام لوازم تشبث نمود.

(کثرة جمعیت و قلت ارزاق درمحاصره)

دراین اوقات یکی ازارا کین حکومت ایران از شاه خواهش نمود که او را بطرد افغانان مامور ساخته اداره عسکر دفاعی بدست وی بسپارد، لیکن والی عربستان خان اهواز شاه را به‌سخن های دلاویز فریب داده از انتخاب او بازداشت، چون مدت محاصره بطول انجامید ترقی نرخ ارزاق در شهر اوقات اهالی شهر را تلخ گردانید شاه چارهٔ جز این ندید که پسر خود شاه طهماسب ولیعهد خود را خفیه به سائر اطراف مملکت ایران بفرستد واهالی را برای نجات پایه تخت دعوت نماید لیکن مردم را به نجات دادن پدر خویش متفق ساخته نتوانست ارزاق رو بقلت و گرانی نهاده آثار قحط پدیدار گشت روز به روز اهالی دچار سختی میشدند و بدور حرمسرای شاهانه دوره ها کرده فراهم میشدند واز شاه التجا مینمودند که برای نجات شان از هجوم قحط و گرسنگی به محاربهٔ افغانان باوشان برآید ، خصوصاً اوقاتیکه بورود ذخایر خبر یافتند الحاح خروج شاه را می نمودند تا آذوقه نووارد شان بدست افغانان نیفتاده شکار قحط و گرسنگی نشوند.

شاه وعده ها را ازامروز بفردا داده هر روز تعلل میکرد حتی بعضی از مستخدمین حرم برای پراگنده شدن اهالی مجبور بگلوله باری میشدند تا اهالی ترسیده رو گردان شوند ازین رویه اهالی برافروخته از حکومت ناامید گشته بالای حرمسرای شاهی بهجوم آماده شدند.

نزدیك بود که بر حرمسرای پادشاهی هجوم آرند اما احمد اغای سابق الذکر پیشروی مردم رفته اوشان رادلاسا نموده از هجوم باز داشت بعدازانکه پس گشتند

یك جمیعت عسکری را فراهم نموده برافغانها حمله بردندو تاحدی کوشیدند که بعض مقامات راازدست افاغنه کشیده به‌تصرف خود آوردند دراین اثناء عساکر عرب که‌زیر قیادت خان اهواز بودند قصداً رجعت‌قهقری نمودند

احمد اغا ازاین رفتار اوشان خشمگین گشته امرداد که‌عساکه‌عربی خود را هدف گلوله گردانند زمانیکه عساکر با یکدیگر درآویختند موقع بدست افغان‌ها آمده عساکر شاهی‌را شکست دادند .

احمد آغا بحضور شاه حاضر شده عرض نمود که خان اهواز در تمام مواقع موجب شکست ماگردیده زیرا بامحمود ازجهت وحدت‌مذهب‌متفق آمده است

اگرخان اهواز درعسکر ماوجود نمی داشت دردفعه اول افغانها راشکست داده بودیم

لیکن خان اهواز بحضور شاه طوری‌پیش‌آمد که‌عزل‌احمد آغارا ازسرعساکر ارگ شاهی‌به‌اوزیباتر جلوه داد

بنابران شاه او را از قوماندانی قوچ ارگ شاهی معزول نمود در اثر این‌عزل‌احمد آغازهر خورده وفات نمودبه مرگ احمد آغا افغان‌ها بسیار مسرور گشتند ودراهالی اصفهان سراسیمه‌گی تولید گردیده مرعوب شدند .

سپس شاه به‌شرائط سابقه ازمحمود درخواست صلح نمود محمود جواب داد که‌شاه امروز چه دارد که‌مرابدهد؛ آنچه وجود دارد تماماًدرقبضۀ اقتدار من آمده است.

دراین‌اثناملك محمود حاکم‌سابق‌الذکرسیستان باده‌هزارعسکر برای نجات‌اصفهان حرکت کرد برسیدن خبر حرکت او اهالی اصفهان قوی دل شده گشته‌امید وار رستگاری شدند .

اما چون میرمحمود افغان واقف گشت نزد ملك محمود پیغامی فرستاد که عزم خودرا فسخ کرده «واپس مراجعت کنید درصلۀ آن حکومت خراسان و سیستان دراولادۀشمابصورت حکومت‌استقلالی منظوراست»، این‌رشوت‌چشم مروت

بعضی ازشاهان وبزرگانیکه درین کتاب ذکر شده‌اند



تیمور لنگ
«درحدود ۶۰۶ه ق»



شاه عباس صفوی
«۹۹۵-۱۰۳۵ه ق»



شاه حسین صفوی



نادر شاه افشار شهنشاه ایران

بعضی از شاهان افغانی که در تاریخ افغان ذکر شده اند



سلطان معزالدین کیقباد

« ٦٨٦ ه ق »



سلطان علاوالدین خلجی محمدشاه اول

« ٦٩٥ ه ق »



سلطان ابراهیم لودی

« ٩٤٦ ه ق »



شیرشاه سوری شاهنشاه افغان

« ٩٢٣ ه ق »

ملك محمود را کورساخته برای استیلای ممالك موعوده (سیستان وخراسان) عودت نمود، امیدخودرا ازشهراصفهان قطع کرده راه نجات را برروی اهالی مسدودساخت، ارزاق روبگرانی نهاده حیواناتی که گوشت شان حرام است ازقبیل قاطرها خرها، گربه ها سگ ها، مرده های انسانها از اضطرار خورده میشدند، اهالی در کوچه ها وبازارها ازشدت گرسنگی میمردند، نهرزاینده رود ازلاشهای مرده ها پر گشته آبش تغیریافته قابل نوشیدن نبود. اینواقعه درسنه ۱۱۳۵ رخ داده بود ودراین آوان به‌تاریخ ۲۱ اکتوبر ۱۷۲۲ع شاه‌سلطان حسین لباس غم‌واندوه را با تمام صاحب منصبان پوشیده ازحرم برآمده باتمام اراکین دولت‌در کوچه های اصفهان گردش میکرد وگریسته‌میگفت‌این همه‌مصائب وبلاها که دروقت حکومت اوبر بنده گان خداوبر بلاد ایران نازل گشته [از خیانت نا صحان وبید ینی مشیران مملکت است] وبمردم اظهار میکرد« که تاج وتخت را برای افغانان میگذارم . »

اهالی که سوز وگداز شاه را دیدند مصائب خود و مصائب شاه را فراموش کرده‌ازچشم‌شان‌اشك ها جاری گشت .

[این‌است جزای خواب غفلت وفرورفتن درشهوات واستخدام مخالفین در جنس واغراض، درمصالح‌مهمه، خصوصاًدرزمان حرب.]

خلع شاه سلطان‌حسین

و تاج پوشی شاه محمود

روزدوم قرارداد تسلیمی تحریر نموده سائر امراء و کبار بران مهر نهادند به۲۳ ماه‌مذکور شاه‌سلطان حسین باسائر اکابر وسه‌صدنفر سوارایرانی بفرح آباد نزدشاه‌محمودرفت‌وقتیکه شاه‌داخل اقامتگاه‌شدتازمانیکه‌به‌نیمهٔ دربار نه‌رسیده‌بود شاه محمودازجای‌خودحرکت‌نکردبعدازان‌شاه جیغهٔ‌شاهی‌خودراازسر برداشته‌بدستار

شاه افغان نصب کرده گفت ای پسرم : الله تعالی اراده ندارد که بعد ازین بر تخت ایران متمکن باشم امروز تو بشاهی مستحق میباشی شاه محمود این گفتهٔ او را با جیغه اش پذیرفته گفت: [ان الله یوءتی الملك من یشاء و ینزع الملك ممن یشاء] و جیغه را بدستار فرو برده هر دو باصفائی قلب نشستند و شاه دختر خود را در این مجلس حاضر بنکاح وی داد روز دوم محمود بشهر داخل شده بسلام خانهٔ عمومی نشست شاه و تمام ارا کین سلطنت سلام پادشاهی را باو ادا کردند .

خدمات شاه محمود به ایران

چون شاه محمود بر تخت ایران متمکن گشت برای جلوگیری مصائب و قحطی هائیکه ایرانیان را فرا گرفته بود و به جبیرهٔ دلها ی شکستهٔ شان بدرجهٔ کمال کوشید مردم را استماله نموده هر صاحب رتبه را برتبهٔ سابقه اش مقرر داشت لیکن با هر ایرانی یکنفر افغان را بحیث معاون مقرر کرد (۱) تا افغانان در امور اداری دولت ماهر گردند و هم اطمینان واعتماد شاه بواسطه این معاونین بر مامورین برقرار باشد باستثنای والی عربستان سائر خائنین حکومت ایرانی را که در محاربه باشاه ایران از راه نفاق پیش میآمدند اعدام نمود و از خان اهواز اموالش را ضبط نموده اورا با کمال شناعت به فضیحت رسانید گویا که بهزنده گذاشتن او قبلا وعده کرده بود که اورا بهقتل نرساند .

فتوحات امان الله خان افغان در ایران

امان الله خان را باشش هزار عسکر بطرف قزوین سوق گردانید که قاشان و قم را در اراض راه فتح کرد بدون معارض وموانع داخل قزوین گشت. اهالی قزوین که رجال جنگی وباقوت و پر نفوس بودند ومخالفین مذهب راجداً دفاع میکردند چون از افغانان تعدی حس کردند فراهم شده بر افغانان هجوم آوردند . واطراف افغانان را فرا گرفته پیش قلعه حا کم نشین رسیدند امان الله خان برای تسکین شورش برآمد امادراین جنگ زخمی شد و در نتیجه اهالی چیره گشته یکهزار جوانان

---

(۱) مگر به منصب شیخ الاسلامی یك عالم افغان منفرداً مقرر گشت «ماخوذ ازتاریخ سرجان مالکم»

افغان را قتل و باقی را از قزوین طرد نمودند. اینواقعه در سال ۱۱۳۶ بوده درا ثنای حرکت شکستی افغانان اشرف ابن میرعبدالله باسه صدنفر از امان‌الله‌خان جدا گشته طرف قند هار رهسپار گشت.

بعد از واقعهٔ قزوین اهالی خنسار وسائر بلاد همچو اهل قزوین باافاغنه از راه مدافعه پیش آمدند در اثر این رویه افاغنه در اصفهان فراهم گردیدند میرمحمود از ین واقعه مرعوب گشته از اهالی اصفهان خائف گردیده از روی پیش بینی سائر مستخدمین حکومت وارا کین دولت وعساکر محافظین قلعه و فوج شاهی ایران را به بهانه جوئی ها بعضی را بقتل و بعضی را باخراج محکوم نمود تا ایشان نیز همچو قزوینی و خنساری ها برعلیه او قیام نورزند و سائر رجال شهر را اخراج نمودند، واصفهان از ین رهگذر رو بخرابی گذاشت، چون قصر سلطنت را استوار نمید ید کردیهای را که بمقام شهر در جزین اقامت داشتند طلب کرد.

نصر الله مجوسی وزبردست خان افغان

هنگامیکه کردهای درجزین وافغانان قندهاری بمعاونت تازهٔ شاه محمود رسیدند برای فتح جلبایکان وخنسار قاشان دستهٔ ازعساکر راسوق داده فتح نمود نصرالله مجوسی که در کرمان باشاه قند هار ملحق گشته بود به فتح شیراز وسائر بلاد وساحل خلیج فارس مامور شد وسائر نقاط ساحل را فتح نمود. امادر محاصرهٔ شیراز زخمی شده در اثر همان زخم فوت گردیده قیادت عسکر به زبردست خان افغان محول گشت و بعداز محاصره، بسیاری از اهالی شهر از گرسنه گی مردند، بالاخر شهر به زور شمشیر فتح گردید.

سزای محتکرین

این قائد افغان تمام محتکرین را فراهم نموده برای اینکه ارزاق را از اهالی آنجا باز

میداشتند وموجب قتل نفوس شهر شده بودند محکوم باعدام نمود حتی نوبت باین رسید که بعضی محتکرین رادر گدام گندم شان تاوقتی آویزان کرد که گندم رادیده دیده از گرسنه گی جان دادند.

تاثیر اختلاف آب وهوا وبی نظافتی اقامتگاها بر عساکر

چون شیراز فتح شد عزم محمود قوی گردید. ویك قوت جدیدرا حس کرد لهذا سی هزار لشکر فراهم نموده بجانب کوه کیلویه که از اصفهان سه درجه عرض البلد جانب جنوبی واقع است متوجه ساخت اهالی که در ارض راه سکونت داشتند بعساکر اودست درازی کردند.

چون بوسیلهٔ اختلاف هوا و گنده گی فرودگاها فوج مبتلای موت گشت وپیش آمد تاراجی اهالی ایشانرا مشوش ساخت محمود نادم گشته بطرف اصفهان ناکام مراجعت نموده شبانگاه بشهر داخل شد.

همچنان در شهر « کرز » بسیاری از افغانان کشته شدند. چون این شکست باعث نفرت افغانان ازمیر محمود شد اورا بخواستن اشرف خان از قندهار مجبور ساختند واو را ولی عهد مقرر کرد.

اختلال فکر شاه محمود

برمیر محمود وسواس غالب آمده عزلت اختیار نموده بریاضت و تصفیه باطن مشغول گشته ازعالم غیب استمداد میخواست.

« اینست عادت شرقی ها چون بواسطهٔ خطاهای خویش در حلقه های دام مشکلات میافتند از اسباب ظاهری که الله تعالی برای نیل مدارج سعادت خلق کرده است صرف نظر مینمایند و بطرف اسرار باطنی متوجه میگردند گوشت خوری را ترك کرده

در گوشه تنهائی می‌نشینند این عادت بین ستیان عهد داشت که در قرن دوازدهم هجرت بین مسلمانان اشاعت یافته »

چون از عالم غیب بسوی عالم شهود مراجعت کرد و از خلوه به جلوه آمد وسواس وسوءظن بر او غالب آمد بحدیکه یك خبر بی اساس ۳۹ نفر از خاندان شاهان صفویه را اعدام کرد و تشویش او زائل نشد بدرجهٔ ترقی کرد که به‌خبط و جنون رسید، وملاعلی (حزین) میگوید جنون وی بحدی رسید که گوشت جان خودرا بدندان میکند ودر اثناء جنون وی افغانها شنیدند که شاه طهماسب لشکری آراسته به چپاول میآید افغانان مجبور شدند که شاه اشرف را به پادشاهی بر دارند ولی انکار آورده گفت تا وقتیکه شما قصاص پدر مرا از محمود نگیرید در حیات محمود پادشاهی را قبول نخواهم کرد زیرا که محمود میرعبدالله پدر او را بقتل رسانده بود، افغانان سر محمود را درسال ۱۱۳۸ از تن بریده نزد اشرف آوردند پس اشرف سلطنت را قبول کرده زمام آنرا بدست خود گرفت محمود درسن ۲۷ سالگی بعد از سلطنت سه ساله دنیارا وداع کرد.

شاه اشرف

شاه اشرف در مجالس عمومی به آخرین اعمال شاه محمود علناً اظهار تقبیح میکرد و برای دلخوشی و استمالهٔ اهالی ایران تاج سلطنت را بپای شاه سلطان حسین گذاشته بپوشانیدن آن بشاه الحاح کرد.

شاه به قبول آن راضی نشد، تاج را گرفته بدست خود بسر شاه اشرف گذاشته گفت، که من عزلت را برعزت ترجیح دادەام. ودختر ثانی خودرا بنکاح او داد

شاه اشرف بغرض خدعه بحضور شاه طهماسب دعوت نامهٔ ملاقات را چنان نوشت که دست اعداء واجانب بطرف مملکت ایران دراز گشته ازآنرو هرج ومرج دراهالی رونماست باید ماوشما باهم صلح نموده دست و بازوی یك دیگر گردیده متحداً

دست اعدارا از بلاد ایران کوتاه سازیم، بعض رؤسای ایرانی که بخدمت شاه اشرف حضور داشتند ازین مسئله آگاه گشته شاه طهماسب را مکاتیب استحضاری نوشتند که از اجتماع و اعتماد بر قول شاه اشرف خودداری نمائید.

چون شاه اشرف باین معامله واقف شد آنانیکه ایرانی را که از شمشیر شاه محمود باقی مانده بودند محکوم با عدام نموده گفت که شما با دشمن من مراوده دارید.

مداخلت دولت عثمانی و دولت روس
در معاملهٔ ایران و افغان

چندی قبل از مرگ شاه محمود، سلطان عثمانی با امپراطور روس پطر کبیر به تقسیم آن ولایات ایران که داخل دائره افغان نشده بود عقد معاهده نموده بودند. در ان معاهده این شرط هم وجود داشت که اگر شاه طهماسب معاهدهٔ مذکورا توافق و تسلیم نماید افغانان را از ایران بدر کرده مقبوضات ایرانی شان را بشاه طهماسب تسلیم خواهند کرد.

شاه اشرف و علمای عثمانی

چون شاه اشرف زمام حکومت را بدست خود گرفت سفیری بدربار عثمانی به قسطنطنیه فرستاد. سفیر باعلمای عثمانی در خصوص احوال ایران تبادلهٔ خیالات نموده گفت که بسلطان نمی زیبد که با شاه نصرانی کمر بسته کرده حکومت سنی را استیصال نماید علماو سفیر دراین خصوص موافقت کردند لیکن وزراء بر خلاف علما احتجاج کرده مستدل شدند که سلطان عثمانی امیر المومنین و خلیفهٔ رسول رب العلمین و سایهٔ خدا در زمین است کسیکه مطیع امر او نباشد و خطبه بنام او نخوانند و مالیه ادا نکند دشمن دین گفته میشود جهاد با او بهتر از جهاد بانصاری است.

علما ازین برهان ناشی از خیالات نفسی وزرا ساکت گشته سفیر ناکام مراجعت نمود. وازدربار عثمانی باحمدپاشا که بر مراغه و قزوین قابض بود حکم شد که عساکر خودرا

باصفهان متوجه‌سازد چون شاه‌اشرف واقف گشت قریه‌جات‌را سوختانده عسا کر فراهم نموده بمقابلهٔ فوج عثمانی خودرا آماده ساخت‌اولا بادوهزار مقدمة الجیش عثمانی بمسافهٔ ۱۵ فرسخی اصفهان‌مقابل گشت" ترکان چون‌از تیغ شاه اشرف یکسر قتل شدند»احمدپاشا مرعوب گشته‌باقی اردوی خودرا توقف داده بدورش خندق حفر نمودشاه‌اشرف یك‌هیئت‌پروپاگاندچی راسراً در لشکرا تراك‌منتشر نمود وبرای پرا گنده کردن اردوی عثمانی واستمالت قلوب کردها مساعیات‌بکارمیبرد که‌این‌جنگ مخالف‌دین حنیفی‌است بایدماو‌شماسنی ها باهم متحدباشیم جمعیت دیگری ازعلمارا بحضور احمدپاشا فرستاد تادل‌اورا بصلح‌وسلم آماده‌ساخته معناً نفع‌صلح را بفهمانند امااحمدپاشا ازقبول صلح انکار آورده لشکررا مکررسوق‌داد .

جنگ ترك و افغان

لشکراتراك بالغ به (۶۰) هزار نفربود و ۷۰ توپ باخود داشتند ' در حین مقابله هردوفوج ' عثمانیان شکست فاحش خوردند ود وازده هزار نفر از آنها مقتول گردیده جمیع‌سامان جنگ را گذاشته گریختنداحمدپاشا بکرمان فرارشد وازخوف اینکه شاه اورا تعاقب خواهد کرد ازکرمان به بغداد گریخت .

اثر عالی همتی افغان

شاه اشرف برای استمالهٔ قلوب عثمانیان نزد احمد پاشا مکتوبی فرستاد که من نمی‌خواهم اموال مسلمانانرا تصرف کنم‌از طرف‌خودامین‌انتخاب نمائید تابدون‌آلات حربیه‌سائرسامان‌پس‌ماندهٔ شمارا بشما تسلیم کنم' ومحبوسین‌عثمانی‌را بخشیده‌رها کرد .

ازین رویهٔ افغانان' عثمانی‌ها بحسن سیرت وصفای طینت افغانان قائل گشته به‌خود واجب دیدندکه شاه اشرف رابشاهی ایران تسلیم‌کنند وباثراین مصالحت خواهش کردند که شاه افغان ازصمیم قلب سلطان عثمانی را (خلیفه‌و) سایهٔ خداوند در زمین اعتراف نماید .

تفرق افغانان

بعد ازین چندی از واقعات شدید رونما گشت: اول برادر شاه محمود در قندهار دعوی استقلال کرد این تجزیهٔ شاهی قندهار، طائفهٔ غلجائی را بدو حصه تقسیم نمود، و دروازهٔ کومك ومعاونت ازینطرف بر روی شاه اشرف مسدود شد، دوم ملك محمود سیستانی خود را بشاهی معرفی نموده بر ولایت خراسان مستولی گشت، سوم نادر افشار که بشجاعت وعزم و شهامت مشهور بود، بشاه طهماسب پیوسته در شهر استر آباد سرعسکر ایرانی مقرر شد.

فتح یزد بدست شاه اشرف و مناسبات افغانی بدربار عثمانی

درخلال این مشکلات شاه اشرف به فتح شهر یزد حرکت کرد و بعد از فتح سفیر افغانی را بدربار عثمانی فرستاد و جانب ترك با کمال احترام و اکرام پذیرایی وی را نمودند و شاه اشرف این رویه را فاتحهٔ اقبال خود دانست.

انحلال حکومت افغانی در هرات

ملت افغان در سایهٔ اتفاق و اتحاد علم استقلال را برافراشته بودند شجاعت و شهامت افغانان، عثمانی ها و روسی ها را در ایران هراسان نموده بود لیکن این ملت خوش بختی خود را بواسطهٔ نفاق و شقاق حفاظت کرده نتوانستند سروری شاه اشرف وآزاد خان و شاه محمود افغان از نهضت نادر در ایران و نفاق خانگی افغانان ازینجا رو به زوال میگرایید زمانیکه از فتح یزد نگذشته بود که ابدالی های مقیم هرات شاه طهماسب به تحت ادارهٔ نادر افشار لشکری آراسته بالآخره سالار ایران بر شهرهای مذکور تسلط یافته چیره دست شدند.

شاه اشرف از انحلال حکومت ابدالی هرات مضطرب گشته سی هزار فوج را تنظیم داده بطرف خراسان متوجه گشت. در نزدیکی دامغان لشکر نادر افشار با عساکر شاه اشرف

داخل رزم گشته نتیجه را فوج نادری بدست آورد، عساکر اشرفی شکست خورده باصفهان رفتند ، در شمال اصفهان در قریه مورچه‌خوار خندقها حفر نموده استحکامات درست ترتیب دادند ودر استحکامات فراهم شدند، عساکر خودرا نادر افشار از درمغان بطرف اصفهان سوق داده در هر نقطه ایرانیان شامل اردوی نادری گشته عدهٔ شان تا اصفهان خیلی زیاد گردید بااین کثرت ووفور به اردو گاه شاه اشرف هجوم بردند افغانان کمال جلادت وشهامت را نشان دادند ، لیکن کثرت لشکر دشمن ایشانرا برجعت قهقری بسوی اصفهان مجبور ساخت ، چهار هزار دلاوران افغان دراین محاربه جان بجان آفرین سپردند ، وبقیه یقین کردند که باصفهان اقامت کرده نمیتوانند لهذا شبانگاه برای کوچ مستعد شده و قت طلوع آفتاب از شهر بر آمده طرف شیراز حرکت کردند، گفته می شود که شاه اشرف قبل از وداع اصفهان شاه سلطان حسین سیاه بخت را کشت ، بعد از چند ماه بامر طهماسپ فوج نادری بطرف شیراز حرکت کرده افغانان دل شکسته دراسطخر برای جنگ صف بندی نمودند بعد از یک پنجه محاربه بفوج اشرفی بشیراز رجعت قهقری نمودند شاه اشرف ناچار گردیده بادو صد سوار راه قندهار را پیش گرفت ، جماعت افغانان با رؤسای شان که به ۲۰ هزار نفر بالغ میشدند متفرق گشته در رجعت بوطن خود درهرمنزل گرفتار مشقات میشدند باوجود تنگی ارزاق ورا هگیری قبایل ایرانی اکثر افاغنه دروقت مراجعت قتل وتاراج شده به جز از چندی که در بلاد خود واصل گشتند دیگران نجات نیافتند .

کشته شدن شاه اشرف

شاه اشرف حین مراجعت تا بلوچستان هرجا دچار محاربه گشته بالآخر از چور وچپاول قبایل ایرانی تمام رجال خود را درمدافعه تلف نموده تنها باد ونفر رفیق خود که تاوقت دخول بلوچستان زنده مانده بود وارد بلوچستان گردید ولی

پسر عبدالله خان بلوچ شاه را شناخته قتلش نمود و در همان سال ۱۱۴۲ سر شاه را
با قطعهٔ الماس که نزد شاه اشرف بود به شاه طهماسب فرستاد شاه اشرف نیک
سیرت و خوش باطن و وسیع الاخلاق و ستوده صفات نزد ملت افغان شمرده میشد
ایرانیان نیز او را از محمود اصلح می پنداشتند .

حکومت افاغنه در ایران ۷ سال دوام داشت در محاربات بین افغان و ایران
دو ملیون نفوس ایرانی ضایع شدند

مسکوکات اشرفی

ریاضی در عین الوقائع می نگارد که اشرف افغان بواسطهٔ حسن سلوکی که با ایرانی
ها مد نظر داشت بر اقتدار خود افزوده بنام درهم و دینار مسکوکاتی که در ایران
رائج بود تغیر داده بنام خود مسکوکات مخصوصی ترتیب داد که من جملهٔ مسکوک
بنده مؤلف بزحمت ها بدست آورده ام طلای خالص دیدم در یکطرف آن کلمهٔ توحید
(لا اله الا الله محمد رسول الله) و سمت دیگر آن این فرد ثبت بود

دست رد بر بلا ز بود گناه   داد تغیر سکه اشرف شاه

و در مسکوک دیگر به یک روی شعر فوق الذکر و بر روی دیگر این فرد مندرج بود
بلا بود گناه را نغیط کرده اشرف شاه و این مسکوکات را ایرانیان اشرفی نام نهاده اند
وجه تسمیهٔ اشرفی این همه گفته میشود که طلا اشرف ترین فلزات است

ممکن است که وجهٔ اخیر عمومی و وجه اول الذکر مخصوصی نسبت به مسکوک شاه
اشرف خواهد بود و در مملکت نیز مسکوک به نام شهرت وارد در قندهار مسات
و در کابل کلاه دوزشه در طهران و اشرفی در تمام بلاد مشهور است)

انحلال حکومت قندهار

وقتیکه نادر شاه بسلطنت ایران فائز آمد دست صفوی هارا از حکومت کوتاه ساخت هشتاد هزار لشکر را باخود گرفته داخل قندهار شد شهر قندهار را که در گوشه کوه (قیطول) بکمال مناعت سر بر افراشته بود قابل فتح نمیدید زیرا که بشکل نیم دائره کوه قیطول شهر را احاطه کرده بود و نیمهٔ دیگر دارای برجهای بلند بوده، نادر افشار قریب شهر بنام نادر آباد شهر نوی تاسیس کرد و یکسال کامل قندهار را محاصره نمود چون آذوقه را از شهر کامل قطع کرده نتوانست با لاخره بهجوم آماده گشته بعضی بر جهای شهر را بچند حمله زیر تصرف آورده سنگر توپ ها ساخت و از آنجا بر اهالی گوله باری شروع کرد اهالی بدون تسلیم چاره ندیدند و دروازه هارا کشادند چون نادر اعلان عفو نموده بود به احدی از اهالی شهر از طرف

و این مسکوکات را ایرانیان اشرفی نام نهادند که بای نسبت آن بنام اشرف افغانست و نام مسکوک طلا اشرفی بدینجهت شده که تا کنون با یران متداول است و یك جهت دیگر در نزد اهل دنیا امنیت که مسکوک طلا بهترین تمام چیزها و اشرف بر همه چیز است. خلاصه این پادشاه با اهالی ایران بسیار رؤف و مهربان بود و محض آسایش حال ایرانیان بادولت عثمانی که هم کیش و هم مذهب او بودند سخت گیریها کرد منجمله اول شرطی که با آندولت نمود این سه فقره بود یکی آنکه امیر حج در راه مکه معظمه از طرف پادشاه ایران و از اهالی ایران همه ساله معین باشد و دیگر آنکه کعبه در پنج رکن منقسم شود که یک رکن آن مذهب جعفری باشد و دیگر رعایای ایران بخاك مملکت عثمانی محترم باشند هر گاه صدمه در محلی بر آنها وارد بیاید حاکم آن محل بدون عذر از عهده برآید چون دولت عثمانی قبول اینشرایط را ننمود اشرف شاه اعلان جنگ داده باعساکر ایرانی و افغان حمله بمملکت عثمانی برده شکست های پیاپی در چند نقطه بر لشکریان آند ولت وارد آورد عساکر عثمانی هم بملاحظه هم مذهب بودن باپادشاه ایرانی که افغان بود بسختی جنگ نمیکردند و اشرف را بخلافت اولی میدانستند کار بر سلطان عثمانی سخت شده مجبور به امداد طلبی از ملت

ایرانیهاضرر از سید این عفونا دراز آرزو بودکه‌دروقت کامیابی بسلطنت ایران برخود التزام گرفته بود که رفض‌را دفع‌ودعای ترضیه صحابهٔ کرام‌را مقرر خواهد کرد وحینیکه‌ایرانیان‌پادشاهی‌ایران‌را بروی تکلیف نمودند از قبول آن انکار نموده گفت تاوقتیکه‌شمارفض‌را ترك و باسمای‌صحابه‌دعای ترضیه‌راالحاق ننمائیدمن شاهی ایران راقبول نخواهم کرد ایرانیان این توصیها را قبول کرده باو اعتمادواطمینان دادند' بعد از آن تاج سلطنت را قبول نمود. بدولت عثمانی نوشت که ایرانیان از سب صحابهٔ کرام باز آمدند وبا ترضیه من‌مطمئن گشته‌اند مذهب جعفری که‌نزد اهل سنت از مذاهب معتبره شمرده میشود درخصوص‌آن از حکومت عثمانی آرزو دارم که‌درمکهٔ معظمه برای امام جعفری ها اذن اقامت امام همچو مذاهب ار بعه‌داده‌شو. شیخ‌الاسلام‌حکومت‌عثمانی‌این‌خواهش‌اورا قبول نکرد و حکومت باعدم قبول مبالغه‌نمود.

خود شد اول استفتا ازعلماءچهار مذهب سنی داخله مملکت خود گرفت که‌هرگاه دریک‌عهددوخلیفه از اسلام باشد اطاعت بکدام یك واجب است درجواب نوشتند هر کدام کامل تروخانواده او بخلافت قدیم منتهی شود ونسب بخلفای سابق اسلام برساند اطاعت او فرض است سؤال دیگر نمود که‌هرگاه‌دوخلیفه در یکعهد اتفاق افتند وباهم طرف‌نزاع وجدال باشندتکلیف حمایت اسلامیان بکدام یك از آن دو خلیفه خواهد بودجواب نوشتندهریك که‌مقصودش حفظ بیضهٔ‌اسلام وقوت‌اسلام ومتولی حرمین‌الشریفین است‌اسلامیان باید باو همرهی‌اومتفق باشند وهکذا استفتا های‌دیگر گرفت که‌ضدمقصود‌اشرف‌شاه‌بود از آنجهت‌ملت‌عثمانی همت‌بتلافی‌دوباره بااشرفشاه گماشته بپاد شاه خودقول اتفاق وهمراهی دادند مجدداً جنگ شروع‌شد هنوز فتح وشکست‌چندانی بطرفین روی نداده‌بود که‌بتدبیر نادرشاه افشار که آنزمان سپهسالار شاه‌طهماسب‌صفوی بودهرج‌ومرج‌درایران‌روی‌دادوعساکرایران بوارث پادشاه‌خودگرویده‌دوراشرفشاه‌رااوا گذاشتندسهل‌است که‌درخیال بهمزدن‌اردوی‌افاغنه شدندوروزگاراشرف‌شاه سیاه‌شد وافاغنه‌منهزم‌شده ایران‌رااوا گذار نموده بمفاد کل شیٔ یرجع‌الی‌اصله‌بس بقندهار رفتند واشرف‌شاه‌دربین راه فرار وفات یافت

حکومت اعلیحضرت احمد شاه

افغانها بعداز مرگ شاه اشرف صرف تازمان مرگ نادرشاه افشار زیر سلطه ایرانیها باقی ماندند اما زمانیکه نادرشاه درسنه ۱۱۶۱ کشته شد احمدخان ابدالی سدوزائی که درمعسکر نادرشاه بود جهت مدافعه از اهل حرم او بمعیت دسته جات افغان وازبك بر ایرانیها هجوم نموده آن ها را سخت تار و مار ساخت سپس به نهایت عجله بطرف قندهار روآورده آن را استیلا نمود خزینه واموالی را که برسم خراج ازولایت کابل وبلاد سنده به نادرشاه می بردند در وقت گذشتاندن ازقندهار احمدخان خزاین مذکور را (که بالغ به ۲٤ کروررو پیه بود) از امداد های غیبی دانسته ضبط نمودواقتدار او بهمان سبب زیاد شده دعوی استقلال نموده خودرا شاه افغان وطائفه ابدالی را (به درانی) موسوم ساخت (۱) بعدازان عساکر خودرا بطرف هرات مشهد وسیستان وغیره بلاد خراسان سوق داده آن موضع را فتح نمودو قدرت داشت که تمام ولایات ایرا نرا در همان وقت مطیع و منقاد حکومت خود سازد اما چون ملاحظه نمود که اهالی ایران ازافغان ها بواسطهٔ ضررهائی که دیده اند بدمی برند وهم تغیر مذهبی که بواسطهٔ نادرشاه در بین شان پیدا شده بود ممکن نگر دیده است وفتح تمام ولایات یك امر ساده بنظر نمی رسید وهم میدا نست که تسخیر کشور ایران به فائده او تمام نمی شود بنا ءً مساعی خودرا باصلاحات داخلی گماشته باستخلاص قوم خود کفایت نمود وبرخی ازولایات خراسان را به پسر نادر شاه بسبب حقوق پدرش وا گذاشته محافظت اورا هم ذمه بر ارشد؟ بعدازان که رسوخ حکومت اودر افغانستان قائم گردید و تمام افغانها باو اطاعت نمودند شش مرتبه بربلاد هندی لشکر کشی نمود ودر هر مرتبه به ظفر

---

(۱) احمدشاه قبل ازورود خزانه به پادشاهی انتخاب شده بودونام درانی رانیز باثر خواب صابر شاه صاحب چمکنی تبدیل و تجدید نمود « تاج التواریخ » .

و فتوحات مجلل نایل شد ؟ خصوصاً در واقعهٔ جنگ مرهته که در صحرای "پانی پت" بقرب دهلی واقع است محاربه بابت پرستان مرهته که بزرگترین سلطان های تیموریه به پیش برد مقاصد خود در هند از شرارت شان عاجز آمده بود (زیرا مرام شان ازاله حکومت اسلامی در هند بوده)

بوقوع پیوست تعداد قشون مرهته هشتاد هزار نفر و از احمد شاه ۶۰ هزار که مناصفهٔ آن افغانها و محل اعتماد احمد شاه صرف اینها بودند اندازه شد. احمدشاه بهمین اردوی خود مرهته ها را سخت شکست داد چنانچه بعد از شکست مذکور خودشان طوری منفعل گردیدند که واقعهٔ مذکور رسد فتوحات آنها گردید و آوازهٔ مردانگی احمدشاه در تمام بلاد هندی از این مسئله شهرت گرفت احمد شاه پنجاب و کشمیر و سند و بسا بلاد دیگر آن نواحی را در تحت تصرف خود آورد بعد از آن بلوچستان و مکران و بلخ وغیره را فتح نموده تمام روساء بزرگیکه به گرد نواحی مملکت افغان بودند در مقابل او فروتنی نموده در اثر حکمت و تدبیر خود بریك مملکت عظیم استیلا ورزید و اهالی مملکت او دارای ثروت و غنا گردیده بودند لیکن اوضاع مالی حکومت در حالت فقر بود زیرا خراج ولایت کابل و قندهار را بخوانین قبائل افغانیه بخشیده بعوض آن از آن ها اطاعت و ملازمت در سلك عسکری طلب می نمود (۱) این سلطان عظیم الشان طوری که ما بیان کردیم از قبیله سدوزائی بود و افغان ها قبیلهٔ موصوفه را خیلی دوست میداشتند و بدیدهٔ اعتقاد و اعتماد به اینها مینگریستند بعلاوه سلطان مذکور خیلی شجاع و با عزم و حزم و صاحب فکر و تدبیر محکم خوش خلق باعفت عادل عالم و منصف رادمردی بود با رعیت خود برأفت باعسا کر خود بمرحمت گذاره میفرمود حتی با وجود اختلاف انساب و مسالك رعایا طوری در دل های شان محبت او عمومی و خصوصی جا گزین بود که او را از برگزیده گان خداوند تعالی شمار داشته پدر تمام افغان ها می شمردند.

---

(۱) با برادر شراك خودمی دگارد كه ولایت كابل سیفی است قلمی نیست حاصلات آن مصارفات رابوره كرده نمیتوانند و همیشه این فقر حالی بود. [مترجم]

و ازین باعث بلقب احمدشاه بابا یاد میکنند و مشار الیه نظام سلطنت خود را باساس محکم و ثابت استوار نموده بود و تا آخر حیات بشکوه و جلال حکومت نمود لاکن علت اساسی ثبات حکومت و سلطنت حسن حکمت و تدبیر ذاتی او بوده است ولی پس ماندگان او چون در این صفات بمنزلت او نبودند لاجرم بعد از مرگ او مملکت دچار اضطراب و پریشانی گردید وفات او بعمر پنجاه ساله گی در ۱۱۸۵ اتفاق افتاده بعض میگویند سال ۱۱۸۷ وفات کرد)

اعلیحضرت تیمور شاه

چون احمدشاه وفات کرده درین وقت پسرش تیمور شاه در هرات بود جرگهٔ علماء و منصبداران عسکری و خوانین اقوام را خواسته بحضور آنها بیان کرد که پدرم در حال حیات مرا ولیعهد مقرر کرده بود ولی در مرض موت وزیر (شاه ولی خان) اورا فریب داده ولایت عهدمرا بر وفسخ کرده برادرم سلیمان را به پادشاهی افغانستان برداشت' الان در قندهار دور شاهی بنام او زده می شود و خزانهٔ پدرم را بدست آورده قوهٔ حربی خودرا در اثر آن افزوده است آیا شما بامن در استرداد حق مغصوب مددمیکنید؟) همه گفتند که سواد اعظم با شما است به کومك شما حاضریم مردم در مزار خواجه انصاری جمع شده شیخ یحیی شمشیر شاهی را بگردنش حمایل کرده باو بیعت کردند و تمام افغانیان باو کمر بسته قندهار را فتح و سلیمان را در یك قفسی انداخته در زندانش نگاهداشت تا آنکه در سنه ۱۲۳۳ در زندان وفات کرد و وزیر (شاه ولی خان) را کشت(۱) تیمور شاه بطرف پنجاب و کشمیر عنان عزیمت معطوف

---

۱ - : زمانیکه تیمور شاه باداره استیلای قندهار از هرات بفراه رسید وزیر شاه ولیخان باچند نفر اقارب خویش بغرض تقدیم معذرت درحدود فراه به استقبال تیمور رسید اما قاضی فیض الله خان دولت شاهی که بمنصب وزارت دربار تیمور شاه مقرر گردیده بود تیمورشاه را بقتل وزیر شاه ولیخان وادار ساخته گفت که اورا موقع سخن زدن باید داده نشود زیرا بواسطهٔ شیرین زبانی که دارد پادشاه رافریب خواهد داد . تیمور شاه بمشورهٔ قاضی فیض الله خان قبل از بار یابی اورا بااقاربش اعدام نمود - تاریخ احمدی

ساخته سرکشان آنجارا واپس مطیع کرده بحکومت افغانستان ملحق گردایند بعد از چند سال شهزاده محمود را به نائب الحکومه گی هرات و شهزاده زمان پسر سوم خود را که دارای مکارم اخلاق بود در کابل والی مقرر نموده و مرکز سلطنت را از قندهار به کابل نقل داد. (۱)

صدمه تعصب به سیاست و فتوای ناحق

درین اوان شاه مرادبیگ بخاری برمرو تاخته آن شهر راخراب ساخته تمام اهالی را که دارای مذهب شیعه بودند باسارت برد تیمورشاه در اثر استغاثهٔ اهالی خواست که بفریادشان برسد ولی قاضی فیض‌الله خان اورا فتوا داد که برای سنیها جائز نیست که شیعی‌ها را از دست سنی‌ها نجات دهد (فاعتبروا یا اولی الالباب) درشب ۸ شوال سنه ۱۲۰۷ تیمورشاه در کابل وفات کرد و راحت افغان‌ها بااو رخت بربست، تیمورشاه نیك سیرت نرم طبیعت صلح دوست بود ازان رو بعض منصبداران وخوانین ولایات عصیان می‌ورزیدند وسه‌صد نفرزن ازو تان احرار داشت ودرین جمله زنی از نژاد افغان وجود نداشت ۳۲ پسر ازاو باقی ماندند.



[۱] . : طوری که اهالی هرات به شاهزاده تیمور طرفداری مودند اهالی قندهار شهزاده سلیمان رابحکومت قبول نموده بودند . لهذا تیمور شاه به اهالی قندهار اعتماد نداشت وبه این لحاظ مرکز سلطنت را از قندهار بکابل انتقال داده از آهالی قندهار صرف دوازده هزار اسحاق زائی‌هارا که در تعداد نفوس کمترین طوائف آن ولا بودند بحیث قوت الظهر باخود آورد . تاریخ احمدی

شاه‌زمان و شهزاده همایون

هنگامیکه تیمور شاه خبر وفات پدرخویش را در قندهار شنید درمیان قوم پادشاهی خود را اعلان کرده قشون خودرا مجهز نموده به ارادهٔ استیلای کابل سوق داد.

این خبر به برادرش شاه زمان رسید(۱)درمقام کلات غلجی به مقابله او آمده جنگ شدید بین طرفین بوقوع پیوست نتیجهٔ جزاین نه‌داد که همایون بسوی هرات فرار نمود.

وبه برادر دیگر خود شهزاده محمود پناه برده بمقابل شاه زمان درخواست امداد نمود اما او قبول نکرد.

وقتیکه ناامید گشت هرات را گذاشته رو به قندهار نهاده دربین این دو شهر اخذ مقام نمود.

اتفاقاً قافلهٔ که از قندهار بسوی هرات عازم بود به اوپیش آمد. همایون راه کاروان را گرفته رجال آنرا کشته واموال شان به‌یغما گرفته‌فوج خودرا به‌آن مسلح ساخته به جنگ زمان خان برادر خود دوباره آمد.

این خبر به حیدر ابن زمان رسیده به مدافعهٔ او بر آمد اما تاب نیاورده شکست خورد.

وهمایون به شهر قندهار داخل گردیده بااهالی ازراه درشتی پیش آمده تجاررا آزار داده مال‌شان را ضبط نموده فوج خودرا بدان مرتب نمود چون شاه زمان واقف گشت جانب قندهار عسکر خودرا حرکت داده وبر همایون یورش برد. درنتیجه همایون هزیمت یافته به‌ملتان گریخت ووالی آنجا بااو

---

[۱]زمانیکه تیمور شاه در کابل وفات نمود قبل ازشاهزاده همایون والی قندهار شاهزاده زمان والی کابل باتفاق امراء در بار به پادشاهی انتخاب گردید - مترجم

مقاومت نمود تا که اورا شکست داده پسرش را کشته وخودش را باسارت گرفته بەحضور شاه زمان فرستاد وشاه زمان به کور ساختن اوامر داد .

خلاصه اینکه شاه زمان به کومك قاضی فیض‌اللّٰهخان وسر دار پائنده خان وبختیاری خویش اورنگ پادشاهی را بعد ازپدرش ازدست مدعی خلاص نمود

باجود یکه‌امراء دربار نصائح خودرادرخصوص مقرر نه نمودن رحمت للّٰهخان بەرتبەوزارت به گوش‌شاه رسانیدند اماشاه‌نشنید ورحمت‌اللّٰهخان را برتبەوزارت مفتخرساخت ازاین رهگذر مادهٔ فساددر جمعیت ایشان متولد گردید که‌تفصیلات آن درآئنده ذکر خواهد شد

دسیطرهٔ شاه زمان دربلاددیگرکه‌زیر سلطه‌آباء واجداداو بودنفاذیافت مثل سنده وکشمیر وملتان ودیره شکار پور وبلخ درقبضهٔ اقتدار او کاملا درآمدند .

بعدازان شخصاً بسوی قندهارعزیمت‌نمودودراثناء این گذارشات‌شهزاده‌محمود برادر اودرهرات دعوی استقلال کرده عساکرخود را مجهزساخته جانب قندهار حرکت داد .

زمانیکه شاه زمان خبر یافت بمقابله اوبر آمده درحدود گرشك وزمیندا‌ور تلاقی فریقین شد .

اولاً شاه‌زمان ازبرادر خود شهزاده محمود در خواست صلح کرد لیکن محمود بەقوت خود مغرور بوداز قبول صلح انکار کرد ونائرهٔ جنگ درگرفت ودر نتیجه‌محمود هزیمت‌خورده بسوی هرات‌فرار گردید وعدهٔ زیادی ازامراء دربار او بدست برادرش‌شاه زمان‌اسیرافتاده خزانه‌اش به‌قوه تصرف‌عساکر شاه‌زمان‌در آمد .

بعدازاین‌واقعه‌به‌شرایط‌ذیل‌صلح‌منعقدشد که‌هرات‌و فراه‌در قبضهٔ‌حکومت‌شهزاده محمودباشدوخطبه‌بنام‌شاه زمان‌خواند سکه‌رادرآنولا بنام‌شاه زمان مسکوك‌سازد .

احتلاف تیمور شاه درانی

هنگامیکه شهزاده همایون خبر وفات خود را در قندهار شنید خویش را پادشاهی خویش را در قدم خود رسماً معرفی نموده .

سپس شاه زمان جانب کابل مراجعت نموده ازانجا عازم لاهور گشته آن را تحت ضبط وربط خود آورد وعلاوتاً تمام علاقه جات قریبهٔ لاهور را تصرف کرد .

واین ظفرها وفتوحات عساکر اورا ثروتمند گردانید .

درحالیکه شاه زمان در لاهور بود شنید که شهزاده محمود معاهدرا شکستانده به ارادهٔ فتح قندهار ارادهاز لاهور علی العجاله مراجعت نموده عازم هرات شد وقتیکه محمود از حرکت شاه زمان خبر یافت عساکر خودرا فراهم نموده از هرات برآمد دراثناء حرکت خود شنید که امرائیکه در هرات گذاشته است بحیث مقرر نمودن اورا به رتبهٔ وزارت مقرر گشته در هرات برعلیه او شوریده اند لهذا محمود به مراجعت خود مضطر گشت زمانیکه در هرات داخل گردید قلیج خان رئیس ایماق طائفه است از (ترك) باعساکر زیر اثرخود مجدداً به مخالفت قیام نمود شهزاده محمود وزیر شیعی خودرا به آرام ساختن اوشان فرستاد شورشی ها اورا محبوس ساخته بدون سرکشی راه اطاعت رانه پیمودند .

دراین احوال شهزاده قیصر ابن شاه زمان به نواحی هرات نزدیك رسید شاه محمود چاره جز فرار ندید باپسر خود کامران به بلاد ایران گریخته به فتح علیشاه قاچار جدشاه موجوده عجم پناه برد وشاهزاده قیصر بلامانع به هرات داخل گردید بعد ازان شاه زمان پدرش در هرات ورود آمده اورا به ولایت هرات مقرر نمود .

چندی بعد محمود به نواحی هرات مراجعت نموده بعض ازعساکر را برای فتح اولا فراهم گردانید لیکن کامیاب نه گردیده هزیمت یافت و مراجعت خود را نزد فتح

علیشاه پسند نه کرد لهذا به‌شاه‌مراد امیر بخارا پناه برد بعدازانکه هشت‌ماه‌باشاه مراد گذرانید اجازت رفتن خوارزم را حاصل کرد وازانجا رفتن نزدفتح‌علیشاه ایران بارثانی عزم کرده رفت

چندی آنجا توقف نموده و اخیراً ازاوامداد یك فوج جراری را گرفته سوی قندهار حرکت داده‌بلامانع قبضه کرد :

ودراین جا فتح محمد خان ابن سردار پائنده خان بااو ملاقی گشته درسوق دادن قشون بسوی کابل بااو شریك گردید زمانیکه شاه‌زمان ازاین واقعه خبر یافت به دفاع‌ایشان بر آمد وقتی که تلاقی عسکرین بعمل‌آمدجنگ بسیار شدیدی بوقوع پیوست وخونهای بسیاری از طرفین ریختانده شد ودر نتیجه شاه زمان شکست خورده بدست شاه‌محمود اسیرافتاد به‌امر او در چشم شاه زمان میل کشیده شد ووزیر رحمت‌الله خان‌خائن که‌به‌امید پادشاهی خودشاه‌را به‌قتل سائرامراوورداشته که دران جمله پدر فتح محمد خان سردارپائنده‌خان‌رانیز به‌قتل‌رسانیده بود درقبضهٔ‌شاه محمود آمده لباس اورا کشیده بوریارا به‌او پوشانیده بالای خرسوار کرده درشهر کابل تشهیرش نمود وبعد ازان اعدامش کرد

وقتیکه قیصرابن شاه‌زمان مقاومه‌با کاکای خودکرده نمیتوانست هرات‌رابه برادر حقیقی محمود شهزاده فیروزالدین گذاشته‌به شاه‌ایران پناه‌برد دراثراین واقعات سلطهٔ محمود برپای تخت‌افغانستان انجام یافت چون محمود بسوی تشیع میلان داشت لهذا سنی‌ها متنفر گردیده عرق حمیت اوشان به شورآمده برعلیه او شوریدند بعد ازان شیعی‌ها نیزاورا ناکام گذاشتند وتمام‌ایشان به سرزنش اومتفق گشته دربالاحصار محبوسش ساخته شاه زمان کور را ازمحبس بر آورده تازمان رسیدن شاه‌شجاع به حکومت خود مقرر نمودند

پنج‌روز بعد ازین واقعه شاه‌شجاع ازپنجاب به‌کابل رسید اهالی محمودرا به

حضور شاه‌زمان حاضر آوردند تا قصاص چشم خود را از او بگیرد شاه‌زمان از روی ترحم‌ازاو درگذر گردیده امر داد که اورا پس به‌محبس بالاحصار به‌بردند چندی بعد ازین شاه شجاع بایك لشکرجرار برای تأدیب والی کشمیر عطا محمد خان پسر شیر محمد خان که عصیان نموده بود سوق داد زمانیکه به مظفر آباد قریب کشمیر رسید نمائنده عطاء محمد خان به حضور شاه حاضر گردیده عذر مخدوم خود را به پیش شاه عرض نموده از اطاعت و بندگی او اطمینان داد بعد ازآنکه شاه شجاع ازمعاهدات او اطمینان حاصل کرد بسوی کابل مراجعت نمود درا ثناء راه شنید که محمود باامرائیکه بااو محبوس بودند محافظینی قلعه را ذبح کرده ازحبس فرار کرده

وزیر فتح خان نیز از محبس قندهار برآمده هردوی‌شان در اطراف قندهار با شهزاده کامران یکجا شدند کامران درین وقت درسرحدات افغانی تردد داشت ازان اجتماع شان اهالی کابل در شدت اضطراب بودند شاه‌شجاع حین‌ورود خویش پریشانی اهالی رادیده بسیار تأسف میکردند محمود بعدازین اتفاق نزدشهزاده فیروزالدین والی هرات رفته استمداد خواست مگر ناکام مراجعت کرد شهزاده فیروزالدین هدایا و لباس‌های فاخره را بکمال احترام بحضور ایشان تقدیم داشته از داخل شدن شهر نزدشان عذرخواست چون بگرفتن کمك کامیاب نیامدند دست‌خالی مراجعت کردند ودراثنای رجوع‌دو قافله کهاز هرات بقندهار واز قندهار بهرات‌میرفتند تاراج کرده وبذریعهٔ آن عسکر تهیه‌نموده قوهٔ چهار هزار سوار برای فتح قندهار آراسته‌چون بنزدیك شهر شدند ووالی بمقابله برآمد عالم خان والی مذکور قندهار را اسیر نموده بعد مدتی بر قندهار مسلط گشت وصدهزار لشکر را از قندهار باخود گرفته درحدود غزنی باشاه‌شجاع مقابله نمودپس ازیك جنگ خونین شاه‌شجاع ازغزنی شکست خورده

بواسطه بی‌اعتماد . که برمردم کابل داشت توقف نکرده شاهزاده حیدرا بن شاه‌زمان را در شهر گذاشته بسوی پشاور رفت کابل در تصرف ثانوی محمود در آمده محمود به‌نشان‌دادن امارات مراحم‌وشفقت خودبه‌رعایا اغاز نموده فتح خان را به وزارت خود برگزیده اختیار امور را بدست او داد .

وپسر خود شاهزاده کامران را به ولایت قندهار والی نمود

فتح خان سائر برادران خودرا به فرمانفرمائی ولایات افغانستان مقرر کرد. ودر ضمن این‌وقائع‌شهزاده قیصرابن‌شاه‌زمان را که‌خبر گریختن اوبه‌سوی‌ایران قبلا تحریر گشته درایران‌خبرپادشاهی کاکای‌خودشاه‌شجاع راشنیده به مملکت خودعودت نموددراین اوقات بدست‌شهزاده‌کامران والی افتاده یورس آورده که‌والی قندهار گردیده بودافتاده‌او رابه قتل رسانید وشاه شجاع ازپشاور کشیده شده‌پس باعطاء محمد خان والی کشمیرباب مراسلات‌را کشوده ازاوپول‌امدادی در خواست کرد عطاء محمد خان‌جواب داد که جواهری که‌نزدخود شما است اگر میفرستید مبلغ سی‌لك روپیه به‌شما میدهم‌چون نزدشاه‌شجاع‌جزدریای نور دیگر جواهر وجود نداشت (۱) آنرا نزد عطامحمد خان فرستاده مبلغ (۱۵) لك روپیه را نقد از او گرفت و (۱۵) لك دیگر را وعدهٔ تأدیه کرد شاه شجاع دریای نور را برای عطا محمد خان والی کشمیر بگرو داده لشکر برای جنگ بیاراست و بسوی پشاور حرکت دادتابطرف کابل آنها را سوق دهد چون این خبر به محمود رسید شاه زمان را که نزد شاه‌محمود محبوس بود بیرون آورده مخاطب ساخته گفت که مملکت محل تهدید خرابی ونفاق است خون مسلمانان بهدر میرود باید دست اتحاد بهم‌داده نفاق را باتفاق مبدل وباموراتی توجه نمائیم که حسن عاقبت مملکت را فراهم میآورد و برمن است که‌بر تمام فرائض ولوازم حیات شما برادران خود پرداخته هرکدام

شمارا بمراتب لایق رسانیده حقوق برادری را بجا آرم و تمام منصبداران محبوس را ازمحبس رهائی دادند و بر شما لازم است که رتبه ومنزلت بزرگی مرا مراعات نمائید زیرا از کلان ترین پسران پدر هستم چون شاه‌زمان این خطاب راشنیده بشاه شجاع برادر خودحقایق واقعه‌را تحریر نمود شاه‌شجاع این مکتوب را وسیلهٔ تهدید عطا محمد خان ساخته باتفاق برادران اورا می ترسانید و برای او نوشت که اگر به مال ورجال امداد مرانمائی من بابرادرم‌شاه محمود متفق شده‌ترا از بیخ خواهیم کند عطا محمد خان این مسئله را اهتمام داده پنج هزار لشکر آراسته در پشاور آورد شاه شجاع خورسند بود که عطا محمد خان به معاونت او می آید لیکن عطامحمدخان عذرخودرا پوشانده وعلی‌الغفله پادشاه‌را دستگیر نموده‌در قفسی انداخته به کشمیر فرستاد و در محاصرهٔ او خیلی اهتمام نمود مکتوبی حکومت انگلیس در هندنوشت‌بامن متفق شده به‌پنجاب لشکر کشی نمائید و بعضی حصص پنجاب مقبوضات حکومت افغانی را که رنجیت سنگه بت پرست دراین خانه جنگیهای داخلی افغانها متصرف گردیده است باتفاق‌هم دیگر ازو رهائیده بشما تسلیم نمائیم وشما بمدافعهٔ شاه محمود در هنگام سوء قصداو بامن مددگار باشید شاه محمود چون‌این مکتوب بدست‌جاسوس‌های‌رنجیت سنگه افتاد رنجیت سنگه آن رانزدشاه محمود فرستاده جهت هجوم بالای عطا محمد خان ازوهمدستی راطالب گردید ،شاه‌محمودرنجیت سنگه با عطا محمد خان جنگ نمود عطا محمد خان را اسیر گرفت لیکن شاه محمود اوراعفو نموده‌شاشجاع را از حبس رهانید ووزیر فتح خان پسرخود سردار محمد اعظم خان را عوض عطا محمدخان والی کشمیر مقررنمودورنجیت سنگه شاه شجاع راباخود گرفته به لاهور برد دو سال بعد در لاهور از حرص وآز رنجیت سنگه‌واتهامات جعلی او به تنگ آمده به‌نزد انگلیس ها پناه‌برد ورنجیت سنگه‌دندان آزرابولایت کشمیر تیزساخته

هشتاد هزار عسکر با خود گرفته به کشمیر یورش نمود سرارد محمد عظیم خان این سردار پاینده خان که از طرف شاه‌محمودوالی کشمیر بود ده‌هزارعسکر مسلمان را برای مدافعهٔ سکه ها به‌کمین گاهی نشانیده بود چون لشکر سکه‌ها بیك وادی رسیدندعسکرغیورمسلمان‌از هرطرف ایشان‌رااحاطه کردندچهل هزار نفوس شان‌را اسیرو قتل نمودند و چهل هزار دیگر اوروبوطن فرار نموده بهزار رنج و زحمت جان بسر بردند.

رنجیت سنگه‌خجل گشته وبرای محمود مکتوب اعتذاری نوشته‌مراحم‌اورا خواستگار گردید این‌عزم خودرا بحرکات شاه‌شجاع حواله میکرد چون شاه‌شجاع خبریافت دورشدن ازلاهوررا اراده کرده رنجیت سنگه بجواهر او طمع نموده اذیتش میداد تا بوی‌دهد شاشجاع آن‌را نمیدادولی‌بطور امانت نزدوی گذاشت که دراین جمله دریای نورهم‌داخل بود(گمان میکنم این جوهریست که امروز زینت تاج امپراطور برطانیه است)شبانه خفیه نزدحکومت انگلیس گریخت ؛ رنجیت سنگه متأسف گشته مراجعت اورا خواهش کرد ؛ چون‌شاه نه پسندید جواهرش واپس مسترد نمود ؛ حکومت انگلیس این روزها را ازخدا میخواست لهذا درقدر دانی شاه بسیار کوشید ؛ دربن‌ایام‌شاه‌زمان بحالت نابینائی بمزار فیض‌اثاردربلخ که‌بروضه سید تاعلی معروف‌است وازانجا به‌بخارا وازانجا به‌ایران وبعد به‌بغداد وازانجا بحجاز سفر کرد درآن‌مقام دنیای فانی‌را پدرود گفت میرحیدر امیر بخارا وفتح علیشاه‌ایران وداؤدشاه والی بغداد مقدم‌شاه را گرامی داشتند وشاه صبیهٔ خود را بازدواج امیر بخارا درین سفر داد.

(صوفی اسلام)

دربن‌آوان ۱۲۲۲ صوفی‌السلام صوفی‌جهریهٔ بخارا ازبیك بان ازبك گریخته وشهزاده فیروزالدین والی هرات‌را که‌ازطرف شاه‌محمود بود برخود فریفته‌ساخته

پنجاه‌هزار مرد جنگی ازاهالی هرات قندهاروقندوز ومیمنه واندخوی‌وفاریاب
فراهم کرده‌در قلعهٔ شکیبان بامحمدخان قاجار نائب الحکومه خراسان در مسافه هفت
فرسخی هرات معرکه نمودودربین ۳۶۶ نفر ازمخلصان و فدا کاران او که در
محاذجنگ حاضر بودند ازیك‌سر کشته شدند(صوفی‌الاسلام که‌در قلب‌عسکر به‌حوضهٔ
ازین دروسط‌مخلصین مذکور نشسته بود بقتل‌رسید و جثهٔ او را دردادند وپوست
سر صوفی الاسلام‌را کشیده از کاه‌پرساختندنائب‌الحکومه خراسان محمدخان قاجار
آن‌را بدربار ایران فرستادواتباع صوفی‌الاسلام عقیده داشتند که‌بر صوفی الاسلام
وحی‌نازل می‌شود وبه برکت‌انفاس اوشهزاده فیروز الدین به تخت سلطنت نائل
خواهدشد ؛ این‌است جزای کسانیکه بین‌مسلمانان تولیدنفاق‌وخون‌ریزی مینمایند
بدعوی دروغین تصرف درعالم کائنات‌ادعای قوهٔ الهیه واسرار ربانیه‌مینمایند
بعدازقتل صوفی‌الاسلام فیروزالدین بهرات مراجعت کرد برای دفع‌ضرر ایرانی
ها بدادن خراج مصالحت کردو خودش بین سنیت وشیعیت ومصالحت ومخاصمت
مضطرب بوده وما بین حسن علی میرزا پسر فتح علی شاه‌والی‌خراسان
وحاجی فیروزالدین آتش کینه مشتعل شدرا شهزاده فیروزالدین
ازدست‌درازی‌او به‌علاقه‌اش‌مخوف بود ودرصورت جنگ‌ازبرادرخودشاه‌محمود خان
امداد خواست بناءعلیه‌محموداین‌موقع‌را غنیمت‌دانسته بسرکردگی وزیر فتح‌محمدخان
عسکرجرار فرستادو فیروزالدین مرعوب گردیده‌ا پشا نرا
بدخول اذن نمیداد وزیر فتح محمدخان از طرف بادار خودمامور
بود که هرات‌راقبضه‌کند بدون‌حیله چاره ندید فیروزالدین را برای استشاره
باردوگاه خود دعوت داد وحسب وصایای بادار خوداورا باعائله بقلندرها
محبوس فرستاد :

کهندلخان برادرخودرا به‌تسخیرغوربان گماشت‌واهالی خراسان را بذریعهٔ

اعلانات دعوت اتحاد داده بمحاربهٔ ایرانیان تشویق میکرد. وچون حسن علی میرزا از این مسئله باخبر گردید برای محافظهٔ آن بلاد عسکری فرستاد در حین مقاومت مهاجمین و مدافعین، وزیر فتح خان از اهالی قندهار و هرات و بلوچستان وسیستان وقبائل جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی لشکر عظیم الشانی را آراسته کرده آنهارا با توپ ها و زنبورك ها برای استیلای غوریان وسائر بلاد خراسان حرکت داد.

فوج افغانی در کوسیه و فوج ایرانی در کافر قلعه رسیدند و بعد آنها از همدیگر به اندازهٔ دو فرسخ بود درین جا وزیر فتح خان به حسن علی میرزا قاصد فرستاد وغوریان را درخواست نموده از روی تهدید گفت که فتح عاقبت جنگ معلوم نیست وغالباً خود بینی وغروریکه بواسطهٔ شهزاده گی در ذات خود پیدا کرده اید موجب تزلزل سلطنت پدرت خواهد شد.

او بجواب پیغامی بوی فرستاده گفت باداری شما احسان دیدهٔ شاه ایران است لایق نیست که چنین پیغام بما بفرستید علاوه بر آن تو خائنی هستی که با باداران سدوزائی خود بسر پیکاری بودی چون پیغام قاصد نتیجهٔ خوبی نداد فتح خان لشکر خود را بطرف کافر قلعه متوجه ساخت بعداز کشتار بسیار ایرانی ها رو بهزیمت نهادند و گله بدهن فتح خان خوردمشارالیه از آن رو بهرات مراجعت کرده شاه محمود و شهزاده کامران مرعوب گردیده خان ملاخان وملا شمس مفتی هرات را نزد فتح علیشاه فرستادند که این تحریك ازطرف وزیر فتح خان بود بدون استیذان ما هجوم برده شاه ایران گفت من از شاه محمود وقتی راضی خواهم بود که فتح خان را نزدمن بفرستد یا کورش نماید.

کامران بشنیدن این خبر سراسیمه گشته از بزدلی و بی عقلی وزیری را که باعث تخت نشینی پدرش بود کور کرده با برادرش شیردل خان محبوس نمود کندل خان برادردوم آنها از آنجا بهنادعلی گریخته قبائل غلجائی را باخودمتحد ساخته برای

رهائی برادران خویش جماعتی را مردمان غلجائی تشکیل داده هجوم آورد و کامران از خوف ورعبی که از قبائل حس کرده بود خود او را با برادرش رها نمود

(دوست محمد خان)

چون سردار محمدعظیم خان ازین واقعهٔ مهمه که عبارت از کور ساختن برادر جوانمرد و جنگی خود باشد خبر گشت سردار دوست محمدخان و سردار یار محمدخان برادران خود را از کشمیر به پشاور فرستاد تا شهزاده ایوب برادر شاه محمود را بر سلطنت افغانستان بر آورد لذا بنام سلطنت خواهی شهزاده ایوب دوست محمدخان از راه جلال آباد بکابل حمله برد و فتح کرد و محمد زمان خان برادر خود را بطلب شاه شجاع بهند فرستاد شاه شجاع باسمندر خان والی دره در آویخته مغلوبش نمود و برادران فتح خان «که به ۲۰ نفر بالغ می شدند» با (پسران تیمور شاه که به سی و دو نفر میرسیدند) با همدیگر متحد گردیده در شرق و غرب افغانستان دوره کردند وریشه های حکومت شاه محمود را از وطن بر کندند بالاخره افغانستان را در بدل چشمهای وزیر فتح خان برای خود اختصاص دادند پسران تیمور شاه چندی بعد ازین قندهار را نیز از تصرف شاه محمود کشیده حکومت او را در هرات محدود ساختند ۱۲٤۱ شاه محمود به پسر خود بدگمان گردیده بطرف فراه بر آمده قبائل را بمخالفت پسر خود به شورش در آورد کامران حسن علی میرزا را برای دفاع پدر خود دعوت داد او به معاونت حسن علی میرزا شاه محمود را شکست داده حسن علی میرزا را بهرات خواسته کلیدهای خزائن خود را بوی سپرد ، در اثناء این فتنه ها کار رنجیت سنگه بت پرست قوت گرفته در حالیکه محمد عظیم خان والی کشمیر بملاقات دوست محمد خان برادر خود بکابل رفته بود رنجیت سنگه مذکور بر کشمیر قبضه نمود در سال ۱۲٤٥ شاه ایران را دوباره به مخالفت پدر خود دعوت داد به مجرد رسیدن سفیر بدربار شاه محمود در اثر مرض وبا وفات کرد قاصد مذکور در ایران با حاجی فیروز الدین خان والی سابق هرات که در فتنهٔ

قندهار از مجلس گریخته بود ملاقی گشته در برطرفی کامران باومتحد شد تاشاه بموافقت وی امداد نماید بعد ازمحکمی عهد چون بطرف هرات با برخی ازافواج بازگشت درعرض راه بعضی ایرانیان باملازمان فیرزالدین مشغول منازعه بودند او بطرفداری ملا زمان خود برآمده ایرانیان او را ناآدانسته کشتند.

درسال ۱۲٤۸ عباس میرزا عزم فتح هرات کرد وپسر خود محمد میرزا را با فوج جراربانسو گماشت بعدازجنگ هرات محاصره شد مستر کمیل سفیر انگلیس برای منع محاربه کوشش زیاد نمود مگر ناکام گردیددرعین محاصره خبروفات عباس میرزا رسیدواوبه مصالحت مستعد گشت کامران برای انعقاد صلح یار محمدخان وزیر خودرا که در مشهد حبس بود وکیل مقرر کردمصالحت باین صورت منعقد شد که در هرات سکه بنام فتح علیشاه زده شود وسال ۱۵ هزار تومان نیز بدربار ایران فرستاده شود.

زمانیکه انگلیس ها دانستند تسلط ایرانی ها بر بلاد افغانی اخیراً موجب اتحاد هر دو دولت میگردد و در نتیجه انگلیس ها را در هند صدمه می رساند بنا برین اردوی مکملی را مجهز ساخته باشاه شجاع یاد شاه سابق افغانستان بسوی افغانستان حرکت داده راجه رنجیت سنگه والی پنجاب و امیر سند میر غلام علی رابه تقویهٔ شاه شجاع واداشتند اگر چه اینها تحت سیطره انگلیس ها نبودند اما بموجب اوامر انگلیس ها به تائید ومعاونت شاه کمر بستند شاه باسی هزار سرباز هندی از راه پنجاب و هندوارد قندهار گردیده بعداز مقاتله سختی سردار کندل خان و برادرانش قندهار را ترك داده بطرف هرات هزیمت نموده. ودرآنجا از نزد شاهزاده کامران برادرزادهٔ خود کومک خواست کامران از کمك ویاری او انکار نمود پس از برداشت زحمت ها و تکالیف زیاد وارد بلوچستان گردید وازآنجا به هندوستان گریخت.

خلاصه اینکه ادارهٔ ناسازگار تیمورشاه وانهماك اودرشهوات ولذات‌ها وکثرت
اولاد واحفادش از بطون مختلفه' اسودگی' وامن وآسائش اهالی رانیست ونا بود
ساخته هزاران نفوس بیگناه درراه آز واغراض اولاد او تلف شدند

درنتیجه‌دست‌اندازی بمراتب‌ایشان‌در بدست آوردن‌دیهیم‌وکلاه سروری‌سبب
ناکامی همهٔ ایشان گردید

درسال ۱۲۵۰ شاهزاده کامران‌عزم‌تسخیر سیستان کرد والی‌آنجا بدبارگاه
محمدشاه‌شهزادهٔ‌عباس‌میرزا پناه‌بردشاه ایران تعرض شاهزاده کامران‌رابه‌سیستان
بهانه تسخیر هرات گرفته با لشکر آراسته به تسخیر شهر هرات متوجه گشت
وتاوقت درازی شهرهرات‌را محاصره نمود دراثناء محاصره افغانها ازشهر برآمده
دلاوریهای عجیب وغریبی را نشان می‌دادند اما در وقتیکه شاهزاده کامران از
مشقت های محاصره به تنگ آمد نادر میرزا پسرخود را بسوی میمنه وشبرغان
وسرپل فرستاد تاازبکها وهزاره هارا بمدافعه ایرانیها دعوت نماید مردمان آن
ولا دعوت کامران را پذیرفته به مدافعه رسیدند

لشکر انبوه ازبك وهزاره به سرکردگی نادرمیرزا به بسیار حشمت وشوکت به
حدود هرات رسیده بامحاصرین ایرانی درآویختند تاشهر هرات را ازمحاصره
نجات بخشند بین‌اردوی مذکور و قشون شاه‌ایران جنگها ی متعددی بوقوع
پیوست . وعده بسیاری از جانبین تلف شدند بالاخره قشون شاه مظفر گردید
وکامران از واهمه‌آن سراسیمه گشته‌باوزیر خود دراین امر کنکاش نموددرنتیجه
رأی شاهزاده ووزیر به این قرار گرفت که جنگ را بلباس مذهب نمودار سازد
دراین موضوع به‌ملاعبدالحق ودیگرعلماء اعلام هرات مذاکره‌نمود ملای‌مذکور
در روز جمعه اهالی رابه جنگ مذهبی اعلان حرب داد

تمام باشندگان شهر ودهات نزدیك دراثر پند و نصائح او آمادهٔ پیکار گردیدند پس همه غسل جمعه نموده ناخن های خودشان را کوتاه ساخته کفن هارا درگردن انداخته برازدوی ایران هجوم نمودند .

دراثنای محاربه به تعداد زیادی از اعیان و بزرگان ایران را به قتل رسانیدند ودادمردانگی دادندو شجاعت افغانی خودرا به محاصرین ایرانی بخوبی نشان ندادند ولی چون عدهٔ شان کافی نبود در نتیجه به استیصال محاصره و کندن ریشه مها جمین ظفر نیافته به شهر مراجعت نمودند



بعضی از شاهان افغانی که در تاریخ افغان ذکر شده اند

سلطان محمود غزنوی شهنشاه افغان
«۳۸۸ ھ - ق»



سلطان غیاث الدین غوری شهنشاه افغان
«۵۵۸ ھ - ق»



میرویس خان بابای هوتکی موسس
سلسلهٔ هوتکی ها
«۱۱۲۷ ھ - ق»



شاه محمود هوتکی شهنشاه افغان
«۱۱۳۵ ھ - ق»

بعض از شاهان افغان که در تاریخ افغان ذکر شده اند



اعلیحضرت احمد شاه بابای غازی شهنشاه افغان
«١١٦٠ هـ ـ ق»



اعلیحضرت تیمور شاه غازی شهنشاه افغان
١١٨٧ هـ ـ ق



اعلیحضرت شاه زمان
«١٢٠٧ هـ ـ ق»



اعلیحضرت شاه شجاع
«١٢١٦ هـ ـ ق»

محاربه افغان و ایران در هرات

و مساعی مستر مکنیل انگلیس در تصادم افغان و ایران برای حفظ امارت هند

زمانیکه محاصرهٔ هرات بطول انجامید سفیر انگلیس که در دربار طهران از جانب حکومت خود مامور بود طهران را گذاشته در حوالی هرات به اردوی شاه ایران ملحق گردید.

مستر مکنیل سفیر حکومت برطانیه دید که فتح هرات نزدیك است حینیکه هرات بدست شاه ایران بیفتد قوهٔ ایرانی ها و افغانها باهم متحد خواهد شد و این اتحاد قوی به سلطهٔ انگلیس ها در هند صدمه خواهد رسانید چارهٔ دفاع را از حکومت استعماری خود چنان اندیشید که بخدمت شاه ایران عرض نماید و به بهانه وارد هرات گردیده افغانها را از تسلیم بازدارد سفیر مذکور به عملی نمودن آن مفکوره اقـدام کرده به حضور شاه عرض نمود که ذات خسروانه اگر اجازه میفرمایند خودم نزد کامران میروم واورا به تسلیم نمودن شهروادارمی سازم شاه عرض اورا راست دانسته اجازه داد هنگامیکه داخل شهر هرات شد کامران رادل پری داده گفت که به دلاوری ویا فشاری خود استوار باش توپ و گلوله و دیگر لوازم جنگی برای شما می رسانم به ایرانی ها تسلیم نشوید بعدازانکه کامران را وعدهٔ کومك داد به حضور شاه مراجعت نموده به عرض رسانید که هرچند کوشیدم پند مرا نشنید نه خودش و نه فوج جنگی او به ترغیب من گوش دادند و نه از تهدیدم ترسیدند.

شاه ایران امر داد که در اردوگاه هراندازه مس که دستیاب میشود فراهم گردد از آن مس جمع شده یك توپ بزرگ قلعه شکن آماده نموده بر فراز پشتهٔ بالا کرده به گلوله باری آغاز کردند محصورین شهر علاوه بر تنگی ارزاق و تکالیف قحط به بلای دیگری دچار شدند ۱٤ هزار غرباء وضعفاء را از جهت قلت اذوقه از شهر

بیرون نمودند شهزاده کامران پیام تسلیمی را نزد شاه فرستاد و سفیر انگلیس سراسیمه گشته به کامران پیغام خفیه داده وانمود ساخت که در رفع این مصیبت از سر شما میکوشم قدری استقامت نمائید بحضور شاه آمده عرض کرد که بین شما و حکومت انگلیس معاهدهٔ وداد وجود دارد و این اقدام شما راجع به تسخیر هرات موجب تولید فتنه و شورش هند میگردد آرزو دارم که ذات ملوکانه ازین عزم خود باز آید عرضش قبول نشد شاه ایران از طول محاصره خسته گشته بود بر اسپ خود سوار شده حاضر اردوگاه گردید معسکر را امر هجوم داد .

گلوله باری توپها و هجوم سپاه در حصار شهر رخنه‌ها انداخته قریب بود که هرات بدست ایرانی‌ها فتح شود اما سفیر انگلیس مداخله نموده به عرض رسانید که سه روز مرا مهلت داده شود تا شاهزاده کامران را باوزیرش بدون خونریزی وچور وچپاو به شاه تسلیم نمایم توقع دارم که شاه شرف انگلستان را مد نظر داشته مرا ناامید نگرداند و برعایت وحیثیت انگلستان عرضم را بپذیرد

شاه اجازت دخول هرات به سفیر داد مستر مکنیل وارد هرات گشته پنج هزار پوند به شاهزاده کامران امداد داده گفت که تا سه روز جنگ ملتوی است شکست وریخت شهر را بااین پول ترمیم نمائید و قدری استقامت جوئید که جهازات ما به خلیج فارس وارد گردد شاه از تحریکات وی واقف شده از اردوگاه خویش طردش نمود. و شاه برآشفته امر آتش دادن را به قشون ایران اصدار نمود وقتیکه میدان کارزار گرم شد ایرانیها بر فراز حصار شهر بالا میشدند و افغانها سرگرم دفاع بودند از طرفین خلایق بسیار به قتل رسیدند .

در اثنای این جنگ جهازات انگلیس بر خلیج فارس رسیده جزیرهٔ خارف را تصرف کردند .

بمجرد شنیدن این خبر شاه ایران دست از محاصرهٔ هرات بر داشته به

مدافعهٔ انگلیس ها ازخاك ایران توجه نمود .

تمام مامورین سیاسی انگلیس درزمان محاصرهٔ هرات رؤساء کابل وقندهار را بهمدافعه ایرانیها تشویق میدادند وعلماءرا بهمسکوکات طلا ونقره فریب داده میرفتند . تااین جنگ راالباس مذاهب بپوشانند اما درمساعی خودکامیاب نشدندمدت این محاصره بیك سال وهشت ماه طول کشید این بود واقعهٔسال ۱۲۵۵

خوف انگلیس از اتحاد افغان وایران

هنگامیکهانگلیس ها ازمیل افغانها بسوی ایرانیهادانسته شدندیعنی ازاحوال دوست محمدخان امیرکابل وکندل خان والی قندهار و برادران دیگرشان (که بعدازسقوط اولادتیمورشاه مملکترادر تصرف آورده بودند) در اثنای محاصرهٔ هرات باشاه ایران مکاتبه داشتند وراه دوستی را پیموده بدربار شاه سفراء می فرستادندواقف گردیدندلهذاانگلیس هاازنزدیکی ایشان میترسیدند کهمبادااتحاد ملتینایرانوافغانسایهٔ حکومت برطانیه راازکشورپهناور هندازاله نماید.

برعلاوه اینخوف خود ، در جستجوی فرصت استیلاء بربلادافغان بودندچون ملاحظه نمودند کهافغانها ازامرای نوینخودید بین میباشند فرصت را غنیمت شمرده قراردادند کهحمایه شاهشجاع راازبرایپیشبردآرزوی خود بهانه بتراشند تاتوسط او افغانستان را تصرف نمایند .

اردوی جراریرا از قشون منظموغیر منظم تشکیل داده منصبداران ماهرکار وامرایاربابمراتب بزرگ،ومدارجسترگرا(انگلیس) بکومك شاه شجاع مامور نمودهازراه بلوچستان وسیستان وارد قندهار گردیدند اردوی مذکور قبل از رسیدن خودبهحدود افغانستان ازروی بروپاگند مبلغین فرستاده دربین اهالی آوازهانداختند که وارث حقیقی تاج وتخت ومستحق فرمانفرمائی شاهشجاع بودهاستوبگوشافغانهامی رسانیدند کهمتسلطین موجوده غاصبین اورنگ ودیهیم

مملکت اند اقتدار ایشا نرا بکاهید و باشاه شجاع یاری نماید

زمانیکه شاه شجاع بعداز این آوازه ها به حدود قندهار رسید سردار کندلخان چون قوهٔ مقابله نداشت و تمائل اهالی را بسوی شاه شجاع دید باپنجصد سوار رهسپار طهران شد شاه ایران مقدم اورا گرامی داشته پذیرائی خوبی ازاو نموده شهر بابك رادر بلاد فارس باداره ٔوی سپرد .

حکومت شاه شجاع

شاه شجاع ولایت قندهاررا بزمامداری « مستر تاو » انگلیس گذاشته جانب غزنین حرکت نموده بعداز کشودن قلعه غزنین متوجه کابل گشت

امیر دوست محمدخان درخود نیروی مقابله نمیدید به امید یاری گرفتن ازامیر بخارا به بخارا رفت بجای اینکه آرزوی او نتیجه بخشد ازطرف امیر بخارا اهانت و تحقیر نسبت بخود دیده بوطن باز گردیده خودرا به حکومت برطانیه سپرد حکومت انگلیس امیر موصوف را به کلکته فرستاده شاه شجاع « میجرپاتنجر » را کهاز نامداران انگلیس ها بود به کابل والی گذارده بلا جنگ وجدال جلال آبادرا بدست آورد. حکومت انگلیس میجر پاتنجررا با بیست سوار انگلیس و سه صد هزار پوند نزد شاهزاده کامران به هرات فرستاده باطاعت شاه شجاع دعوتش داد شاهزاده کامران پول مذکور را به ترمیم قلعه واستحکامات شهر و فراهمی اذوقه و لوازم جنك صرف نموده تا انجام این مرام « پاتنجر » را بار فقاء او درهرات نگهداشت و بعداز فراغ طوریکه آمده بودند بهمان وتیره از هرات بدرشان کرد .

و از محمد شاه شاه ایران اعتذار تجاوزات خود را خواسته بذمهٔ خودقبول نمود کهسکه وخطبه را بنام شاه ایران رواج خواهد داد این بود واقعات ۱۲۵۷

بهر حال علی الظاهر حکومت شاه شجاع و فی الحقیقت حکومت انگلیس ها بدا کشر

مناطق مملکت سایه انداخت ازاین کامیابی انگلیس ها مغرور گشتند که تو قف سه‌سال وچند ماه‌ایشان‌درخاك افغانستان اهالی‌را به قبول سیطرهٔ ایشان آماده ساخته تاجز مملکت خودگردانیده ازدست افغانها زمامداری شان رابر بایند

طلب کردن شاه‌شجاع مالیه‌را از قبائل

درماه جمادی‌الثانی (سال ۱۲۵۸) شاه‌شجاع برای گردآوردن مالیات ازقبائل هیئتی‌را فرستاد قبائل ازتادیه مالیه سرتابی‌نموده پرخاش جزئی بین قبائل‌ومحصلان به‌وقوع پیوست .

زمانیکه‌خبراین سرکشی به‌شاه شجاع‌رسید یك دستهٔ عسکری رابه‌تادیب اهالی‌سوق داد قبائل‌سرکش تاب‌مقابله نداشتند به‌قله های کوها بر آمدند درغرهٔ رجب‌همان‌سال « جمعه‌خان‌غلجائی » باسه‌نفراز خوانین‌قوم سرازاطاعت‌کشیده گروهی را ازقبائل باخود متحد نموده راه کابل وجلال آبادرا درحدود سه فرسخی کابل‌مسدود ساخته مردم‌راهرو وقوافل‌تجارتی راتاراج میکردند

ورود سردار محمداکبرخان

دراین زدو خورد قبائل سردار محمداکبرخان که‌بعد از بندی شدن پدرش در اطراف وطن‌مصروف دوره‌بود به‌بامیان رسید واهالی دور او را گرفته جمیعتی بهم رسانیدند

وبا جماعهٔ سرکش غلجائی یك گروه دیگر غلجائی ها نیزپیوستند زیرا نائب‌السلطنهٔ انگلیس‌هادرهندمواجب ایشان را از کمال‌خساست خودلغونموده‌بود اخیرا این‌جمعیت به‌سرکردگی سردار محمداکبرخان اتفاق کردند وفتنه روبه ترقی گذاشت ودامنهٔ آن وسعت گرفت

حکومت انگلیس‌مسترمکناتن ومسترمنتیس را بایك‌دسته عسکری به خاموش ساختن این‌فتنه اعزام‌نمود وقتیکه ازکابل بیرون‌شد به فاصله سه‌فرسخی کابل

رسیده بودند که دفعتاً یک گروه غلجائی سر ایشان ریختند وچند نفر عساکر را کشته از راه رفتن باز داشتند .

بعدازان جزال سیل انگلیس با قطعهٔ عسکری خود با راده جنگ سردار محمداکبر خان برآمده در عرض راه باد ستهٔ اولی عسکری پیوست اما از یورش افغانها بسیار درهراس بودند شب ۲۱ رجب از مرکز کومک خواستند به مجرد رسیدن قشون امدادی به سنگرهای سردار محمداکبر خان متوجه شدند در عرض راه دو روز با افغانها دچار گیرودار بودند وظفر نیافتند

دراین اثناء شاه شجاع حمزه خان غلجائی را محبوس نمود غلجائی ها از حکومت شاه شجاع دل آزرده گردیده سه هزار نفر شان راه های کابل را از هرطرف بستند میجر گریفس از شهر برآمده درعرض راه باافغانها مقابل گشته باهیئتی ازارکان قشون انگلیس به قتل رسید.

درغره شعبان اهالی شهر به شور آمده دکانهای خودرا بسته با قامتگاه الکساندر بارنس یورش بردند بسیاری ازمجاهدین درعرض راه به شهادت رسیدند در انجام کار اورا سر راه بدار اویختند .

سپس به خزانهٔ انگلیس که زیر نگرانی مستر جانسن بود متوجه گشته تاراجش کردند وقتیکه شاه شجاع در بالاحصار ازین واقعه خبریافت پسر خودرا بایکدسته فوج ودو توپ اعزام نمود لیکن درخاموش ساختن آتش فتنه سودی نبخشید .

جنگ باغ شاه

۱٤ ـ شعبان برای قطع کردن خط اتصال اردوگاه انگلیس و گدام خوراکه مجاهدین افغان به قلعه محمد شریف وباغ شاه حمله برده سنگر ساختند قلعهٔ گدام که هزار زرعه طول وشش صد زرعه عرض داشت از طرف مجاهدین افغان محاصره شد .

مستر انسن وارن انگلیس بایکدسته عسکر محافظ اروپائی ویك فوج هند وهای هند محصور مانده انگلیس ها خوش بودند که قلعه را به افغانها بگذارند هرچند کوشیدند که خودها را از محاصره نجات دهند مگر کامیاب نشدند

" کپطان سوین " بایکدسته عسکر برای مدافعه محاصرین و نجات دادن کپطان انسن وارن از اردو گاه بسوی گدام حرکت نموده مجاهدین افغان کپطان سوین را باعده زیادی از رفقایش کشتند وبقیة السیف را به فرار مجبور ساختند پس از این واقعه مستر انسن کنارون بایکدسته تازه عسکری برای رفع محاصره ازمحصورین گدام اعزام گردید ایشان نیز بهمان راه رفتند که دسته سابق طی نموده بود وحشر شان یکسان شد بعداران کپطان بویت بحضور سرافسر اردو عرض نمود که گدام را گربه افغانها تسلیم کنیم پنجاه هزار پوند از درك قیمت اجناس خورا که گدام خساره میکشیم و از خورا کهٔ دو روزه اضافه تر درارد و گاه حبهٔ نخواهد ماند و بدست آوردن آذوقه درین موانع بی شمار کار آسان نمی باشد پس چه خواهیم کرد ؟

سرافسر اردو نزد انسن وارن پیغامهای پیاپی میفرستاد که ثبات نمائید وقلعه را ازدست ندهید عنقریب کومك بشما خواهد رسید انسن وارن جواب داد که امشب اگر معاونت نرسد ماازدشمن نجات نخواهیم یافت زیرا افغانها به یکی از برجهای قلعه نقب میزنند رفقای ماازاین رهگذر ازخوف وهراس به لرزه افتاده اند بعضی ازمستحفظین قلعه ازترس خودها را از قلعه بطرف بیرون انداختند اگر امشب چاره جوئی نشود دشمن قلعه رابدست خواهد آورد .

فوائد پهره

متصل به رسیدن این جواب سرعسکر اردوی انگلیس باافسران عسکری مشوره نمود وهیئت مشوره ازرئیس خود فکر خواستند که سنگر و قلعه گدام راچسان ازدشمن خلاص خواهم کرد ؟

درنتیجه رای عمومی به این قرار گرفت که مجاهدین افغان ازاصول حفاظت وضرورت بیدار خوابی بی خبراند بازهم احتیاطاً جاسوسان خودرا برای کشفیات فرستادند کپطان مستر جان فرستاده ایشان خبر ناامیدی آورد که افغانها بیدار هستند ودر تدابیر متصرف گردیدن قلعه باهم جرگه دارند چون امکان رسیدن کومك نبود آن شب ازاعزام دسته های معاون عسکری صرف نظر نمودند وقت سپیده افغانان به قلعه یورش برده سخت ترین حمله هاو اقدامات را بکار برده دروازهٔ گدام را سوختاندند محافظین گدام از دروازه دیگر به اردوگاه گریختند .

شهادت عبدالله خان

اردوی انگلیس از ننگ مغلوبیت وخوف گرسنگی برآشفتند ویکدسته عسکری را به زیر دستی یك نفر میجر حکم هجوم به قلعهٔ محمد شریف دادند قائد دسته گاهی آشکارا و گاهی پوشیده راه می پیمود وانگلیس ها این اوضاع او راپسند ندیده وفردا بزیردستی مستر گریفتس یك فوج دیگر رابه معاونت دستهٔ اولی امر یورش داد کپطان اندرسن که ازشاملین این فوج بوده عبدالله خان رابدرجهٔ شهادت رسانیده ونیمه باغ شاه وقلعهٔ محمدشریف بدست فوجی های انگلیس افتاد .

افغانها داد همت داده به بسالت وشجاعت خود که ابراز می نمودند نیمه اراضی از دست رفتهٔ خودرا پس به تصرف آورده عدهٔ زیادی از عساکر انگلیس را به خاك وخون غلطانیدند

شمولیت قزلباشان باافغانها درجنگ

روز هشتم شعبان قزلباشان کابل با افغانها همدست گردیده به سنگر قلعه محمدشریف درآمدند ازاین همدست شدن ایشان خوف و وحشت انگلیس ها بحدی زیاد گردید کهاضافه‌تر ازان تصور نمیشد دراین‌اوان‌سرا فسر قشون انگلیس هامریض شدوزیرمختار انگلیس سرولیم به‌تقرر نائبی برای‌او توجه‌نمود" بریک‌دیر مشیلتان » رابه این عهده دعوت داد واو قبول نموده افواج بالاحصار را خواه به‌شاه شجاع خواه به انگلیس ها تعلق داشتندعموماً فراهم نموده به‌سنگرها تقسیم نمود لیکن عوض اینکه فوج‌رادلیرمی‌ساخت به‌پیشگاه‌عساکر بیانیه‌ابراز نمود کهماتاب مقابله افغانهارا نداریم‌اگر دراین جاپافشاری نمائیم‌همه بر باد خواهیم شد مناسب است که از کابل کوچیده‌به جلال‌آبادفرو دآئیم‌وآنجامحصور باید شد .

(مقابله‌نمودن باافغانها درمیدان ، درآمدن دردهن شیران است)

سرعسکر گفت‌کهاز کابل برآمدن ودرصحراء باافغانها مقابله‌نمودن دردهن شیران‌درآمدن است لهذا برآمدن ما از کابل خلاف‌احتیاط استازخوف و هراس ارای‌شان به اختلاف انجامید .

وجرگه افغانها باهم قرار دادندکه قلعه های را کـه از سوی شرق وغرب بارد و گاه انگلیس مشرف اند بابرج رکاه باش تصرف باید نمود زمانیکه مقامات مذکور را اشغال کردند باردوگاه انگلیس گلوله‌باری و تیرباران آغاز نمودند .

وزیرمختار نائب (سرا فسر)رابیدار ساخته‌امر نمود کـه به‌برج رکاه باش هجوم نمائید فوج‌خودرا آماده‌ساخته از طرف‌آفتاب برآمد حرکت نمود کپطان بلوباررفقاء خودراه راغلط کرده‌باافغانهارو برو شده شانهائش تکـان خورده به‌لرزه

افتادو قبل از مقابله‌خواهشمندمرگ گردیدند افغانها سرشان ریخته همه را ته‌تیغ ساخته کشتار فوق العادهٔ به عمل آوردند کرنیل‌مکرلان ولفتنت برت که متفقاً برای کومك کپطان بلو بر آمده بودند بین‌ایشان و کپطان بلو مجاهدین افغانها حائل‌آمده باهردو فوج انگلیس درآویختندچون شلطان‌این هول‌راملاحظه نمود عرق حمیت او به جنبش آمده کل فوج حاضر را امر هجوم داد افغانها مدافعه‌کردند دو باره امر هجوم دادندافغانان باز دفاع کردند بارسوم‌امر هجوم‌شد این‌دفعه به‌جز لفتنت برت‌ویکنفر دیگر ازدسته‌های انگلیس کسی زنده‌نماندواز جمعیت‌مجاهدین افغان فقط سی نفر سوار به شهادت رسیدند.

دراین یورش ها و گریزها انگلیس ها بر قلعه رکاباش و قلعه‌ذوالفقار قبضه کردند واز قلعه رکاباش چیزی غله کشیده بسوی اردوگاه عازم بودند که تاریکی شب رسید وشیران افغان حمله آورده گندم را ازایشان گرفته‌قلعه‌جات‌مذکور رامتصرف شدند وسنگرهای جنگ آماده نمودند

حرص‌وآز انگلیس هادرعین‌ضعف و کمزوری

روز ۱۳ شعبان افغانها سه عراده‌توپ‌را بایك گروه‌افراد جنگی به کوه بچهٔ جانب‌افتاب‌نشست بالا کرده بمقابل‌انگلیس هامیها گردیدندوزیر مختار شلتان‌امریورش داده گفت که میجر شطوین باید بایکدسته عساکر بسوی جنگ حرکت نماید درآخر به فاصله‌دوازده گز از اردوگاه با فغانها روبرو گشتند افغانهادراین روز بکمال خوبی امتحان بسیار بزرگی دادند همینکه میدان کارزار گرم شد طائفه‌سوار افغانها پس گشتند پیاده‌های افغان از این حرکت قهقری سواران مشوش گردیده رجعت نمودند انگلیس ها پشته‌رامتصرف گردیده یکتوپ‌از سنگر افغانها را شکستانده دوی دیگر رابه‌اردوگاه رسانیدنددراین روزانگلیس ها خیلی فرحت وشادمانی را نشان دادند اما از طرف جنرال سیل مقیم جلال آباد

خبر آمد که قبل از گذشتن زمستان با مداد شما رسیده نمی توانیم این خبر یأس آوری به انگلیس ها موقع نداد که در تلافی خساره های گذشته در کامیابی نوین خود خورسندی میکردند با وجود آن به پائداری زندگانی خود حرص وآز را نشان می دادند

لشکر محمد خان افغان

در فریب دادن افغانها و بدست آوردن سنگر های شان و قبضه کردن استحکامات محمدخان ترتیبات داشتند حیله اندیشیده مستر استوارت مهندس اظهار کرد که انگلیس ها تاب جنگیدن افغانها را ندارند محمدخان که راه بالا حصار را گرفته و خورا که باب را نمیگذاشت که به بالا حصار برسد از بیان او مغرور گشته بسوی بیمارو رخ نمود تا راه دیگر ادوقه رسانی انگلیس ها را مسدود نماید انگلیس ها میجر شتوین را برای نگهبانی راه مذکور فرستادند ما افغانها شتاب نموده قریه بیماروا را در تصرف خود آوردند دراین جا محار به سختی بوقوع پیوسته به عقب نشینی انگلیس ها خاتمه یافت وضابطان زیاد فوج انگلیس با کمال ناکامی رجعت نمودند .

به تاریخ ۱۲ شعبان محمداکبر خان از بامیان آمده باافغانان خود متحد گردید دراین روز انگلیسان به تسلط قلعه بیمارو باهم اتفاق نموده وزیر مختار میجر کارش و میجر شطوین را بایك فوج حرکت داده بر قلهٔ که بالای یك بلندی واقع بود و بدون یك توپ وچهل نفر آدم دیگر قوه نداشت امر هجوم داد محهاجمین انگلیس بی راه بی راه رفته بر قلعه هجوم کردند" میجر شتوین "زخم خورد ویك هیئت از رفقای او به قتل رسیدند چون شلتان این مصیبت را ملاحظه نموده میجر کارش و صدنفر مهندس را امر داد که استحکامات را طوری طرح نمایند که از دسته دشمن مأمون گردند وقبل از اینکه بنیاد استحکام را بگذارند ده هزار مرد از اهالی کابل را بر فراز کوهی دیدند که ایشان را تیر باری می نمایند فی الحال کرنیل اولیور را امر اماده گی

داده عسکر را بشکل دائره قلعه ساخته پشت این قلعهٔ انسانها رسالهٔ سوار را حرکت داده امر هجوم صادر شد سواران افغان عجله نموده بر میمنه فوج انگلیس یورش برده لفتنت واکر را محاصره نمودند دراین یورش یکی ازسرکردگان افغان زخم یافت سپس افغانان از هر طرف حمله کرده ایشان را به تنگ آوردند دراین پا فشاری افغانان راه گریز را نیافتند زیراسواران فوج انگلیس دل انداخته پشت سر گریخته بودند افغانها توپ ها و ذخائر حربی فوج انگلیس را بدست آورده بواسطه زخمی شدن یکی ازسر کردگان خود به طرف قریه مراجعت نمودند انگلیس ها ازموقع استفاده گرفته بر فراز کوه برآمده توپ های خودرا دوباره تصرف کردند وهمان توپ هارا بر مجاهدین افغان سردادند .

افغانها ازاین اوضاع برآشفته به شدت وحدت زیادی هجوم آورده جمعیت فوج انگلیس را پراگنده ساخته به گریز مجبورشان نمودند شکستی هایکه یکه بسوی اردوگاه می گریختند وافغانها در تعاقب بودند بدون دیوار های استحکامات اردوگاه مانع دیگری پیش روی خود ندیدند

تخم انگلیس رادروطن خود نگذارید

زمانیکه ساحه برانگلیس ها تنگ آمد گذارهٔ خودرا خیلی دشوار دیده به صلح التجاء نمودند وزیرمختار نزد افغانها قاصدی فرستاده آرزوی صلح نمود افغانها جواب مشروطداد که احدی از نژادانگلیس درخاك ما توقف نه نماید و برخی شرائط را نا قابل قبول دیده از جرگهٔ فرستاد های افغانها برخواسته گفت که روزقیامت نزدیك است عنقریب ما و شما درمیدان حشر حاضر شده ظالم ومظلوم وحق وباطل اشکارا خواهد شد .

بعد ازین مفاهمه بین افغانها وانگلیس ها دوباره محاربه شروع گردید . افغانها

قلعه محمد شریف را در ۱۶ رمضان بار دیگر بدست آوردند نفس انگلیس ها به‌لب رسیده یقین کردند که بدون صلح خواهی نه خواهی چارهٔ دیگر ندارند وزیرمختار انگلیس یك ورقهٔ را که بر معاهدهٔ افغان وانگلیس مشتمل بود نگاشته از شلتان ودنیکتل وجیمرلز بران آمضاء گرفت .

جرگهٔ دوم افغان وانگلیس درخصوص تخلیهٔ وطن

به تاریخ ۱۱ رمضان وزیرمختار انگلیس با کپطان لارنس وتروژر ومکینزی و یك هیئت مرکب از افراد جماعت خود به فراز پشتهٔ سیاه سنگ برآمده بارؤسای افغان جرگه نمود وزیرمختار در بین جرگه برخاسته برای استمالت افغانها خطابهٔ ایراد نموده گفت از دیر یست که ما انگلیسها امیردوست محمدخان را قدردانی کرده ایم و منزلت او را عالی پنداشته ایم ودر هر نقطه از نقاط مملکت خود اقامت او را گرامی داشته ایم بعدازان ورقهٔ ترتیب دادهٔ خود را که براین مضمون مشتمل بود به‌حضور مجلس قرائت نمود :

حکومت انگلیس تعهد می نماید که قندهار، غزنین، جلال آباد وسائر بلاد افغانستان را تخلیه نماید بشرطیکه افغانان یکی از بزرگان خود را بطور گروی تاوقتی به انگلیس ها بدهند که آنها از مملکت شان به‌سلامت برآیند وحینیکه عساکر انگلیس به حدود هند واصل گردند امیردوست محمد خان را بسیار به زودی بوطنش خواهند فرستاد. و به افغانان لازم است که سالانه یك لك روپیه مواجب به‌شاه شجاع . خواه در داخل وخواه درخارج بپردازند این وظیفهٔ مستمری او به ذمهٔ افغانها خواهد بود.

و به‌ذمهٔ انگلیس این امر لازمی است که بدون مرضای افغانها بر خاك افغانستان فوج خود را داخل نه نماید .

زمانیکه این سجل به‌حضور سردار محمداکبرخان عرض شد بعد از جرح و تبدیل چنان تقرر یافت که به‌ذمهٔ انگلیسها فرض است که در ظرف سه روز

تمام شهر ها و قریه جات افغانستان را تخلیه نمایند و محمداکبرخان در فراهمی کراهه کشان بایشان کومك خواهد کرد .

حکومت انگلیس به نقل دادن عساکر از بالاحصار آغاز نموده به کمال ذلت ومسکنت که بالاتر از ان تصور نمیشود قلعه های کابل را تخلیه نمودند ومحمداکبرخان در تهیهٔ کراهه کشان تعلل می نمود و میگفت که تاوقتیکه انگلیس ها تمام قلعه هارا تخلیه نه نمایند به ذمهٔ من ایفاءعهد تعاون تهیهٔ کراهه کشان لازم نمیشود .

قوهٔ سفید فضائی زمستان کابل

بتاریخ ۱۸ رمضان که برف باریدن شروع نمود مصائب ومشکلات انگلیس دوچند گردیده برای تخلیهٔ غزنین وانتظار عساکر آنجا در تشویش افتادند .
به ۲۰ رمضان برای انفصال کارخود بافغانها جرگه کردند افغانها نیمهٔ ذخائر حربی از قبیل توپ ها وجبه خانهٔ که انگلیس هاداشتند خواهش کردند انگلیسها بادل ناخواسته این خواهش افغانهارا پذیرفتند کپطان کیلی وکپطان ایری را بطور گروی حسب خواهش افغانها بافغانها سپردند تازمانیکه عهد خودرا اکمال نمایند .
به تاریخ ۲۲ رمضان مستر اسکنیر که نزد سردار محمداکبرخان اسیر بود بحضور وزیر مختار آمده اظهار کرد که محمداکبرخان یك امر دشوار را از حضرت وزیر درخواست می نماید کهشما باضابطان نامدار خویش به حضور سردار حاضر شوید تامعامله را باشما دفعةً فیصله نماید .

وزیر بدون قبول این درخواست چارهٔ نمی توانست کرداما خوف وهراس براو مستولی بوده بهعساکر خودامر تیاری وآمادگی دادتا بیرون استحکامات اردوگاه

آمادهٔ جنگ با شند و خودش باضا بطان ار دو سوی پشته هار فته قد وم سردار محمدا کبرخان رامنتظر بود ساعتی نگذشته بود کهسردار محمدا کبر خان با جمعی از خوانین افغان حاضر گردیدند .

سردار باشخص وزیر وخوانین با ضابطان عسکری رو برو شدند سواران افغان یکه‌یکه ،دودو می‌رسیدند بعد ازساعتی سردار قوم خودراآواز داده گفت هرکس مقابل خودرا بگیرد دست وزیر مختار را بریده کشان کشان اورا میبردند وزیر واویلا واغوثا فریاد میکرد وپناه وامان میخواست بدازان سرش را ازتن جدا کرده در کوچه های کابل تشهیر کردند

ومستر ترواراسر راهی‌بدار کشیدند ولفتنت‌ایری که‌بدست محی‌الدین افغان اسیر افتاده بود در روز نامچهٔ خود سخافت عقول انگلیس ها وبز دلی متصبداران انگلیس وضعف آراء شان رامی نگارد

وقتیکه اورا به‌حضورسردار محمد اکبرخان حاضر کردند سردار بادیدهای شعله انگیز خودبسوی اونگریسته گفت :- ای انگلیسها شما بودید که طمع‌مملکت مارابدل‌خودپرورانیدید! جزای اعمال خودرا به‌چشم‌سردیدید! کنون هم‌به کشتن تو ضرورت ندارم،ترابخشیدم‌رنگهبانی ترابه‌ملامونمن‌خان سپردم میجرپاتنجر که زمام وزارت مختاری را بعد از سرو لیم مکناتن گرفته بود دوباره مراودهٔ صلح‌خواهی باافغانها نمودوگفتندصلح بشرائط ذیل پذیرفته‌خواهد شد .

۱ :- عساکر انگلیس تمام‌توپ های‌را که‌دارد بماوا گذار شوند مگر شش ضرب‌عراده‌توپ که‌برای حفاظت خویش باخود برداشته می‌توانند .

۲ :- مال گرانبار وآلات‌متعلقهٔ خزانه‌را بماسپارند .

۳ - سرکردگان انگلیس‌راباآل واولاد بماسپارند .

۴ - ۱٤ لك‌روپیه را که‌وزیر مختار بماوعده داده بودآن رابپردازند .

چون این شرائط را شنیدند دانستند که این مقام مقام حیله بازی ها و روباه بازی ها نمی باشد .

بلکه قوهٔ جنگ و شعلهٔ شمشیر و سر نیزه نیز از برای قبول آن شروط مجال نمی دهد و وجدان شخص حر آزاده هم بآن راضی نمیگردد) .

بلی ! جنرال الفستون هر چند اراده نمودکه شجاعت و حماست خودرا اظهار نموده مانند گربه خودرا بدماند لاکن انتفاخ او درخون انگلیس حرارتی تولید ننموده بلکه جذبات عسکری شان در ۲۹ رمضان بگرو دادن (کپطان درمند) و کپطان واتسن و کپطان واربرتن و کپطان دپ) بهمراه زن ها واولادشان نتیجه بخشید و بعد ازان مجروحین رادر جای یکی از افغانها با برخی از اطباء گذاشته پنج ضرب توپ شاهی راهم با فغانها تسلیم نمودند .

اخراج اجانب یاحرکت اردوی انگلیس

در روز ٦ شوال آمادهٔ سفر گردیده با ۹ ضرب توپ و ۱۲ هزار اشتر بغرض سواری مردها وزن ها واطفال وبدنبال آن عساکر انگلیسی حرکت نمودند پس درحد دریا ئی رسیدند که مرور شان ازان لازم بود حال اینکه بالای دریای مذکور بدون یك پل بیش وجود نداشت بناء بعداز زحمت ها و صعوبات و تلفات عدهٔ کثیری از نهر مذکور گذشتند و یك قدری مسافت را طی کرده تا بگرام رسیدند افغانها بمانند گرگهای گرسنه دنبال شان را نگذاشته در هر جا آن هارا لخت و تاراج نموده یك توپ دیگر راهم گرفته بمحمد اکبر خان تقدیم کردند .



عهد نامهٔ پسران سردار پاینده محمد خان در وقت طوائف الملوکی افغانستان که عیناً در موزهٔ کابل موجود است

(هیجان افغان ها از عهد شکنی انگلیس)

بعد ازان محمد اکبرخان بالای شان شرط گذاشت که شش نفر دیگر از کبرای خود را نیز گرو بدهند انگلیس ها قبول کردند و باو عهد نمودند که بالای هیچیك افغانان تازمانیکه بتاراج وایذای جانی انگلیس ها دست درازی ننمایند انگلیس ها فیر های تفنگ واستعمال سلاح نمیکنند والحاصل انگلیس ها باین ذلت و مسکنت بعدازز مان اندکی به بتخاك رسیدند .

روز ۸ شوال افغانها فیر های خود را بالای شان دو باره آغاز نمودند و (میجر شتوین) بمدافعهٔ شان همت گماشت لاکن نتوانست باافغانهامقابله کند بعد ازان محمد اکبر خان یك گروه دیگر را علاوه بر نفری سابق از انها بعنوان گروی طلب نمود آنها قبول کرده و نفری را تسلیم نمودند و براه خورد کابل بقیة السیف روان بودند .

خورد کابل عبارت از شیله هائیست که چند میل طول داشته وراهی که مرور ازان لازم است در دامنهٔ کوه واقع ویك طرف آن رانهر یکه ۶۰ گز پایانتر ازدامنهٔ کوه میباشد احاطه کرده قلهٔ کوه از طرف دیگر بآن مشرف است درهمچه یك موضع مدهش افغانها برایشان باز هجوم آورده محصور شان کردند توپ دیگری هم ازانها غنیمت گرفتندو تاخورد کابل سه هزار نفر (تلفات) داده غالب قسمت ذخایرشان به دست افغانهای جسور افتاد . روز ۹ شوال که زنده ها بر مرده ها حسد می بردند قشون انگلیس ادارهٔ تهیهٔ کوچ وحرکت داشتنددرین اثناءاز جانب محمد اکبر خان نسبت بصیانت زن هاواطفال وزخمی ها اطلاع اطمینان بخشی رسیده فی الجمله از رسیدن خبر مذکور قدری مطمئن شدند .

روز ۱۰ شوال در حالیکه انگلیس ها درشرف حرکت وقطع مسافت بودند ناگاه افغان ها برآن ها هجوم آورده راه گریز را ازهر طرف بر انگلیس ها

مسدود نمودند و همه‌را تهٔ شمشیر قرار دادند انگلیس هـ قوت حرکت نداشته‌حتی عساکر هندی‌هم‌ا سلحهٔ خود را می انداختندو فرار میکردند مگر از پنجهٔ مرگ‌راه گریز ونجات را بدست آورده نمی توانستند بلکه تاقبر جبار نرسیده بودند که شمشیر افغانها ریشهٔ حیات شان‌را از بیخ و بن بر کندند‌اموال ومتاع‌وذخایر حربی آنهاراچورو تاراج کردندو برای نفری باقیمانده باستثنای یك ضرب توپ بیش نماند معبر" هفت کو تل " از کثرت نعش مقتولین مسدود گردید والحاصل از تاریخ برآمدن قشون انگلیس تاروز رسیدن بکته سنگ ۱۲ هزار عسکر منظم شان بقتل رسیدندا ما تعداد مقتولین عسکر غیر منظم شان‌را بجز خدا دیگر کس نمیداند

در آن شبی که‌وارد " کته‌سنگ " گردیدندیك جماعت شان‌اسیر ویکدانه‌توپ با قیماندهٔ شان‌هم بتاراج رفت . در روز ۱۱ شوال از کته سنگ بطرف جگدلك روان‌شده‌عصر روز بجگدلك‌رسیدند دران جابالای‌تلی‌بر آمده استقامت وجلادت ورعب‌خود را بافغانها نشان میدادند ازین رو غضب‌افغانها بجوش آمده بر بلندی های انجا بالا شده وآن هارا سخت محل گلوله باری قراردادندبعدازان محمدا کبرخان (اسکینز) راطلب نموده‌برای او گفت که بدون اینکه (شلتان) وجانسن) را هم‌بما گروندهی چاره نداری درین گفتگوازیك طرف نامعلوم گلوله آمده اسکینز راهلاك نموده وقت که انگلیس ها واقعهٔ مذکور را ملاحظه کردند بطرف جلال آباد عزیمت کردند افغانها با شمشیر های برهنه از هرطرف بالای شان هجوم آورده بقتل آنها آغاز نمودند درنتیجه عسکر انگلیس درین موقع بیشتر از خورد کابل تلف گردید .

فرداروز ۱۳ شوال افغانهاملاحظه نمودند که‌تعداد اردوی انگلیس خیلی کم است

بناءً آن هـا را احـاطه نموده بعضی راقتل وحصهٔ را اسیر کـرده بدون دکتور (بریدون) احدی از دست افغانها نجات نیافت وفقط دکتور مذکور بحیلهٔ فرار نموده بجلال آباد رفته خبر واقعه را بانگلیس های آنجا رسانید .

چون افغانها میدانستند که دشافت فریب حیله گران ومکاران و خادعان بدون جریان خون آن هاپاك وچشم طامعین وحرص پرستان بدون خـاك قبور سیر نمی گردد بناءً خون های انـگلیس ها را ریختانده چقوریهای جبال خودرا گودال های مقتولین شان ساخته تلخی پیمان شـکنی را بـآن ها فهمانده وخوب چشانند ند .

تلطف محمد اکبر خان برضعفـاء واسیران

بعد از ان محمدا کبر خان اسراء و زنهـا واطفال ومجروحین و بعضی ضبـاط انگلیسی را باخود گرفته بکابل آورد واین بود انتهای احوال قشون انگلیسی که در کابل بوقوع پیوست .

اما قشون انگلیسی که در شهر غزنی توقف داشت از نصیبیکه باردوی اول رسیده بود آنها هم حصه گرفتند . حتی بعضی شان از خنکی و گرسنگی هلاك وبرخی همدرته تیغ افغانها جان دادند و باقیمانده اسیر گردیدند چنانچه اسیر ها را چندماه نگاه کرده بعد از ان بکابل فرستاده درکابل اسیر های مذکور را محمدا کبر خان بملاطفت استقبال نموده با کرام وعزت برای آن هاجای داده همه نزدمیجر پاتینجر جمع شدند ، بعد ازان محمدا کبر خان بضابطان انگلیس شمشیر های شان راپس داده وهم بعضی را به بخشش طلا نوازش نموده با زنها مرحمت و بااطفال ملاطفت فرمودند .

قتل شاه شجاع

درین بین شجاع الدوله خان بارکزائی شاه شجاع را بقتل رسانیده یك هرج ومرج مدهشی درافغانها تولید گردیده باحزاب و تفرقه ها ومنازعه ها دچار آمده جمعیت شان پراگنده و مملکت را خوانین در بین خود تقسیم نمودند محمد اکبر خان در بیرون شهر ترتیبات عسکری گرفته و (فتح جنگ) پسر شاه شجاع هم بآن شامل شد

آمدن اردوی انگلیس بکابل

درا ثنای این فتنه ها اردوی انگلیس که زمستان در قندهار محصور بودند بکابل آمده بعضی قوای امدادیهٔ دیگری بآن ها پیوست درین وقت اولاً درما بین لشکر انگلیس و سردار محمد اکبر خان بعضی مناقشات رخ داد ولی در نتیجه مسئله به مصالحه انجامید محمد اکبر خان اسیران انگلیس را رها داد وجنرال (پولوک) بر فرستادن امیر دوست محمد خان وعائله او تا خاك افغانستان متعهد گردید وقتاً که عساکر انگلیس تشتت و تفرقهٔ افغانها را ملاحظه نمودند و نیز دانستند که قائدیکه آن ها را برای مقاومت وجنگ و فعالیت سوق دهد درین وقت در بین شان وجود ندارد بنا بران دست تطاول را دران بلاد دراز نموده چهارچتهٔ شهر کابل را که از زمان اورنگ زیب تیموری درانجا وجود داشت دارای چوکهای بیابی که طول آن به ٦۰۰ قدم وعرض آن ۳۰ قدم بوده و بدیوار های آن تصاویر نیکو ونقوش مزین مشاهده میشدند بگناه اینکه افغانها دران جا نعش وزیر مختار انگلیس (سرولیم مکناتن) را آویخته اند آن را آتش زدند و بر قریهٔ استالف چپاو برده مجروحین وزنها واطفال و کسانی را که انجا یافتند قتل عام نمودند (درین فرصت محمد اکبر خان و تابعین او بکوهها بالا شدند) بعد از آنکه بزعم خود عساکر انگلیس از افغانها انتقام گرفتند بصورت فوری ازخوف انتقام وجمع آوری افغانها طرف هند کوچیده و فرار نمودند

والحاصل طمع سلطنت شاه شجاع را به کاوش قبر خودش وادار ساخت وحرص وشغف فرمانفرمائی در بلاد افغان، انگلیس ها را به این درجه رسانید که خانه های خود را قبرهای خویش بسازند.

اگر چه افغانها مجروحین وزن ها واطفال انگلیس ها را صیانت نمودند بالمقابل انگلیس ها مریض ها وزخمی ها وزن ها واطفال قریهٔ استالف را قتل عام کردند تا با نظار عالم ظاهر شود که شهامت افغان هائیکه در کوه ها و دشت ها زندگانی بسر میبرند واز تعلیم وتربیه ونعمت علم ومعارف هم محروم میباشند باسجایای مدنیت انگلیس تاچه اندازه متفاوت ومتمایز است ؟

رهائی امیر دوست محمد خان از قید انگلیس

وقتیکه امیر دوست محمد خان را انگلیس ها رها داده وارد کابل شد متعاقباً برجلال آباد وولایت کابل ومضافات آن استیلا نمود اما کندل خان برادر امیر دوست محمد خان (که سابق بیان کردیم) با برادران خود بایران پناه گزین بوده زمانیکه از تخلیهٔ انگلیس ها نسبت به قندهار واقف شدند به معانت شاه ایران یك اردوی مختصری تشکیل داده بقندهار آمد در قندهار بعد ازمنا قشات اندکیکه مابین او وبعضی سدوزائیها واقع شد قندهار را تصرف نموده نفوذ او در قندهار قائم گردید بعد ازان درمابین او وامیر دوست محمد خان محاربات واقع شد که در تمام آن ها غلبه بجانب امیر دوست محمد خان بود وبر هرات هم لشکرکشی کرد اما ناکام شده واپس رجعت نمود .

هجوم رنجیت سنگه

پس از چند سال سلطنت امیر دوست محمد خان رنجیت سنگه بر قشون پشاور هجوم آوده جنگیکه درمابین هردو لشکر چند بار واقع گردید طور (سجالی) بود (یعنی هر واحد ازمتخاصمین گاه غالب گاه مغلوب می شدند) وقتیکه زمان محاربه بطول

انجامید و تعداد مقتولین زیاد گردید و انگلیس ها ملاحظه نمودند که گرفتن شهری مانند بشاور که کلید پنجاب است در تصرف افغانها دال بر قوهٔ امیر دوست محمدخان و موجب تزلزل ممالك هندیه انگلیسیه میباشد طوری درمابین شان مصالحه نمود که شهر مذکور در تصرف رنجیت سنگه باشد و درین مصالحه حکومت انگلیس نه تنها مدافعهٔ خلل را از بلاد هند در نظر گرفته بود بلکه ارادهداشت که بغرض گرفتن واستیلای پشاور اساس و طریقی کشاده باشد زیرا میدانست که حکومت سکها قسمیکه رنجیت سنگه تشکیل داده بود اساس ندارد و یك نمونه واهیات است چنانچه باندك فرصت بعداز مصالحه بر شهر مذکور حکومت بر طانیه استیلا نمود .

مرگ کندل خان

به تعقیب این وقائع مرگ کندلخان اتفاق افتاد تااینکه در بین برادرها و پسران مذکور نزاع افتاده سرانجام کار شان بهمقاتله وسفاکی و هرج و مرج انجامیده در آخر کار امیر دوست محمدخان را در بین خود حکم مقرر کردند پس امیر با قشون خود بطرف قندهار رفته هر کدام از ورثه کندل خان را بغرض دفع شرارت شان بمعاشی راضی ساخته خود امیر هم بر قندهار مستولی گردید و بهسبب تصرف آن بر غالب بلاد افغانستان سلطهٔ او تکمیل شد محمد اکرم خان پسر خود را بطرف بلخ فرستاده تامردمان آنجارا که در زمان استیلای انگلیس از حکومت افغانی سر برداشته در کار خود مستقل شده بودند مطیع نماید همان بود که اهالی آن سامان را واپس تحت تسلط آورد اکنون هم موضعی از بلاد اصلیهٔ افغانیه خارج حکم امیر دوست محمد خان نماند الا شهر هرات که در تصرف کامران بود .

خاتمهٔ کار سدو زائیها

کامران همان جوانمردیست که مدت بیست ماه باوجود کمی عدد و قلت سامان حربی در مقابل عساکر ایران به نهایت ثبات و متانت و مقاومت مقابله نموده در انجام کار شهو قد هوا

بر وغالب آمده به‌مسکرات مشغول و یار محمدخان بامی‌زائی وزیرش اورا آلهٔ پیش برد مقاصدو بازیچهٔ ساعت تیری خود قرار داده بود با لاخره اورا دریك قریهٔ خارج شهر خفه نموده و بجای او نشست و بعبارهٔ دیگر بمرگ او رسوخ خانوادهٔ سدوزائی بکلی سقوط نمود.

خلاصه آنکه احمدشاه سدورائی بوسیلهٔ شجاعت و تدبیر و عدالت و اقتصاد آنچه را اندوخته مملکت وسیعی را که تحت تصرف خود آورده بود اولاد و احفاد او بسبب جبن و حماقت و ظلم و عیاشی و غلو در شهوة به فنا و ضیاع رسانیده بالاخره چراغ حکمرانی شان خاموش گردید.

یار محمد خان پیوسته با شاه ایران طرح مکاتبه ریخته بواسطهٔ حمایت او هرات را از دست برد دیگر امراء افغان صیانت می نمود.

(سید محمد خان) پسر یار محمدخان بمعاونت شاه ایران بعد از پدر حکمران هرات گردید لاکن چونکه سید محمد خان بد خلق احمق و ظالم بود اهالی از او ناراضی گردیده بر وشوریدند و شهزاده یوسف سدوزائی بدون مانع وارد هرات گردیده سید محمد خان را بقتل رسانید.

سقوط هرات از دست ایرانیها

بعد از آن در هرات فتنه‌های چندی واقع گردیده ناصرالدین شاه فرصت را غنیمت شمرده تحت قیادت سلطان مراد میرزا بر شهر هرات قشون کشی نمود چنانچه بعد از محاربهٔ چندروزه شهر مذکور را مفتوح ساخته و ولایت هرات تحت تصرف ایران درآمد؛ انگلیس ها از فتح هرات بدست ایرانی ها بسببیکه شهر هرات را کلید دروازهٔ هند میدانستند بغضب درآمده جهازات جنگی خودرا بخلیج فارس سوق داده بندر بوشهر و جزیرهٔ خارق را بغرض تهدید ناصرالدین شاه وسد خللیکه وقوع آن مهلك ثابت میگردید و دفع انقلابیکه از اشاعت قشون ایرانی بطرف بلاد

افغانی در هند بظهور رسیده بود مواضع فوق‌را تصرف نمود بعد ازمدت یکسال از این واقعه در بین انگلیس و ایران (بشرط اینکه شاه ایران یك افغان را بهرات حاکم گماشته‌عساکر آنجا هم افغان باشد) مصالحه‌بوقوع آمده مواضع‌مذکور را انگلیس تخلیه‌نموده باحکومت ایران سپردو شاه ایران به‌تصویب انگلیس سلطان احمدخان‌پسر کاکا وخسر امیردوست محمدخان را بر هرات والی‌مقرر نموده‌برمشارالیه شرط نمود که سکه وخطبه را بنام‌شاه ایران‌اجرا نماید. باوجود آن خوف انگلیس برطرف نگردیده بعد ازچند سال امیردوست محمد خان را بر شهر هرات ترغیب داده متعهد شدکه برای امیر وجانشینان او یك رقم کافی سالانه جهت اعاشه قشون وساختن استحکامات حربی تسلیم‌می نماید تاحکومت (افغان‌یك سد محکمی دراسیای وسطی‌بین‌روسیه وایران وحکومت‌هند باشد) پس امیردوست محمد خان لشکری آراسته بر هرات هجوم برده شهررایك مدت دراز محاصره نمود در اثنای مهاجمه ومدافعه عساکر طرفین بداخل شهرمرگ سلطان احمد خان اتفاق افتاده بعد ازمدت اندك امیردوست محمدخان هم‌در معسکر خودفوت نمود سپس رؤسای عساکر به مهاجمه امرداده دراثرمهاجمات متعدده شهرمذکور در ۱۲۸۰ مفتوح گردید .

امیر دوست محمد خان شخص عاقل ومتحمل ونرم طبیعت بود وبظلم واجحاف میل‌نداشت چنانچه بحسن‌استمالت وسلوك‌خویش دلهای برادران خودرا بدست گرفته تااینکه باو تابع گردیدند باوجود انیکه در بین برادران او کسانی وجودداشتند که ازو کلانتر بودند.امیر به تدبیر وحکمت خوداساس‌سلطنت رانهاد . ونیز پسران زیاد داشت که رشید ترین وعاقل ترین آن ها محمداکبرخان بود (همان محمداکبرخانی‌را که بلادافغانی‌را ازپنجه‌طمع‌انگلیس نجات داده بودولی‌عهدخود مقرر نمود ؛ وقتاً که‌مشارالیه درزمان‌حیات او فوت شد برادراعیانی‌او شیر علیخان

را ولی عهد تعین نمود زیرا امیر حقوق محمد اکبرخان را که بروی خصوصاً وبر تمام افغانستان عموماً اثبات نموده بود نسبت به برادر او رعایت کرد لاکن مشارالیه حقوق دیگر مرد مان را رعایت نکرده ملاحظهٔ ضررهائی را که باین امر مرتب میگردید هرگز در نظر نیاورد بعضی برادران کلانش که باطاعت او راضی نمیگردیدند بر وشوریدند وازانقلاب شان خون ریزی وخرابی مملکت و تاراج اموال مستلزم گردید بلکه امیر دوست محمد خان هم که در حیات خود بهر ولایت یکی از پسران خود را والی گماشت نهایت خطاورزیده بود زیرا مملکت افغان مملکت قانونی نیست گویا بدست خود دروازهٔ فتنه وفساد را در بین بلاد کشاده هرکدام را به طغیان وعصیان قوت وقدرت عطا کرد .

حکومت اعلیحضرت شیر علی خان

زمانیکه امیر در حین محاصرهٔ هرات چنانچه بیان کردیم فوت نمود در معسکر او از پسرانش شیرعلیخان ولی‌عهد ومحمداعظم‌خان ومحمدامین خان ومحمداسلم خان حاضر بودند محمدرفیق خان وزیر شیرعلی خان که از طائفهٔ غلجائی ویك شخص خائن بود بشیر علیخان پیشنهاد نمود که تا برادران تو حکمرانان مطلق العنان باشند در سوخ تو بدون اینکه برادران خودرا هم گرفتار نمائی تکمیل نمیگردد خصوصاً کسانیکه از شما کلان تر هستند پس این خبر در عوام شائع گردیده برادر اینکه در معسکر وجود داشتند از شنیدن این خبر از معسکر فرار نموده بولایتی که در زمان پدر خود بران حکومت داشتند خودرا رسانیدند اما شیر علیخان وقتیکه از گریختن شان واقف شد به تنظیم شهر هرات عجلت نموده محمد یعقوبخان پسر خودرا بران والی گذاشت وخود راه بلخ را پیش گرفته بولایاتیکه درعرض راه واقع وهمان برادرانش که از معسکر گریخته بر آن ها استیلا نموده بودند هیچ تعرض نکرده تصمیم گرفته بود که محمدافضل خان برادر کلان خودرا که در قوهٔ عسکری از تمام برادران

فوقیت دارد ودر نزد اهالی بارسوخ تر است فریب بدهد واورا گرفتار کند .

وقتیکه بحدود بلخ رسید به‌محمدافضل خان مکتوب نوشت که‌شما برادر بزرگتر ما میباشید بر شما لازم است که‌در اصلاح مملکت ورفع فساد واتحاد برادران کوشش نمائید من عهد میکنم که هیچگاه ازامر شما تجاوز واز نصیحت شما مخالفت وازحلقهٔ اطاعت‌شما خارج نشوم وقتیکه مکتوب‌اورا محمدافضل خان بهمین مضمون ملاحظه کردبازی خورده بپای‌خودنزد شیر علیخان رفت‌بناءاً اورا گرفتارساخت عبدالرحمن خان پسر محمدافضل خان به‌بخارا فرار نمود وولایت‌بلخ‌را شیر علیخان متصرف وفیض محمدخان برادر خودرا بران والی گذاشته بکابل مراجعه نموده بعدا زان اردوئی تشکیل داده بریاست محمدرفیق خان وزیر خودش به محاربهٔ محمداعظم خان در کرم سوق داد محمد اعظم خان در اول واقعه شکست خورده بهند فرار نمود .

قتل کاکاو برادرزاده

وقتیکه ازکار خود فراغت‌یافتند ابراهیم خان نام‌فرزند ضعیف‌الرای خودرا بشهرکابل حکمران ساخت وخودش به‌نفس خود بغرض گرفتاری برادر حقیقی (محمدامین‌خان) بقندهار رفت ، محمدامین‌خان باعساکر قندهاری بمقام قلات بمدافعهٔ وی برآمده هردو برادر باهم درآویختند .

در این محاربه محمدعلیخان پسر امیرشیر علیخان ومحمدامین‌خان برادر حقیقی امیر ازطرفین کشته شدند .

دراثر اینواقعه بر شیر علیخان وسوسه‌ها مستولی شده وعموم کارهای حکومت واداره عسکری را پس پشت انداخته درقندهار گوشه نشین گشت .

چون عبدالرحمن خان ازگوشه نشینی و تغیر احوال امیرخبر گشت‌ازبخارا بطرف بلخ‌مراجعت کرده بمعاونت فیض‌محمدخان بعدازجنگ‌اندك بر بلخ‌مستولی گشت

محمد اعظم خان از بدمعامله گی انگلیسها ناراض گشته هندوستان را وداع نموده با عبدالرحمن خان در بلخ ملحق شد .

ازین اتحاد اعتبار شان بلند گشته یك فوج جرار آراسته کرده بشهر کابل هجوم بردند وقبل از رسیدن لشکر ابراهیم خان پسر شیرعلیخان باعساکر سرداران مذکور مقابله نمودند ابراهیم خان در جنگ باجگاه شکست خورده کابل را از خوف و بزدلی گذاشته بطرف قندهار گریخته رفت .

حکومت محمد افضل خان

درینوقت محمد رفیق خان وزیر شیرعلیخان که در کابل بود بیکمال بشاشت باستقبال سرداران از کابل بر آمده خودرا تسلیم نمود سرداران بسلامتی و سرور در شهر داخل شدند بعدازان برای تسخیر جلال آباد یك دسته عسکری را فرستاده فتح کردند ، چون کار بشدت وخامت انجامید شیر علیخان از خواب غفلت بیدار شده از اثر قتل برادر وپسر اندوهگین گشت . ولشکر تهیه کرده بطرف کابل حرکت کرد چون ازغزنی گذشت در مقام شیخ آباد بمدافعهٔ و ، سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان با یك فوج جرار مقابل آمدند وآتش جنگ مشتعل گشت ، در نتیجه محمداعظم خان وعبدالرحمن خان غالب آمدند وشیر علیخان مغلوب گشته بطرف قندهار مراجعت کرد . ومحمداعظم خان وارد غزنی شد ، محمد افضل خان برادر بزرگش را که اینجا اسیر بود از اسارت رها نموده محمداعظم خان باسائر عسکر سلامی پادشاهی باو گرفته بپادشاهی قبول نمودند .

قتل محمد رفیق خان

وقتاً که برای آن ها غلبه حاصل شده بکابل مراجعه نمودند محمداعظم خان که ملاحظه نمود محمد رفیق خان در انقلاب وفتنه و انداختن شقاق مابین خوانین کوشش

نمود بناءاً بکیفر خیانت سابقه خودش که در مقابل منافع بادار خود مرتکب شده بود و هم او را ترک کرده اخیراً بازاز فساد دست بردار نگردید امر بکشتن و خفه کردن او نمود بعدازان لشکر خودرا محمداعظم خان جمع کرد بطرف قندهار حرکت نمود و باامیر شیرعلیخان درحدود قلات غلجائی ملاقی شده ازمصادمهٔ هردو لشکر مقاتلهٔ سختی واقع شده امیر شیرعلیخان درواقعه مذکور نهایت درجه شجاعت و بسالت خودرا نشان داد اماچون لشکر او بمناسبت شکست های متوالی خوف و بزدلی بران هاغالب بود درمقابل اردوی محمد اعظم خان تاب نیاورده امیر شیرعلیخان هم بهترك قندهار مضطر شده جانب هرات رفت و بعد از چند ماه بایك فرقه سوار بطرف بلخ رفته درانجا بسیار نفری ازمحاربین افغان و ازبک را باخود گرفته بهمراه فیض محمدخان ازراه کوهستان بر کابل حمله برده در حدود پنجشیر باعبدالرحمن خان مقابل گردید فیض محمد خان کشته شد گویا اقبال و ادبار و فاق و نفاق او اسباب سکرات موتش گردید؛ بناءاً شیر علیخان شکست خورده توپهای خودرا سرکوها گذاشته خودرا بهچالاکی در بلخ رسانید ازانجا بهرات رفت چونکه میدانست عبدالرحمن خان اورا تعقیب خواهد نمود بعدازاینواقعه محمدافضل خن در کابل وفات نمود و محمدافضل خان یك شخص عالم و فاضل جواد بود علم وعلما را خیلی دوست داشت وظلم را بسیار بد میدید

حکومت محمد اعظم خان

بعدازوفاتش برادر اعیانی او امیر محمد اعظم خان جانشین او گردید عبدالرحمن پسر برادر متوفی خود را والی بلخ مقرر نمود محمد اسماعیل خان پسر محمدامین خان مقتول راتحت اثر او گماشت تاعبدالرحمن خوبتر با طفای نائرهٔ که دران حدود مابین افغان و ازبک مشتعل گردید بودموفق گردد .

مضرات خودسری

محمدسرورخان پسر خود راوالی قندهار مقرر ساخت و نیزعبدالعزیز خان پسر دیگر خودرا که عمراواز ۱۶ متجاوز نبود بقوماندانی عسکری قندهار مقرر نمود؛ این قوماندان جوان راغرور وخودنمائی بجمع آوری قشون مجبور ساخته بدون علم پدرش اردوی خودرا بطرف هرات سوق داد وقتیکه بقریهٔ گرشك رسید با محمدیعقوبخان پسر امیرشیرعلیخان مصادم گردید؛ قوماندان جوان قندهار با دوصد نفر پیاده دفعةً بر قلب اردوی وخصم هجوم برده توپچی دشمن را کشته توپ آن را استیلا نمود و فتاً که لشکر محمدیعقوبخان قطع مدد را از و ملاحظه کردند فی الفور اورا احاطه نموده دستگیرش نمودند چون خبراسارت قوماندان قندهار به اردوی اورسید برعایهٔ عادت شرقی خودکه از فقدان رئیس خودمتشتت میگردد شکست نمودند محمدیعقوبخان بصورت فوری اردوی خود را امر حرکت داده شهر قندهار رابدون مانع درتصرف آورد بعدازان شیرعلیخان قوی دل شده از فتح قندهار در وجودش روح عزم واراده دمیده شهر قندهار را بمحافظت سوارهای جمشیدی وفیروزکوهی گذاشته خودش بامحمدیعقوبخان پسر خودو بعداز جمع آوری قوم بطرف کابل حرکت نموده در وادی مقر که بفاصله شش فرسخ از غزنی واقع است بامحمداعظم خان مقابله شد درین اثنا هر دو عسکر باستحکامات وسنگرها وخندقهای خوداخذ موقع نمودند؛ زمانیکه محمداعظم خان از عزم هجوم شیرعلیخان واقف گردید بمحمداسمعیل خان خائن خط فرستاده اورا باقوهٔ معیت او بگمان اینکه شیرعلیخان پدراورا کشته واورا خیلی اهانت نموده بکابل خواست مشارالیه از بلخ باقشون معیت خودش حرکت نموده در حددد کوهستان تازمانیکه هر دو لشکر در دشت مقر باهم مقابل گردیدند توقف نموده در همین اثنا بر شهر کابل هجوم آورده شهر کابل را بامید اینکه اورا شیرعلیخان مانند پدرش والی قندهار مقرر نماید بنام شیرعلیخان فتح آن را اعلان نمود

وقتیکه این خبر بعساکر محمداعظم خان رسید ناامیدی ایشان رافرا گرفته فتور وتفرقه در جمعیت ایشان ظاهر شده دورو حدت آرای آنها تشتت واختلاف برویکار آمد.

زیرا خودهارا بین‌دوارد ومحصور می دیدنداواز رسیدن اذوقه‌پریشان بودند.

محمداعظم‌خان ملاحظه نمود که‌براین فوج بزدلو ترس‌خورده که‌حواس‌خودرا باخته اند اعتماد نمودن درست‌نیست خصوصاً دروقتیکه سواران جمشیدی بر اردو گاه یورش آوردند و تهاجمات خودرا ادامه دادند.

محمداعظم‌خان ازانجاپای خودرا کشیده نزدسردار عبدالرحمن‌خان به‌مزار شریف پناه برد شیرعلی خان بعد از مفارقت مطولی به کابل وارد گردیده از طرف اهالی شهر به کمال خورسندی و بشاشت پذیرائی کرده‌شد.

شیرعلی‌خان ازروی همت عالی واخلاق پسندیده وخودداری از ظلم دردل اهالی محبوبیت داشت پس‌محمداعظم‌خان‌وعبدالرحمن خان در تجمع افواج ازبك وافغان مساعیات خودرا بصرف رسانیده ازراه هزاره جات به‌غزنی حمله بردند بعد از جنگ خونینی که بین ایشان بوقوع‌پیوست‌محمداعظم‌خان‌وعبدالرحمن‌خان هزیمت نموده‌بسوی‌مشهد فرارشدند دراین شکست عبدالرحمن‌خان از کاکای خودجداشده‌جانب بخارارفت‌وسمرقندرااقامت‌گاه‌خودساخت. وتاحال‌درآنجااست

حکومت اعلیحضرت شیرعلی خان بار دوم

ومحمداعظم‌خان درحالیکه عازم‌طهران بود درعرض‌راه بمقام نیشاپور وفات‌شد محمداعظم‌خان عدل دوست‌ودانای مدبر بوده لیکن ایجابات‌وقت اورا به جوروستم ناچارساخته‌بود.

انتخاب او پسر جوان بی تجربهٔ خودرا به‌امور مملکتداری سبب ناکامی وزوال حکومت‌او شدلیکن انتصاب اوبه‌قومانданی عسکر قندهار ازجهت بی اعتمادی بر خوانین و سرداران‌افغان بوده زیرا محمداعظم‌خان دردورهٔ زندگانی‌خودخوی ناستوده که از سرکردگان افغان مشاهده می نمود

این‌سرکردگان‌خیانت رارذالت‌نمی شمردند‌ازامور یکه‌موجب ننگ‌و عار باشد دست‌نمیکشیدند اکثریهٔ‌ایشان که به‌دو فریق جنگی منقسم گردیده بودند ۲۰ بار مسلك‌خودرا نسبت به‌جنبهٔ‌خود تبدیل داده گاهی دریك‌جنبه و گاهی درجنبهٔ دیگر درآمده بودند.

محمداعظم خان عقیدهٔ وحدة الوجود داشته به صوفیان از روی مسلک تقلیدواعتقاد مذهبی داشت خلاصه اینکه تا ۱۲۸۵ حکومت افغانستان برامیر شیر علی خان بدون رقیب جنگ و جدل باقی ماند .

امیر شیرعلی خان دعوت حکومت انگلیس را پذیرفته بمقام انباله هند رفته همان معاهده فریب آمیز دوست محمدخان را که با انگلیس ها عقدنموده بود تجدید نموده باپیمان های که دراصل محض تمویهات داسته میشد موثق ساخت .

عودت امیر شیرعلی خان از هند و اقدامات درداخل

بعدازانکه امیر شیرعلی خان ازهندوستان بوطن خودباز گشت محمداسمعیل خان را با برادرانش بسوی هند جلاء وطن گردانید سپس پسر مادرنهٔ خود امیر محمد یعقوب خان را از ولایت عهد خلع نموده عوض او سردار عبدالله خان پسرخورد سالخورا بهولایت عهد مقرر نمود تامادرش خورسند گردد (شهوتیکه چشمهارا کوروعقل ها راتیره می‌سازد بداست) محمدیعقوب خان درولایت هرات بناء سرکشی گذاشتهٔ چندی بعدباعساکرپدرخود جنگیده ظفریافت پس دعوت پدر را اجابت نموده فرمانبردارانه به کابل وارد گردید امیر بجای اینکه او رادلداری نماید بهزندانش نمود باوجوداین اقدامات چون ولی عهد جدید فوت نمود آرزو های او بسر نرسید.

سال ۱۲۹۵ رجال کاری دولت انگلیس را اوهام و وساوس فرا گرفته سفارت روسیه رادرافغانستان خار چشم خود می دانست چند نفر مهندس را با یک هزار سوار نزد امیر افغانستان فرستاده ازپزیرفتن این سفارت انکار آورد زیرا پولیکه ازسالها به حکومت افغانستان می‌دادند بی موجب قطع نموده بود .

انگلیس ها ازاین خود داری و منع حکومت افغانستان بر آشفته عساکرخود را تنظیم داده جانب افغانستان متجاوزانه سوق داد .

فصل چهارم

در بیان قبائل متعدده که در افغانستان سکونت دارند و اخلاق وعادات ومذاهب
و توضیح طرز حکومت ایشان

اخلاق حماسی افغانها

عنصر غالب ملت افغان از روی تعداد قوم پښتون است که در حصص جنوب وشرق جنوبی سکونت پذیرانـد

جذبهٔ هجوم واقدام ، غریزهٔ انتقام ، وشجاعت و حماست در محاربات وتهور درمخاصمات ومنازعات" که به کوچکترین سبب ها بوجود می‌آرند "خاصهٔ جبلی وطبعی ایشان میباشند .

هیکل های باصلابت ایشان که باچین های جبین توأم گردند قوای جسمانی وشوکت حماسی آنهارا ترجمانی مینمایند .

باوجود عمومیت این احساسات وجذبات رعب افزاءدربین شان چهره های بشاش پیدا میشوددربعضی معاملات کمال بردباری و شکیبائی دارندبازهم درشتی زبان پښتو وکلفتی آوازهای آنها به سختی مزاج شان گواهی میدهند .

چور وچپاو و هیجانات را دوست داشته ، از جهت همین ملکات که نمایندهٔ شجاعت ومردانگی میباشند به غزوات و محاربات عشق ارثی دارند .

تربیات قشونی

ازصد ها سال به این طرف چون درطبائع آنها دلاوری ومیل طبیعی بسوی محاربات جا گرفته است لهذا عموم رجال افغان همچو نظام تربیت یافته عالم طبعاً

وا گر چه اثاری ازاین عادات درزمان حاضر وجود ندارد لیکن گمان میرود که درزمان خلافت بنی‌عباس که خوارج باین نواحی پناه آورده بود نداز اولادشان تا عصر مؤلف وجود داشتند .

روا داری و احساسات ملی

افغانها باشد ت تعصب دینی مذهبی و جنسی در حقوق کسی معارض نمی شوند اگر شیعی یاغیر مسلم مراسم دینی‌ومذهبی خویش‌را در ملك ایشان اجراء نمایند پروا نمیکنند ــ ازنیل مراتب عالیه درحکومت خویش با کسی مزاحم نمی شوند ازاین رو درحکومت افغانی شیعی‌ها بمناصب عالیه مقرر میگردند هرافغان گمان میکند کهاشرف ترین اقوام قوم افغان است اگرچه فقیر باشد واسلام خالص‌را بدون عرب وافغان دردیگران یقین ندارند

هر قبیله که ارادهٔ اجرای یك امرمهم رامی‌نماید ازاکابر و خوانین وامراء وسرکرده گان جرگهٔ (مجلس موقتی مشوره) تشکیل میدهند و در جرگه از اوشان رأی می گیرند .

چون یکی ازافراد قبایل رافرد قبیلهٔ دیگری بکشدهر فرد ازقبیلهٔ مقتول قتل یکنفر از قبیلهٔ قاتل را بر خود لازم میدانند و بقصاص گرفتن حکومت قناعت نمی‌نمایند وازقصاص گیری بشخص‌خودنمیگذرند اگرچه سالهابگذرد(۱) الااینکه بایشان پناه به برند هم چنان دوخاندان مقاتل باهم انتقام میگیرند

---

(۱) در افغانها مثال مشهوراست پښتون سل کاله پس بدل راو اخلتو او ویل چه بیړه می اوکړه یعنی حس انتقام درافغان‌ها بحدی زیاد است که انتقام بعدازصد سال برایش‌بسیار معجل معلوم می شود .

افغانها پناه گزینان را حمایت نموده به‌خون ها و مال‌های خودازاو معاونت و توجه‌مینمایند. اهالی قراءودهاتیها باشمشیرهاواسلحه‌های خورد خورد دیگر که عرفاً سیلاوه (چاره) وخنجر ها وتفنگ ها و تفنگچه ها شهرت‌دارند میگردند وغالبا تفنگ هـای اهالی کوهستان پلته ئی میباشند محاربات دربین قبائل و عـائلات شان قطع نمی‌شود چنانچه بسیار واقع شده که پدر پسر وبرادر را قتل کرده‌اند. دربین دو قبیلهٔ دشمن صلاحیت بجز خویشی (رشته نکاح) صورت ندارد اکثر ساکینن کوهاودشت ها به پادشاه بدون قوهٔ جبریه اطاعت ندارند بلکه همیشه منتظر فرصت بوده میخواهند کدام وقت شلاق‌شاهی‌از گردن شان‌رفع شود (جذبه حریت در افغانها بحدیست که مالیات را خلاف حریت میدانند با اینکه حکومت عصر های سابق بطور استبداد گذاره می نمودند).

غذی غرباء افغان

بعضی از قبائل بجواری برخی به ارزن چندی بجوعدهٔ بگندم قوت خود را بدست می‌آرند غالباً نان خورش‌شان پنیر و گوشت است‌در فصل‌زمستان آن هارا پخته میکنند نان خود را اکثر بتاوه می‌پزند درسفر ها سنگ را بآتش حرارت داده بعدازان‌آن‌را درخمیر گرفته‌بآتش‌انداخته‌می‌پزند واین‌قسم نان‌را کاك‌میگویند برخی‌قبائل‌مانند قبیلهٔ یوسف‌زائی واچکزائی پیازراعزیز می‌پندارند وقتیکه شخص راه‌روی‌رادیدند‌نزداور فته‌رجاء میکنند که‌مریض‌داریم اگر کدام‌دانه‌پیاز مرحمت فرمائید‌شاید مریض مابآن شفایاب گردد؛ قبیلهٔ اچکزئی در بسی اوقات‌قافله‌ها را تاراج وغارت مینمایند اگر بعدازسعی وکوشش موفق بغارت‌قافله شده‌نتوانند به‌یك دو کلچه‌پیازمصالحه مینمایند محمداعظم‌خان وقتی که‌بلادهندی را ترك کرده در قبیلهٔ یوسف زائی بخانه یکی از خان ها پایان شد خان چالاك بر خواسته

در حالی که بر روی او آثار خوشی ظاهر بود اتفاقاً پیاز را آورده بخدمت محمداعظم خان تقدیم نمود (زیرا در دشتهای خشك زندگی دارند) .

میله ها

اکثر قبائل و باشندگان دره ها وقریه ها بهمیله ها وبازی ها مائل اند در روز های بیکاری دائره نماا تن میکنند شمشیر بازی اسپ دوانی می‌نمایند سا کنان کوهستانات سرد سیر همچو خوست (یعنی جنوبی)و کرم سفید چهره وسا کنین بلاد گرمسیر همچو قندهار و جلال آباد گندم رنگ اند .

مراسم ماتم

نسوان ختک درماتم رویهای خودرا زعفرانی مینمایند بقفاق هامی‌زنند و بناخن هامی کنند .

عادت افغانهاست که تا ۳ روز پس ماندگان مردها ومهمانان شان را نان میدهند این کفاله را همسایگان وقریه جات قریبه ادامیکنند ودر بعض قبایل ورثه میست باین امر ازمال خود قیام می‌ورزند .

اعتقادات

افغانها قبور اولیاءرامتبرك میدانند وبزیارت ایشان می‌روند درمزارات قربانی هاو کشتار میکنند بعض قبائل بحدی غلو می نمایند .

که روزی یکی از قبیلهٔ افریدی که بهراهزنی‌وچور و تاراج مشهوراند نزدشخصی بارادهٔ چور کردن‌نزد اوخودرارسانید مسافر عذروالحاح اغاز کردوخدا ورسول را شفیع می آورد لیکن ازتجاوز افریدی ایمن نمی‌شد بالاخره خاك ملا یار محمد (شیخ‌مشهور)راشفیع آورده نجات‌خواست افریدی گفت جل جلاله مرا به‌کفر رسانیدی راه اورا گذاشته رفت . ازعوائد جاریه دینی‌آنها یکی این‌است که چون

مر دی می‌میرد ازمال او قبل از تقسیم پیسه وپولی گرفته آنرا بفقراء ومساکین علماء بنام اسقاط صلواة مید هند .

علم علماء

اهالی شهر ها ودهات به سوی تحصیل علم میلان خوبی دارند ، علوم ادبی از قبیل صرف ونحو، معانی، بیان ، بدیع ، واز علوم شرعیه اصول ، تفسیر ، حدیث ، وازعلوم عقلیه منطق ، فلسفه ، حساب هیئت هندسه میاموزند وبعضی طلبه طب را نیز بران می افزایند برخی از اهالی دهات به تحصیل فقه محض بدون تحصیل عربیت اکتفاء می نمایند وعوام ایشان تازمان اکمال تحصیل کفالت ارزاق طلبه را بذمهٔ خود می گیرند هر خانه حصه از ماحضر خودرا از طرف صبح وشام برای ایشان جدای می کنند طلبهٔ خوردسال به خانه ها میگردند وحصه معینهٔ طلبه را فراهم می نمایند در بعض حصص مملکت اگر حصه طلبه از بی پروائی موکل در خانه ها بماند صرف نمودن آن راجائز نمیدانند .

نفوذ علماء

در بلاد افغانی شئونات علماء بس بزرگ است سلطهٔ تامهٔ روحانی ونفوذ کاملی دراهالی دارند ، تاحدیکه اکابر قوم وبزرگان مملکت وامراء از ایشان می می ترسند زیرا دل های عوام بدست ایشان است چون اراده کنند اقوام را بمخالفت هرامیریکه بخواهند برانگیزانیده می توانند اکثر یه ایشان از ملاقات امراء خود داری می نمایند باوجودیکه هدایای مردم را می پذیرند از تحف امراء خود داری می‌نمایند وازدیدار رجال حکومت استکبارا پرهیز می کنند واگر حاکم یك منطقه بدیدن ایشان بیاید از طرف ایشان بدیدن حاکم فروتنی به عمل نمی آید به سبب این سلطه چنان مضراتی از ایشان سرمی زند که به عقل وشرع برابر نمی‌آید زیرا ایشان وقتیکه خلاف خواهشات خودرا از مردم به بینند به فسق

و کفر شان فتوی میدهند بلکه برخی از ایشان دیگران را در ذات البین خود به غرض انحصار ریاست در دست خود نسبت کفر میدهند؛ خصوصاً درین زمان اخیره که مذهب وهابیه در هندوستان نشر شد، پس هر که سلطهٔ خود را انفاذ میدهد و میخواهد که میدان را از اثرات مقابل خود خالی کند، بجانب مقابل خویش برای منفور ساختن او حکم وهابیت مینمایند؛ حتی که حکام را با جرای مجازات بزرگ تکلیف میکنند، تا فتوای ایشان بر محکوم جریان یابد: در قندهار یکی از علماء به کفر شیعه حکم کرد دل های اهالی را بمقابل ایشان برافروختانده جنگ را بین شان بروی کار آورد خون ریزی های بسیاری دوام کشید، و هم چنان در کابل یکی از علما بکفر شیعه فتوا داده بود و بدان سبب ماه ها بین سنی و شیعه جنگ امتداد یافت.

نفوذ مشایخ

بعضی از طبقهٔ علماء به جادهٔ مشیخت روان بوده و برو ساده طریقت و ارشاد تکیه می نمایند بمصلای رهنمائی می نشینند این جماعت خانقاها ومنازل را برای اقامت زائرین و عابرین تهیه نموده وقت بوقت بایشان خوراك میدهند منزلت و نفوذ و مقدار مصارف ایشان باندازهٔ هدایا و نذوریست که عقیدت مندان به آنها تقدیم میکنند وازایشان رجالی وجود دارند که بواسطهٔ حسن سلوك وصلاح ظاهری در دلهای عوام اثری قوی و نفوذ تامی را تولید می نمایند، و صاحب نام بلند ونفوذ کامل میگردند واز هر طرف هزار ها نفر بقصد زیارت اوشان وارد میشوند پس عالم یا شیخ موصوف تازمان اقامت زایرین طعام ومایحتاج شانرا تهیه میدارد، طوریکه در تمام اوقات مهمان خانه او از نان وآب والبسه صدها نفر مهمان خالی نمیباشد.

حکومت مشائخ علماء

بعضی از علما بر یك حصهٔ از بلاد افغانیه اختیار تامه داشته واز صو به جات

متعلقه خودشان متمتع گردیده متصرفات خودرا محافظت وازمها جمهٔ همسایگان خویش آنرا حمایت میکنند بلکه گاهی هم بالای همسایگان خود بدلیلی از دلایل دینی هجوم میبرند .

خدمات عسکری آخوندصاحب صوات وساده گی او درحیات

چنانچه ازجملهٔ همین قسم علما (شیخ) عبدالغفور مشهور (باخند صاحب صوات) متسلط بر (صوات و بنیر) بوده ودر نزد عموم افغانها بل در هندو بخارا هم معتقد وصاحب نفوذ است .

فقیه مشارالیه وزاهد ریاضت کش ودر معیشت زنده گانی خود ساده ودرشت پوش ، بجواری وگال وارزن کوهی وشیر بزی که در کوه ها بذریعه گیاه خود درو پرورده میشود قوت مینماید و بحضوراو علی الدوام به تعداد زیاده از هزارها نفر ازمریدها وبسیار کسانیکه بغرض وهجوم وچپاول برانگلیس ها جمعیت وترتیبات گرفته می روند و آخند صاحب موصوف توسط ایشان اعلانات و خطوط را در بلاد انتشار میدهد تا بسبب آن اهالی را برای جهاد دعوت نماید پس هزار ها نفر نزد او جمع میشوند ومعظم الیه را درین مسلک اتباع سید احمد وهابی که ازخوف مسلمانان سنی از هند هجرت نموده به (صوات) وبنیر توطن گرفته اند تأئید ومساعده مینماید .

آخند صاحب صوات ومنع مسکرات

این شیخ یعنی آخند صاحب (صوات) که بحضور شاز زایرین ومسافرین وارد میگردند هر کدام را نظر باحوالیکه ورتبه وثروت وراحت فقریکه خدایتعالی نصیب شان گردانیده باشد عزت نموده وبانها تقرب می جویند چنانچه نزدمعتبرین مطابق شان وحیثیت آنهاو بفقرادوغ ونان خشك وپیاز تقدیم مینماید .

وقتاً که دانست که در اطراف و اکناف بلاد افغانیه آوازهٔ اعتبار کدام شیخ بلند میگردید یا بغرض اشغال منصب ارشاد مستعد بوده و آماده گی دارد دفعةً بوهابیت او حکم مینماید تا در قلوب اهالی نسبت تولید نفرت به او نموده به هیئت و صورت اهانیت فجیع تشهیر کرده شود.

تمام علما شرب دخانیات را با تمام اقسام آن مانند علمای بخارا حرام میدانند لاکن به منع عامه از آن تعرض نمی کنند الا (آخند صاحب صوات) که مشارالیه از پیش خود شیخانرا باطراف و اکناف بلاد افغانیه(۱) ارسال مینماید تا مردمان را از استعمال دخان منع و چلم ها و قلیا های شان را بدست آرند و بشکنند.

علماء افغان باوجودیکه مذبوحهٔ یهود و نصارا میخورند ذبیحه مردمان شیعه را حرام میدانند گمان میکنند مردمان شعیه مرتد شده اند و ذبیحه مرتد حلال نیست اما خوردن ذبیحهٔ اهل کتاب شرعاً جواز دارد.(۲)

تمام شان بر شانه های خود جای نماز های نازك و درشت را برطبق مواسم و فصول از برای ادای نماز می بردارند بلکه این عادت عمومی تمام افغانهااست از طرف تمام آنها در راه دین تعصب خودرا ظاهر نموده و بر احکام شریعت و اعتقادات غیرت می نمایند مگر تسامح و اغماض درین امور اگر در بین شان موجود شود راجع به مرشد خواهد بود و بس.

طلاب ننگرهار چون احترام عوام را نسبت بخود بسیار تر می بینند لهذا بواسطه غرور این قوه بر اهالی جور می نمایند، جنبه، جنبه باقربونه ها و تفنگچه ها مسلح میگردند از اهالی چون کمی اهانت به بینند بسر قریهٔ های شان یورش می آرندو تاز مانیکه ناغهٔ توهین طلبه را نگیرند از تجاوزات باز نمی آیند چنین طلبهٔ این سمت پابند نماز

---

(۱) آخند صاحب صوات برای حفظ بیضهٔ اسلام در افغانستان خدمات بزرگی نموده از کوئته الی کشمیر در هر قوم بزرگ یك نفر مأذون مقرر نموده بود که مدافعه انگلیس ها را می نمودند واصلاح عوام میکردند (۲) این مسئله را نمیدانم سید کجا دیده است آثار آن در وطن وجود ندارد؟

وروزه نمی باشند (این طبقه راطبقهٔ چت میگویند وطبقهٔ سبیقی ماوراءایشان است که پابند تحصیل وعمل‌اند) در بعض مواسم سال بنام صحبت مجالسی تشکیل میدهند وهزارها نفر طلبه را بـه این صحبت ها دعوت میدهند و اهالی را به تهیهٔ خوراك باتکلف برای ایشان مکلف می‌سازند ـ يك امرد خوش‌اندام رالنگی به‌سر می‌بندندوچوری بدست اومیکنند وخطاب پادشاهی را به اوداده سرچوکی صدارت می‌نشانند وتازمانیکه مجلس دوام دارد حکمرانی او جاری می‌باشد هرکرا بخواهد جرم نماید می‌تواند و هرکه رابخواهد بزند زده می تواند هرگاه خواستند که مجلس را اختتام دهند وزیراوحاضرمیشود و بحضورپادشاه عرض می‌نماید : « شاها برای‌عسکر تنخواه نه‌رسیده بناءً شورش و بلوا دارند » آن امرد خوش قیافه نقاب راازروی خود برداشته نصواررادرکف دست انداخته بطرف مجلس دست دراز می‌نماید اهل مجلس نزديك میشوند وهر فرد ازاین نصوار چیزی بر داشته صرف می‌نماید واین کنایه از اختتام مجلس است .

تاجك

ازجملهٔ قبائلیکه در بلادافغانی سکونت دارندیکی قبیله تاجك است که‌در شهرهراة وتوابع آن ودرشهر کابل ونواحی آن ودر شهر غزنی واطراف آن ودر دهات بلخ وبین کابل وبلخ ودرلغمان ومرکزان سکونت دارند . این قبیله بسوی صنعت وحرفت میلان داشته‌درکاروکسب کمال جدت‌دارنددرحیاکت ونجارت آهنگری ومعماری‌وغیره صنایع مصروف بوده درفن زراعت ودرخت شانی وتاك داری‌اهتمام تمام میورزند وتجارت دوستانـد ازجملهٔ ایشان‌اهالی کوهستان کابل‌اند طبعاً بسوی شروفساد جنگ وخون ریزی مائل‌اند ازاین جهت جنگ و فساد ونزاع ومخاصمات همواره دردهات شان جریان دارد يك ده با دیگر اختلاف داشته‌می‌باشند غالب رجال آنجارا مسلح در برجها نشسته‌خواهید دید که

ازخوف دشمن پاسبانی می نمایند وایشان قسمی ازخنجر های درازرا حمائل می نمایند ین قبائل در هدف زدن کمال مهارت دارند کمتر کسی وجود داشته باشد که تیرا به هدف نرسد قبیله تاجك درامور منزلی وتنظیم لباس وآرائش ونظافت ازافغانها دانا تراند در ذهن وذکاوت افهم ودرایت نیز از ایشان مختار اند ولی نسبت بافغانها علم کمتر دارند و در ایشان عالم چندان وجود ندارد عموم قوم تاجك سنی حنفی مذهب اند طوری که در بین ایشان امرا وجود ندارد تعصب مذهبی مشاهده میشود کثر شان وسفیدچهره اندهمچو افغانهادستار های طرزمخصوصی را به سر می بندند .

هزاره

این قبایل بطرف شمال غزنی درکوهستانیکه تاشمال هراة امتداد دارند؛ سکونت پذیر واز سیمای شان استنباط میشود که از جنس منگول اند چشمان ایشان تنگ وسر بالا کجی دارد وبدون چندتار موی که بهزنخ شان می روید ریش ندارند خلاصه اینکه درساختمان جمجمه و چهره شان شباهت بــه چینی ها و تاتاری های اصلی دارند بعضی مورخین میگویند کهاین قبائل از بقایای عساکر چنگیزخان می باشند بلکهتاسه صدسال بزبان مغولی گفتگو میکردند لیکن کسانیکهزبان شان را دور ازامتزاج لغات مغولی بفارسی شنیده باشند باانکه درجوار ترکمانها واز بك ها توطن دارند یقین میکنند که قبل از چنگیزخان بمدتها دراین جا سکونت پذیر بودند .

قبائل هزاره حیات درشت خویش را با بداوت ممزوج بوحشت میگذرانند بااین همه صنعت برك بافی ایشان بحدی مترقی است که مثل آن در اروپــا هم رخت کمتر دستیاب می گردد

سایر قبایل هزاره قباهای چاکدار می پوشند وبدورآن کمربندی می پیچانند

آستین های بالاپوشهای شان که از برك میسازند تا به آرنج می باشد و گاهی تا به بند دست لیزمی رسد چین های ابریشمی ونخی در بر میکنند درز مستان کلاه های گوش پوشك بسر میکشند زنهای شان دائما دستار می بندند وچین ها همچو رجال به بر میکشند .

قبائل جمشیدی چون مجاورین ترکمانی وایماق خوش لباس اند جبه های دراز تا شتالنگ باآستین های کوتاه و تنگ می پوشند .

کلاه های پوستی که یاپاق میگویند بسر میکنند در سواری کاری مشهور اند چور و تاراج رادوست دارند هزاره مانند برادران دیگر نسبی خود به شجاعت واقدام و تیراندازی شهرت دارند

مذهب هزاره

ماورای طائفهٔ شیخ علی جمشیدی تمام هزاره ها شیعی مذهب اند بدون محبت حضرت علی (رض) و بعض خلفاء دیگر و بپاداشتن مجالس ماتم در عاشوره وزدن پشت وسینه به زنجیر های آهنی ازمسلك شیعیت دیگر چیزی یاد ندارند .

باوجو دیکه تقیه از واجبات مذهب اهل تشیع است لیکن از ایشان اگر پر سیده شود بی پروا مذهب خود را ظاهر می سازند وغالبا میگویند که « بندهٔ علی می باشیم » و به عقیده خود اهتمام زیاد دارند .

میگویند که روزی یك سنی مذهب به کنیز هزاره خود مذهب سنت را تکلیف نمود دختر انکار آورده شوهر به تعزیر وسرزنش اغاز نمود دختر برآشفته گفت سگ شدن برایم ازسنی شدن گوارا تر است .

هزاره مرده های خود را تلقین می کنند که نکیر ومنکر و قتیکه بیایند پروامکن علی مولای شما حاضر می شود و آنها را بدر می سازد، کلاه های خودرا سر قبر مرده پاره کرده می گذارند .

هزاره ها کم استعداد اندپول نقد کمتر دارند لهذا اجناس رابها جناس مبادله می نمایند حکومت ازایشان عوض مالیات نقدی به تعداد نفر بزها می گیرند اگر در تادیهٔ آن کسی اهمال نماید باقیات آن همه جمع میشود .

شرفاء وعلویون رابسیار احترام می کنند وامتیاز سید از دیگران به ریاست وکلا ن کاریست که عندالورود به محافل سلام نمی اندازند عامة الناس رادر مجالس دشنام میدهند واهانت می کنند هزاره هااین اوضاع سادات را تأویل کرده میگویند که سادات شاهان اندو به شاهان بدون این رفتار دیگری نمی زیبد .

عجیب ترین عادات زنان هزاره این است که در وقت نزاع دو نفر زن به توکیل مراجعت می نمایند و هر یك از این دو نفر زن یك یك نفر زنی که به زشت گوئی شهرت داشته باشد بوکالت انتخاب نموده بمیدان بدگوئی می آرند از یك طرف زن وکیله به شوردادن دست پا وابروهای خودآغازمی نماید و به مقابل وکیله دیگری حرکت می نماید ودشنام را آغاز میکنند بالمقابل وکیله دیگر هم چنان او ضاع وحرکات راروی کارمی آرد ومقابله دشنامی افتتاح می شود وقتیکه یکی از وکیله دشنامی بدهد که وکیله مقابل ازجواب عاجزماند موکله او ملزم شناخته می شود ونزاع فیصله می شود .

اگر قبل ازاختتام جنگ شام شد یکی ازدو وکیله سبدی را بمیدان آورده روی دیگری میگذارد وخودش پشت داده می رود واعلان التواء جنگ میکند واین سبد را قائم مقام خود دانسته می گذارد وابرازمی دارد که محاربه تمام نشده فردا سبد خودرا برداشته بمقابله می درآید

ازبك و ترکمان

هردوقبیله ازنژاد تاتاری اند وبزبان ترکی گفتگومی نمایند .

قبیله اول الذکر دربلخ وآخرالذکر درمیمنه وهرات سکنی دارند وهردوقبیله

سنی حنفی مذهب اند ازبك ها (به یکی از نواده های چنگیز خان منسوب اند) غالباً به زراعت و باغبانی و تاکداری ومالداری ودرخت داری گذاره می‌نمایند

لباس ترکمنی

دستار های خوردخورد می‌بندند وشف آن‌را بر گوشهای خود شان می آویزند نیز چپن های حریر وغیره را بقماش‌درشت‌وپنبهٔ استرمیدهند و بر کنار های آن فیتهٔ مانند قیطان‌می‌بافند بعض شان‌سه وچهار ازهمین قبیل چپن ها یکی بالای دیگر می پوشند ؛درسوار کاری ونیزه بازی مهارت تامه دارند و قتیکه یکی شان بغرض زیارت دیگری وارد شود دست‌های خودرا بطرف آسمان برداشته فاتحه میخوانند سپس میزبان پارچه نانی بوی تقدیم نموده مهمان آنرا باحترام تمام برداشته بعدازکورنش وبوسه درجیب میگذارد.

درنوشیدن چای رغبت زیاد دارند و ازخوردن گوشت اسپ هم خود داری نمی‌کنند بعض علماء هم در بین شان پیدا میشود.

اما ترکمانها جبه‌های برك می پوشند وکلاه پاپاق سرمی کنند در تربیه اسپان‌اهتمام وکوشش زیاد مینمایند اسپهای شان‌ازنسل همان‌اسپان عربی است که نادرشاه ازنجد آورده بود.

غالباین قبیله وحشی وبربری به حالت لخت و تاراج گذاره دارند وبر بلاد ایران‌واطراف‌هرات‌چپاول‌انداخته‌مردهاوزن‌ها را اسیر می‌آورندو بنام‌غلام و کنیز آن‌را میفروشند وبرای خود دلیل‌می‌تراشند که‌فروش اسیران‌قبایل‌شیعه بسببیکه ازدیانت اسلامی‌خروج‌نموده‌اندجایزاست بلکه بسیار کسانی‌را که آنهااسیرمیآرند از طوائف سنی میباشد بعد به ضرب وزدن وداغ بالای همان اسیر ها به شیعه بودن‌شان اقرارمینمایند تا که اتقیای بخارا ازخریدن‌شان ابانورزند حتی‌اتفاق افتاده که یك جنبهٔ شان یك عالم سنی را از اطراف هرات اسیر آورده پس

ازاین خوف که مبادا بگریزد اورا بزنجیر ها بسته نمودند بااین زمانیکه وقت نماز میرسید اورارها می‌نمودند که جماعت را امامت کنند وبعد ادای نمازدوباره اورا حبس میکردند وقتیکه عالم ازان ها این رعایه راملاحظه نمود به ایشان گفت شما میدانید کــه من سنی میباشم‌پس بچه وسیله حبس مرا گوارا وبیع مرا جائز میدانید ؛ در جوابش گفتند که شما از قرآن بیشتر شرف ندارید مثلیکه برای من هبهٔ قرآن جائز است هم چنان هبهٔ تو هم روا می باشد کلا و حاشا ترانمیفروشم .والحاصل این‌دو قبیله بظلم وشرارت موصوف بوده ونهایت شهرت دارند خصوصاً قبیله آخرالذکر لاکن تعداد آبادی شان در بلاد افغان کم است

سادات

از طوائف موجوده در بلادافغان یکی طائفهٔ شرفاء (اولاد علی ابن ابی‌طالب‌رض) موسوم بسادات میباشندبرخی از ین طوائف درپشنك از نواحی قند هار و بعضی در کنرجلال آباد سکونت‌دارند ؛ چنانچه شرفاء کنر از عهد بابرشاه تاامروز کبراء وعظماء بوده‌است وافغانها باین طائفه نهایت عقیده دارند عادات واخلاق ولباس این طائفه مانند افغانها است .

قزلباش

از ساکنین بلاد افغان طائفه قزلباش است این لفظ ترکی و معنی آن سر سرخ است باین لقب تمام عساکر شیعهٔ صفوی ها شهرت داشتند زیرا آنها با مرسلاطین صفویه دستارهای سرخ بسر میکردند عدهٔ کثیر شان در کابل و باقی در غزنی و قند هار بود وباش دارند ؛ اصل این طائفه را نادر شاه از بلاد ایران درین جا آورده بود این طائفه در اداب و صنایع

و اعمال دیوانی مهارت و شهرت دارند بلکه غالب مؤظفین دربار پادشاهی افغان ازین طائفه میباشند و اکثر امرا آن ها را برای تربیه و تعلیم اولاد خود اختیار میکنند؛ و آن ها در ذکاوت و نظافت و فهمیده گی از اکثر ساکنین بلاد افغانی امتیاز دارند بشجاعت وجرائت هم موصوف میباشند تمام شان شیعی مذهب اند و همه آنها در دهٔ محرم برای سوگواری شهادت حسین بن علی (رض) ماتم خانه ها برپا میدارند .

بلوچ

در جنوب قندهار بقرب پشنگ بعضی از طوائف بلوچ وجود دارند این طائفه در اصل فارسی میباشند از عادات آن ها یکی آنست که موهای سر خود را بسیار دراز و چرب میکنند چپلی پا می کنند شمشیر را بابند بگردن می اندازند آن ها بقوت و بسالت معروف و بسرقت و غارت شهرت دارند ضمناً به سخا هم معروف میباشند از اسلام بجز نام خدا و رسول دیگر چیز نمی دانند و بعضی حضرت علی را هم میشناسند و قتیکه بیکی آن ها گفته شود ای بلوچ روزه میگیری جواب میدهد ما بز ابی را نه دزدیده ایم بلکه خان ما دزدیده بناءً ابی او را از جزاً ۳۰ روز از خوردن بازداشته همچنان اگر از نماز پرسان کنی میگوید خان نماز میخواند وقتی که کسی بیکی از ایشان برخورد خواه از خود بلوچ باشد یا بیگانه قبل از همه از خان می پرسند بعد از یك سلسلهٔ مرحبا و تحیات زیاد می پرسد که طاقت مرا ملاحظه کرده برای انجام مقصد هرچه بتوانم بخوا و الحاصل این طائفه در نهایت جهل و وحشت و بربریت بوده به غلظت قلب معروف میباشند .

یکی از شعبات این طائفه بنام (مری) یاد شده و کار آنها چور و چپاو قافله ها بوده رجال آن ها را میکشند و بعد مال آن ها را میگیرند و این عقیده دارند که تازمانیکه صاحبان مال کشته نشوند مال آنها حلال نمیباشد .

هنود

در بلاد افغانستان مردمان بت‌پرست هندو هم وجود دارند که‌نام معابد شان را درمسال میخوانند درخارج شهر کابل هندو سوزانی دارند که به مقتضیات دیانت خودشان جثهٔ مرده های خود را درمیدهند وخاکستر آن را نگاه کرده بدریای گنگ میفرستند اکثر شان بمذهب بابا نانك که ما سابقاً ذکر کردیم مطیع میباشند در تجارت وصرافی صرف اوقات می نمایند و از تماس با تابع غیر دین خود شان نهایت اجتناب میورزند واز دست غیر آب و نان نمی خورند و اشیائیکه رجال غیر دینی شان مس کرده می باشند به آن دست نمی زنند .

حکومت افغانی

طرز حکومت افغانی چون حکومت استبدادی مطلق است لاکن قدری مشابهت با حکومت مشروطه دارد زیرا بدون مشورهٔ رؤسای قبائل انفصال امور مهم نا ممکن است این حکومت مرکب است از یك نفر پادشاه که سلطان بلاد است ووزیر که به منزله صدراعظم است ومستوفی الممالك که به منزلهٔ ناظرمالیه و داخله حکومت افغانی است ویکنفر خزانه دار که محافظت نقود حکومت افغانیه رامینماید ویك نفرشاغاسی که عرائض مردم راباو میرسانند وبا جازهٔ امیر مابین دومدعی انفصال دعوی مینماید . والیان که غالباً ازخانه دان شاهی بوده بنام سردار ها یاد می شوند جنرال ها قوماندانان عساکراند بعضی ازاین قوماندانها ازجمله سردارها می باشند وکوتوالها قوماندان های امنیه میباشند

ودرهرشهر یك مستوفی نائب مستوفی الممالك برای تحصیل مالیات حکومت وحوالهٔ معاشات مامورین تحصیل گمرك ودیگر مالیات موجود میباشند امیر افغان هم چوشاهان شرقی تظاهر جاه وجلال نمی کنند در دیوان حکومت که آن

رادر بار مینامند بالای قالین های ایرانی بااعیان حکومت خویش بلا امتیاز می نشینند یك متکای زائد درپهلوی پادشاه وجود داشته میباشد حاجب ودربان هیچ کس را ازدربار منع نمی کنند هر کس ازاهالی بلاد اگرچه بسیارغریب باشد حقدارد که شکایت خود را بحضور پادشاه تقدیم کند و بالمشافهه بآواز بلند بی پروا و بی حجاب عرض خود را میکند ؛ این چنین است حالت رعیت با والیان ولایات بلی بحضور امیر نوکری والا یعنی اردلیهای مسلح با شمشیر ها وخنجر ها آماده اجرای اوامر ونواهی ایستاده میباشند پادشاه و بر تخت روان می نشیند و بر حوزه های فیل سوار می شوند ودردربار بایاد شاه خانملا خان بعنوان قاضی القضات برای انفصال دعاوی شرعیه می نشیند وهم چنان باهر والی یك نفر قاضی مقرر میباشد پادشاه ووالیان بلکه هیچ کس درامور شرعیه حق مداخلت ندارد وحکومت افغانی دارای قانون سیاسی نیست حل وعقد وانفصال قضایا و تعیین مجازات و عقاب وجریمه (جزای نقدی)
حبس ، زدن، طرد به فکر امیر موقوف است وسائر والیان باندازهٔ رتبهٔ خویش کار میکنند، شك نیست که این طریقه از غدر و ظلم خالی نمیباشد، قطعه قطعه نمودن ودست وپا بریدن دراین مملکت کمتر واقع می شود .و به قتل مجرم سیاسی امیر جهراً اقدام کرده نمی تواند مگر اینکه باکابر قوم متحد الفکر باشد تادر قبیله مجرم بواسطهٔ تعصب و فساد فتنه برپا نشود امیر با بزرگان خانه دان شاهی بسختی پیش می آید افعال شنیعه چون قتل وکور ساختن وغیره فضائح را برایشان اجرا میدارد زیرا که ایشان ناصر ومددگار ومنتقمی ندارند .

ضبط اموال و امور مالی

اغلباً امیر در وقت غضب و بد گمانی اموال وزراء راضبط می نماید و هم چنان سرداران حکمران دراطراف بالای ملازمین وزیردست ها این معامله را اجرا میکنند و

ارباب ثروت از تجاران و زارعان نیز برین بلا مبتلا میباشند : امیر از مال خزانهٔ سلطنتی آزادانه تصرف مینماید هیچ کس حق ممانعت و مخالفت ندارد چون حکومت افغانیه پابند واجبات اداری و قوانین ملکی نیست که آن را به اصلاح مملکت مجبور بسازد ازین رهگذر باهتمام راه‌ها واصلاح سرکها وممانعت قطاع الطریق ومحافظت قافله‌ها ونگاه داشت راه‌ها اهتمام نمی ورزند حتی اگر قافله از یك شهر بدیگر شهر میرود تا وقتیکه دسته های عسکری مسلح به تفنگ هاو شمشیر هادر بین نباشند وآماده حرب وضرب نگردند ممکن نیست ازیك شهر بشهردیگری بروند و ازین جهت تجارت درین بلاد کمترست در بعضی بلاد افغانی محتسب هم مقرر میباشند حکومت افغانیه بحکومت عسکری شباهت تامه دارد زیرا همه ارباب مناصب ملکی وعلمی وهمه مستخدمین از وزیر الی کاتب نزد مردم بنام « میرزا یاد میشوند ونام آنها ازقاضی القضاة الی محرر در دفاتر عسکری قلم بند میباشند معاشات این ها ازروی سوارانیکه در روز جنگ حاضر کرده می توانند معین میگردد ؛ مثلاً برای قاضی القضاة معاش صد سوار معین است برو فرض است که در روز جنگ صد سوار مسلح حاضر نماید وحکومت برمشایخ قریه‌ها وقصبه ها رجال جنگی حواله مینماید ملکان سپاهیان را ازجایداد داران وزمین داران باندازهٔ قوه ایشان فراهم مینمایند این فراهمی اشخاص قانون معین عسکری داشته نمیباشند چون سپاهی تحت سلاح باشد شش روپیه ماهوار بلا خورا که روزانه برای معاش میگیرد و در اجرای آن گاهی تعطیل رو میدهد وحکومت حق دارد که دروقت جنگ ازمردم قریه‌ها باندازهٔ کثرت و قلت نفوس شان پیادگان خاصه دار و سواران بنام (اپره سوار) بگیرد آنها دروقت محاربه مصروف کار بوده واکثر سواران ازمردم جمشیدی وازبك میباشد

اموال مملکت بدو قسم منقسم میگردد قسم اول مالیست که از زراعت پیشه گان و فلاحین حصول میشود این رقم از قبیل زکوة شرعی است.

وقسم دوم مالیست که از دکانداران و کسبه تحصیل می نمایند وجریمه مجرمین ومحصول تجار که از مال وارده باسم گمرك گرفته میشود وهم دران شامل است.

قبائل کوهستانی همه وقت در تمرد و سرکشی می باشند تحصیل مالیات از ایشان بدون قوهٔ عسکری دشوار می باشد لهذا در وقت حصول مالیات قطعات عسکری به قبائل اعزام میگردند.

از جهت توالی فتنه و شورش قبائل میزانیه صحیح واردات حکومت تعیین نمیشود گمان می کنم از یك ونیم ملیون پوند اضافه وازیك ملیون ۲۵ لك کمتر واردات حکومت نخواهد بود.

قبیله غلجائی در دوره ابدالی ها عوض ایلجاری برای مصارف عسکری بنام سرمرده به اندازهٔ نفوس قبیله که به سن بلوغ رسیده باشند رقمی را به حکومت می پردازند.

ولایت عهد و توارث پادشاهی

در توارث پادشاهی شرط نیست که خواه مخواه بزرگترین پسران پادشاه وارث تخت و تاج باشد پادشاه اختیار دارد که در فرزندان خودش هریکی راسزاوار داند ولیعهد گرداند باوجود ولایت عهد و توارث حکومت مملکت ازاضطرابات خالی نمی ماند چون طمع وحرص در زمامداری بسیار است مفسدینیکه موقع می یابند از مداخله باز نمی آیند معاهده دولتی در بین این حکومت وسائر حکومات دیده نمی شود. این حکومت با حکومت هند بر طانوی معاهده دارد.

زبان رسمی حکومت زبان فارسی است از عادات پادشاهان است که در روزهای عیدین باموکب شاهانه برای ادای نماز می برآیند.

بعد از ادای نماز فیر توپ ها و تفنگ ها بطور شادیانه میشود وسواران بحضور پادشاه بااسپ های خوب مسابقه مینمایند، بعد ازین پادشاه در دربار می نشیند ودسترخوانها هموار میشوند، مردم گروه گروه برای تبریك میآیند.

خاتمهٔ کتاب

(درذکر اجمال احوال بلاد افغانیه ازحیث عمرانات و آب هوا ، زراعت ، صنعت تجارت ، معادن

مملکت افغانستان بسبیکه ازخط استواخیلی دور بوده وهم مشتمل بکو های بلند ودشت های پست است لذا بحیث عمومی آب وهوای آن در گرمی وسردی باهم اختلافدار دو برحسب نقاط ومواقـع وتبـدلمواسم واوقات دارای تغیرات وتحولاتی میباشد اما آب وهوایآن ازبابت پاکیزگیوصفائیخیلیصحت بخش بوده امراض وبائیه که از فساد هوا نشئت میکنند درانجا بسیار کم حادث میگردانند .

آبادی : شهر ها و قریه جات بحالت مجموعی بیك اسلوب و غالباً از خشت خام بدون نقش وزینت آباد کرد شده اما شهر کابل دارای بزرگترین عمارات خشت پخته بودهوازچوبها معماری شدهاستدر بعض حویلیها باغچه ها وجویچه هاوحوضها وجوددارد سرك های داخل شهر وبازار هاوکوچه های آن بدون شهر قندهار که فراخ ومستقیم میباشند نهایت تنگوکج وپیچ ساخته شده اند .

مساجدجامع محکم ومزین درزمانهای قدیم دران بلاد اباد گردیده بود ند اما اکنون بواسطهٔ محاربات ومهاجمات پیهم دشمنان باستثنای حصهٔ اند کی اکثر به خراب و ویران شده اند مگر جوامعیکه درین اوقات انجاوجود دارد ازمتانت ومضبوطیت و زیب زینت خالی میباشد .

شهر ها و قصبه هارا دیوار هائی کهدارای برجهای طرز قدیممیباشدا حاطه نموده اند اما قابلیت مقاومت الات حربی راندارند بلکه برای دفع تهاجمات سواران فیالجمله سدی شده میتوانند .

بلی هر کداماز شهر هرات وکابل دارایدیوارهامیباشند چنانچه شهر هرات بدیوار گلی طوری احاط شده که تاثیرات ضربه های آلات ناریه را بر داشته میتواند وشهر کابل در بین کوها واقع درسر کوها برجها واستحکامات ساخته شده که بواسط

آن تایك زمان درازی از دشمن مدافعه ممکن است .
زراعت : زمین های افغانستان قابل اقسام مختلف کشتمندی است که ازجویها ونهرها آبیاری میگردند لاکن از کثرة فتنه هاوعدم مهارت اهالی در فنون زراعت نبودن پل ها وجو بچه ها غالب زمین های آن خار ممانده دریاهادر دشت های ریك زار بدون فائده جریان دارد باوجود آن اهالی انجا



جلوس ١٢٩٦

گندم ، جو ، جوار ، مشنگ ، باقلی ، نخود ، سبزی جات و سبز برگ وغیره چیز هائیکه قوام زندگانی شان میباشد زراعت مینمایند همچنان از کاشت اندکی پنبه وتنباکو تریاك ودیگر گیاه ها بغرض تجارت خود داری نمیکنند ودرشاندن وتربیت نمودن درخت هامانند تاك انگور ، تاك ، زردالو ، شفتالو سیب ، بهی ، انار ، بادام ، عناب ، پسته ، توت وغیره اشجار دیگر کوشش میکنند :
اهالی هرات کرم پیله را تربیه مینمایند درجلال آباد نی شکر زراعت میشود در بعض

کوهای افغانیه جلغوزه ، پسته ، انجیر کوهی بکثرت یافت میشود بعبارة دیگر اقسام میوه‌جات به‌نهایت جودت و نزاکت دران مملکت وجود دارد .

این بیانیه‌را در کیفیت سلطنت افغانها و وضعیت جغرافیائی بلاد شان وطریق زندگی و نظام قبائل انها ایراد نمودیم ،

صنایع

صنایع در بلاد افغان نهایت کم است انچه ازپدرهای خود بمیراث گرفته انداجرا اموده بخوبی و بهتری آن نیز همت نمی گمارند از انجمله پارچهٔ ابریشمی می بافند یکی از صنعت های سادهٔ کشمیری درنزدشان به پتو بافی شهرت دارد در کابل از پوستهای بره پوستین می‌سازند در هرات قالین ها و فرش های اعلی هر رنگ در هزاره برك كرك ساخته‌میشود. همچنان در کابل و قندهار برخی صنائع جزئی دیگر از قبیل ساختن توپ و تفنگ سیلاوه ، پیش قبض ، کارد ، چاقو ، تفنگ ، شمشیر هم مشاهده میشود .

تجارت

معاملات تجاریه افغانستان غالباً به هندو بخارا وایران منحصر است صادرات آن بهندوستان پشم و پنبه و هر نوع میوه جات است . بارها بذریعهٔ اشتر حمل میگردد بایران برك ، كرك ، و پوستین ها قسمی از بای زار صادر میکنند . از کشمیر وامرتسر شالها از بخارا و هند پارچه های پشمی و نخی وسندی ، چای ، قند ، شیشه ، ظروف چینی ، کاغذ ، فولاد ، اهن ، قلعی ، سیماب ، تخم کرم پیله ، ادویه‌طبی و دیگر چیز ها ازایران اقمشه واسلحه وارد میگردد .

معادن : معادن زیادی درافغانستان وجود دارد متأسفانه اهالی آن سامان باستخراج وکار انداختن آن قدرة ندارند از آنجمله معدن طلا در قندهار ومعدن آهن درخوست وکرم ، معدن یاقوت درکابل معدن آهن وگوگرد ویاقوت ولاجورد در بدخشان یافت میشود. برعلاوه این معادن سرزمین افغان معادن زیاد دیگری رادر اغوش جبال وتل ها ووادی های خود همچنان مستور و عاطل می پرورد .

[نصیحت امیر عبدالرحمن افغان به ولی عهد خود]

فرزند عزیزم ! پوشیده مبادا آنکه من در حیات خود زمام حکومت را بتو سپردم میدانم که این حرکت بلاشك از نظام حکومت های دول غربی و شرقی مخالف است لاکن غرض من درین محل آنست که ترا از طرز حکومت و اجراآت آن باخبر گردانم و هم فرصتیکه مملکت را مالك و باریکه سلطنت جلوس نمائی صاحب تجربه و بلدیت باشی .



جلوس ۱۲۹۷ وفات ۱۳۱۹ به عمر ۵۸ سالگی

بعلاوه مقصدم اینست که مقام و رتبه تراروٴسای قبائل افغانستان دانسته از قوهٔ تو خائف و به پیروی ارأوافکار تو مطیع و همقاه باشند .

اکنون من اراده دارم که آخرین کلمات نصیحت آمیز خود را برایت بگویم یقین نما اگر بخط مشی من رفتار نمودی مملکت بهأمن و سلامت خواهد بود

و نیزا نطور خطائی را در حکومت خود مرتکب نخواهی شد که ضیاع نفوذت را نتیجه دهدو صایای من اینست :

۱ : ای فرزند بر تو واجب است که بر مبادی دین شریف خود متمسك بوده مقام اول و مهم راقبل از مشاغل وسیاست خود منصب مذهبی تعیین نموده بواجبات مخصوص آن جدا پابند باشی و بعبارت دیگر لازم است که در دیانت و تقوا نظر بعموم رعایا تقدم نموده جمیع حسنات را اجرا نمائی .



جلوس ۱۳۱۹ وفات ۱۳۳۷

۲ :لازم است که بغرض سعادت قوم واستراحت رعیت وثبات پایهٔ امنیت وآرامی دراطراف مملکت نهایت کوشش واهتمام نمائی و باید بدانی که کامیابی ونجات بلاد بثروت موقوف است وثروت ونفوذ بدون زراعت وتجارة وصنعت میسر نمیشود و ترقیات این ها به تعلیم و تربیه عمومی احتیاج دارد .

فرزند من ! قوم ما تا کنون درابتدای درجات مدنیت میباشند وافراد شان بجانب تحصیل علوم وتنویر افکار همت وتوجه نمیگمارند من ازدل خواهشمندم که بغرض تاسیس مکاتب عرفانی وانتشار انوار آن در تمام اطراف افغانستان باصولیکه در بلاد غربیه وجود دارد اقدامات نمایم لاکن امثال هم چه مطالب بلند بمجرد اراده دراندك زمان میسر نمیگردد زیرا این مقصد به نمو وترقیات تدریجی محتاج است بر شما لازم است که در زمان حکومت خود عطف توجه تا.ه خود را باین موضوع مهم گماشته یقین نمائی که احیای این مطلب بزرگ از مقدس ترین فرایض شماست زنهار در ملت خود حس شوق و رغبت تعلیم و تربیه را تولید نموده دروازه این مقصد وآرزوی مقدس ما را بکشائی .

۳ : چون بعد ازمدت قلیلی زمام مهام حکومت بتو تسلیم شدنی است آن وقت بهترین وعاقل ترین وبزرگترین ومعتبر ترین رجال ملت خواهی بود پس درحسن گذاره واخلاق مأمورین ومنسوبین خود نهایت غور وخوض نموده یت خود بلطف ومحبت پدرانه رویه کنی ! تا آنها از شفقت ومحبت تو به سعادت وراحت خود یقین کنند زیرا این محبت موجب بزرگی منزلت تو گردیده وقارت را بانظار آنها می افزاید . لاکن بااجانب با این وضعیت و معامله پدرانه را معمول مدار تا جسارت وبیباکی آنها اضافه تر نگردد .

٤ : بر تو لازم است که کار روائی های اشخاص خودرا تقدیر نمائی وهم فضیلت افراد برجسته مملکت را فراموش نکرده آنهارا باعزم وخوشوقت ساخته حوصلهٔ ایشان را بیفزائی تا بخدمت تو به نهایت دقت و اخلاص و استقامت بیشتر اقدامات نمایند .

٥ : از لحاظ وخاطرداری ورعایت سابقه پرهیز نموده درغوررسی مظلوم از ظالم وباز خواست از مجرم اگر چه مجرم پسر و پارهٔ جگر تو باشد هیچ مضایقه

نکنی زیرا باین شیوه دلهای عموم آنها را شکار ومطیع ومنقادخود خواهی ساخت.

۶ : اجالبِ رابدریافت هرگونه حقوق و امتیازات فرصت مده واگر آنها را بتحصیل ادنی امتیازی نایل سازی گویا بدست خود برای خرابی وبربادی مملکت خود تمهید می گذاری.

۷ :طوریکه حکومت برطانیه بامن تاکنون بااوضاع مسالمت کارانه ومصالحه آمیز پیش آمده تو هم با آنها چون من روش نما لاکن بهر حال نصب العین خود را باید با منیت واستقلال افغانستان دوخته باشی.

۸ : از نخستین واجباتیکه نفس خود را بآن باید مکلف بنمائی هما نا حمایت مصالح رعیت باید باشد.

۹ : آن موادیکه بمسایل سیاسی تعلق میگیرد لازم است که درحل وفصل آن بهوزراواعوان خوداعتبار نکرده برمسایل جزوی وکلی آن شخصاً اهتمام وغور نمائی.

۱۰ : لازم است که قوای حربی تو طوری مستعد وآماده باشد که گویا فردا بمیدان جنگ، یک عسکر قوی رادرمقابل آنها سوق میدهی.

ای فرزند! تجارب عصری ما را خوب دانسته ساخته باید که از فرصت استفاده نمودیقین نمائیم که قشون ماهمیشه بیك پیمانه کاملی مستعد وحاضر باشد. سپس دراوقات سلم وراحت تزئید آلات جنگ وذخایر حربی را فراموش نکنی زیرا درزمان جنگ قشون توعندالضرورة بآذوقه وذخائر والات مکفیه حربی محتاج بوده وتهیهٔ آن درآن زمان دشواراست.

۱۱ : برسلاطین لازم است که درتولید محبت ودلجوئی قشون کوشش کنندیعنی عساکر خود را چنان خوشوقت وسعادتمند نگاه دارند که نسبت به حقوق ودوستی آنها در موقع لزوم پشت نگردانند وبکمال شوق حیات خودرا درو قایه شئونات ایشان از روی محبتی که نسبت به آنها دارند نثار کنند.

دانسته باش که عساکر جان عزیز خودرا درمقابل مراتب ومعاشیکه به آنها داده میشود میفروشند اگر در اوقات سلم با انهادر رعایه این موضوع مراعات کرده نشود بایام سختی در فروش جانهای خود شان ولو بقیمت گران ترو سنگین تر هم تمام شود با شما بخل خواهند ورزید : فرزند من بدان بیت المال حکومت ملك ومال ملت است سلطان یا امیر درپول بیت المال بدون امانت و محافظت دیگر حقی ندارد هر گاه حاکمی در مصالح شخصی خصوصی بصرف مالیکه در نزدا وامانت گذاشته شده اقدامات نماید درمقابل حقوق ملیون ها امانت دهنده که بهامانتداری وصداقت او اعتماد اوعتقاد نموده اندخائن بشمار می رود .

پر واضح است که خائن درانظار ملت هیچ قیمت واعتبارندارد دودرنزد خداوند تعالی وخلق مبغوض شناخته میشود باید که بیت المال همیشه پرومملو باشد زیرا نسبت بنداشتن دیگر چیز هادرقلت بیت المال ضعف وناتوانی حکومت زود تر و بیشتر ظاهر میگردد .

همچنان بر تو لازم است که دراقسام واردات ومصارفات غور وخوض نموده آنچه مقدور وممکن باشد در تزئید وتولید ثروت بیت المال وسایل بهتری را اتخاذ نمائی تا در اوقات مناسب به تجهیز آلات حربی ووسائل سیاسی وتجارتی وصناعتی وتعلیمی موفق شده بتوانی زیراعصر وضرورت انسان را به تمام این امور محتاج میسازد پس باین اسلوب محکم ونظام صحیح رفتار وعمل نما تا به دولت و قو ةوعزت خویش درحیات موفق شده بتوانی تالیف تتمةالبیان(١٢٥٦) بقلم سید جمال الدین افغان در زبان عربی اتمام یافته والحاق نصیحت نامهٔ امیر عبدالرحمن خان بزبان عربی دروقت طبع باراول ازطرف علی یوسف کریدلی صاحب امتیاز جریده العلم العثمانی ١٣١٨ بعمل آمده (وکتاب را بنام امیر موصوف اهداء نموده است .)